

کاربرد: در مورد کسانی گویند که تحرک ندارند - خیلی چاقند.

\*\*\*

خُدْ خُوکَه زورمانه .

■ / xoda xukə zurə mənə / .

□ انکار مدفوع خوک است .

کاربرد: بی خاصیت بودن .

\*\*\*

خُدْ خُوکْ وَرپِ آوِ سَرْ دُکُنَه (دیمه گیره) <sup>(۱)</sup> .

■ / xoda xuk varp əvə sardokone / .

□ انکار خوک سر خود را در آب برف فرو ببرد .

کاربرد: حریصانه غذایی را خوردن .

\*\*\*

خُدْ خُوک (شال) <sup>(۲)</sup> کلْ گا دُردانِ نیا بُکُنَه <sup>(۳)</sup> .

■ / xoda xuk, kal gā dordāna niyā bokone / .

□ انکار خوک به خایه های گاو نر نگاه کند .

کاربرد: طمع داشتن .

\*\*\*

خُدْ خُوکَه تیرِ بَزِنی .

■ / xoda xukə tir bazəni / .

□ انکار به خوک گلوله زده باشی .

کاربرد: در بیان شدت ناراحتی و عصبانیت کسی است .

\*\*\*

خُدْ خُوکْ اسلْ بَزَنَه <sup>(۴)</sup> .

■ / xoda xuk esal bazənhə / .

□ انکار خوک به گل و لای زده باشد .

کاربرد: کثیف بودن .

(۱) وَرپ = وَرَف = برف

(۲) خُو = خُوک .

(۳) به گونه دیگر: خُدْ «آلوکو» خشت مرغانِ نیا بُکُنَه . (انکار لاک پشت به تخمش نگاه کند.)

(۴) اسلْ = آبگیر - برکه - جاهای باتلاقی.

\*\*\*

خُد دیریا مین سِنگ تَوَدِیْ .<sup>(۱)</sup>

■ / Xoda deyrîâ men sîng tavadi / .

□ انکار در دریا سنگ انداخته باشید .  
کاربرد: بی اثر بودن .

\*\*\*

خُد نَشته مالنگا (مالگه) جانوره ماننْ .<sup>(۲)</sup>

■ / Xoda daštâ mâlîngâ (malgê) jânevarê mânân / .

□ انکار جانوران (گرگ های) سراهای دشت (جلگه) هستند .  
کاربرد: جَسُور بودن .

\*\*\*

خُد دُوگ شُو وِ پوارِسِه وَرْفُ .

■ / Xoda dugšouvê bôvârêšê varf / .

□ انکار برفی است که شب گذشته باریده باشد .  
کاربرد: در مورد چیزی که یکدست و تمیز و زیبا باشد .

\*\*\*

خُد دیریا لک بَزِیْ .

■ / Xoda deyrîâ lak bazabi / .

□ انکار دریا کنار زده باشد .  
کاربرد: اشاره به بی حالی و کوفتگی دارد .

\*\*\*

خُد دُوْمه سَ نَفْ فُوکْنِیْ .

■ / Xoda dodomê sa naf fokoni / .

□ انکار روی حشره دُوْم<sup>(۳)</sup> نفت بریزی .  
کاربرد: به خواب سنگینی فرو رفتن .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: خُد دیریا مین «گل گُدو» تَوَدِیْ. (مانند اینکه در دریا کلوخی پرت کرده باشی.)

(۲) مالنگا یا مالکا یا مالگ = محل اسکان گوسفند (دام) = سراهای موقتی = استراحتگاه اغنام و احشام.

(۳) بعضی ها عقیده دارند که: دُوْم همان حشره معروف به «دراکولا» است.

خُدُ دُدُمَه تَشَّ بَرَنی .

■ / Xoda dodomə taš bazeni / .

□ انگار حشره دو دم را آتش زده باشی .

کاربرد: صدای خاصی داشتن .

\*\*\*

خُدُ دارِ رِ بُوگی .

■ / Xoda dara re bogi / .

□ انگار با درخت حرف بزنی .

کاربرد: بی تاثیر بودن ادله و برهان (یا نصایح) .

\*\*\*

خُدُ رُو بارِ کَشْ خَرِ بارِ بیگتیبی .<sup>(۱)</sup>

■ / Xoda rubârkaš, xar bârə begitibi / .

□ انگار خر منطقه رودبار، بارش را ریخته باشد .

کاربرد: احساس سر زندگی و آزادی داشتن .

\*\*\*

خُدُ رُوغانه دِلَه مُوئِ بَکِشی .

■ / Xoda roqânə dələ muə bakeši / .

□ انگار از توی روغن مویی کشیده باشی .

کاربرد: تاثیر نداشتن در وضعیت چیزی .

\*\*\*

خُدُ زَرِنْدَ گاوِ مانه .

■ / Xode zaranda gâvə mânə / .

□ انگار گاو است که شاخ می زند .

کاربرد: در مورد کسی که بسیار پرخاشگر است - مهاجم .

\*\*\*

(۱) رُو بارِ کَشْ = رودبارکش: ناحیه ای است واقع در ارتفاعات غربی جواهرده که زمانی استراحتگاه مکاریان در سفر به قزوین و بالعکس بود.

خُد زَنانه گَرما دِلِ تاسُ بَبیبی<sup>(۱)</sup> .  
 ■ / Xoda zonânð garmâ dâlð tâs gom bebibi / .

□ مثل اینکه در آبگرم زنانه جام گم شده باشد .

کاربرد : در بیان سروصدا و شلوغی مکانی گویند .

\*\*\*

خُد سِنِگِ بُنه عَلفُ .  
 ■ / Xoda sengð bone alðf / .

□ انکار علف زیر سنگ است .

کاربرد : ناموزون بودن .

\*\*\*

خُد سُنْدِ (گی) مَنِ شُوشُ بَزِیبی .  
 ■ / Xoda sondð men šuš bazðbi / .

□ انکار به وسط «گه» ترکیه زده باشی .

کاربرد : توصیفی است توهین آمیز از شباهت زیاد دو نفر با همدیگر .

\*\*\*

خُد سَنگه عَسِلُ بَدِیُ .  
 ■ / Xoda sagð asðl badi / .

□ انکار به سگ عسل داده باشی .

کاربرد : قدر نشناس بودن .

\*\*\*

خُد سُنْدِ سَ مازُ<sup>(۱)</sup> .  
 ■ / Xoda sondð sa mâz / .

□ مانند مگس روی «گه» است .

کاربرد : بی اعتبار و بی ارزش .

\*\*\*

(۱) وجود آبگرم های فراوان در رامسر موجب شد که مردم تا پنجاه سال قبل فقط به وسیله آبگرم های معدنی به امر نظافت بپردازند و به همین دلیل به جای «تاس حمام» عبارت «گرما دِلِ تاس» بکار برده شده ۲۱ ست.

(۲) ماز = مگس

خُد سَرِدِ پِلا کَتُّ (۲).

■ / Xoda sardə pələ kat / .

□ مانند تکه ای از کته سرد است .

کاربرد: بی احساس و نجسب بودن .

\*\*\*

خُد سِیکا پُشته آو فُکُنِی (۳).

■ / Xoda sikā poštə əv fəkoni / .

□ انگار روی مرغابی آب بریزی .

کاربرد: در بی تاثیر بودن: سرزنش \_ متلک یا ناسزای دیگران روی فرد است .

\*\*\*

خُد شَاخ دَارِ کَرکُ .

■ / Xoda šāx dār kərək / .

□ انگار مرغ شاخدار (مرغ روسی) است .

کاربرد: مشخص و پر و سروصدا بودن .

\*\*\*

خُد شَالِ کُولِ دَارِ بُنْ بُخُسِ .

■ / Xode ša:al kol dārə bon boxose / .

□ انگار شغال زیر درخت ملج بخوابد .

کاربرد: در توصیف کسی که فراتر از حق خود به چیزی برسد، یا مرد لاغر و نازیباً به زن رعنا برسد .

\*\*\*

خُد شَالِ دَا بُکُنِه .

■ / Xoda šā:əl dād bokone / .

□ مثل اینکه شغال صدا بکند .

کاربرد: بی اعتنایی به گفتار یا خواسته کسی .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: خُد چا پلاکت = مانند تکه ای از پلوی سرد. پِلا کَتُّ = پلوی سرد را به راحتی می توان در اندازه های مختلف تقسیم کرد که هر قسمت آن را «پلا کت» گویند.

(۲) سیکا = نوعی مرغابی دریایی است.

- خُدَشْ زِنَه گُونَه مِرَرِ زِنِ بُبِرِين .  
 ■ / Xodaš zənə gunə mərəzə zən bobərin / .  
 □ خودش زن است می گوید که برایم زن بگیرد .  
 کاربرد : مراد کم سن و سال بودن «پسر» جوان است .  
 \*\*\*
- خُدْ شِلْ پِلَا بُخُرْدِ بِي .  
 ■ / Xoda šəl pələ boxordə bi / .  
 □ انکار کته شل خورده است (کته ای که آبش زیاد باشد) .  
 کاربرد : مراد اشخاص کم تحرک و سست است .  
 \*\*\*
- خُدَشْ بَدَا خُدَشْ بَرْمِسَه .  
 ■ / Xodaš bada, xodaš barməsə / .  
 □ خودش «باد» داد و خودش هم رَم کرد .  
 کاربرد : کسی که: «خطا» کند و خودش هم باعث «لو» رفتن کار گردد .  
 \*\*\*
- خُدْ شَالْ بِيْتَه خَرِبَزَه بِيْدِيْبُو .  
 ■ / Xoda ša:al ba potə xarbeza beydibu / .  
 □ انکار : شغال خربزه پخته (رسیده) دیده باشد .  
 کاربرد : اشتیاق زیاد داشتن .  
 \*\*\*
- خُدْ شَتْرُ لُو سُوِيْ (۱) بِنَه (۲) .  
 ■ / Xoda šotor losuya beyne / .  
 □ انکار شتر خمیر نان را دیده باشد .  
 کاربرد : در اشتیاق به خوردن است .  
 \*\*\*
- خُدْ عَاقِلْ وَچَه كِشْ دُكْنَه .  
 ■ / Xoda âqəl vačə, kəš dokone / .  
 □ انکار بچه عاقل (بزرگ) جایش را خیس کند .

(۱) لُوسُو = خمیر.

(۲) به گونه دیگر: خُدْ شَتْرُ «لُوسُو» بِيْچُو. (در چنین صورتی کاربرد از ملج و ملوج کردن است.)

کاربرد: در مورد کسی گویند که: از انجام کار اشتباه خود شرمنده باشد.

\*\*\*

خُدْ عَقْرَبْ، هَمْ سَرَرِ زَنَهْ هَمْ كِينِ رِ .

■ / Xoda aqrab ham sarare zānə ham kināre / .

□ انگار عقرب است هم از بالا و هم از پایین نیش می زند.

کاربرد: مراد آدم های خیلی بد کردار است.

\*\*\*

خُدْ عُرُوسِه سَ نَانِ پیتِه تَوَدِی . (۱)

■ / Xoda aruṣə sa nān pitə tavadi / .

□ انگار روی سر عروس «نار» بزنی.

کاربرد: موضوعی که خواهان زیاد دارد.

\*\*\*

خُدْ فِلْتِ کَرْکِه مَانِه . (۲)

■ / Xoda felati kārəkə mānə / .

□ مانند مرغ ماشینی است.

کاربرد: دست پا چلفتی بودن شخص.

\*\*\*

خُدْ فُوسِسِه آسمانه بُنِ نِشْتِ بِي . (۳)

■ / Xoda fuṣṣə āsemānə bon nəštə bi / .

□ انگار زیر آسمانی که فرو ریخته است نشسته باشید.

کاربرد: در توصیف نداشتن امنیت (امنیت اقتصادی\_امنیت کاری\_امنیت ...) گویند.

(۱) وقتی عروس به نزدیکی خانه داماد می رسد داماد به پیشباز عروس می رفت و بسته ای که در آن مرغ یا ... بود بطرف عروس پرت می کرد و همه همراهان عروس سعی می کردند که آن بسته را به چنگ بیاورند چون باور داشتند که: علاوه بر خوراکی مناسب خوش یمن هم هست.

(۲) رامسر یکی از معدود شهرهایی بود که در اوایل سلطنت پهلوی اول (۷۰ سال قبل) در آن اداره فلاح (کشاورزی) تاسیس شد. اداره فلاح در زمینه اصلاح نژاد: گاو\_گوسفند\_ مرغ هم فعالیت داشت. مرغ های فلاحی به دلیل بومی نبودن هم آسیب پذیر بودند و هم ظریف و تنبل. همین خصوصیت موجب پیدایش این زبانزد شد لذا تاریخ تولد این زبانزد با تاریخ تولد اداره فلاح یکی است. ساختمان مرکزی اداره فلاح در سال ۱۳۸۰ به ثبت آثار ملی رسیده است.

(۳) به گونه دیگر: خُدْ «فوسسه» تیلْمَبَار . (مانند یک تلمبار از هم گسیخته).

\*\*\*

خُد قُوش کِرکه مِنه بَگنه .

■ / xoda quš kārkh menə bagəne / .

□ انگار قوش (باز) به مرغ بزند (حمله بکند) .  
کاربرد : برخورد تند و تیز فیزیکی با کسی .

\*\*\*

خُد قیر گُدُ .

■ / xoda qir godo / .

□ انگار توده (کلوله) قیر .  
کاربرد : سیاهی (نازیبایی) شخص یا چیزی است .

\*\*\*

خُد کَسه دَسه هَمَر کار دِبی .

■ / xoda kasə dasə hamra kār debi / .

□ انگار با دست دیگری کار می کنی .  
کاربرد : ناشیانه عمل کردن یا ناهماهنگ بودن بدن با ابزار کار .

\*\*\*

خُد کِرکه کِرش بَرنه (۱) .

■ / xoda kārkh keruš bəzənə / .

□ مانند مرغی که پرهایش وز کرده باشد .  
کاربرد : نازیبا و بد منظر بودن .

\*\*\*

خُد کَشکرتِه مان : ن ت گُوشته خُرد شَنه ن ت مَوس گُرد شَن . (۲)

■ / xoda keškərtə mān, na tē guštə xordə šənə, na tē mosə kordəšanə / .

□ مانند زاغ هستی نه گوشتت را می شود خورد و نه آن کار را با تو می توان کرد .  
کاربرد : از هر نظر بی خاصیت بودن .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر خُد کِرک «قُوش» بَرنه (بگنه) . (مانند اینکه باز به مرغ زده باشد)

(۲) کَشکرت = کلاغ زاغی .



## خُدَ کِتَنگِ شَالِ مانه (۱).

■ / xoda kətəŋg šā:âlθ mând / .

□ انگار از نوع شغال های «کتنگ» است .

کاربرد : کارش با چار و جنجال همراه است .

\*\*\*

## خُدَ کَاظِمِ اِلی وَرْزَا بُخُسِه .

■ / xoda kâzəm Elī varzâ boxose / .

□ انگار گاو نر «کاظم علی» خوابیده باشد .

کاربرد : مراد خواب سنگین است .

\*\*\*

## خُدَ کَرِ گُوسِنْدِه بَرْمِه .

■ / xoda kar gusəndə barəmə / .

□ انگار گوسفند کر رم کرده (فرار کرده) باشد .

کاربرد : حالت کسانی است که: نسبت به وضعیت چیزی سردرگم و مشکوک هستند .

\*\*\*

## خُدَ کَیجِ نُکُنْ نُوْغَانِه مانه (۲).

■ / xoda kaj nokon noqānə mând / .

□ مانند نوغانی است که پيله درست نمی کند .

کاربرد : مراد «عقیم» بودن یا بی «ثمر» بودن است .

\*\*\*

## خُدَ کَلِ سَرِ خُونِ بِيَه .

■ / xoda kalə sar xun biye / .

□ انگار سر آدم کچل خون آمده باشد .

کاربرد : دستپاچه شدن .

\*\*\*

(۱) کِتَنگِ شَالِ = شغالی است که ظاهراً با زمین زدن نشیمن خود فریاد سر می دهد فریادی که بلندتر و

ناموزن تر از صدای بقیه شغال ها است، و باور بر این است که : بد یمن است و پیام آور مرگ .

(۲) به گونه دیگر: خُدَ دیو نوغان مانه. (مانند نوغان دیو (جنگلی- وحشی) را می ماند).

خُدْ کُورَرِ رَخْصُ بُکْنِی .

■ / Xodθ kurare raxs bokni / .

□ انگار برای کور رقص کنی .

کاربرد: انجام کار بی فایده .

\*\*\*

خُدْ کُورُ اَسْبُ چِرا بُکُرْدِی .

■ / Xoda kur asb čerā bokordθ bi / .

□ انگار اسب کور (سبزه ای را) چریده باشد .

کاربرد: مراد انجام کاری است ناقص و نامنظم .

\*\*\*

خُدْ «کُو کار» وِرْزایِ مَانِه .

■ / Xoda kokar varzaya mând / .

□ مانند گاو نر کاری بیلاقی است .

کاربرد: زور داشتن .

\*\*\*

خُدْ کُولِی تَلْ آو بَخْرُدِه بی . (۱)

■ / Xoda koli tal âv boxordθ bi / .

□ انگار ماهی کولی آب تلخ خورده باشد .

کاربرد: اشاره به بی حالی و بی رمقی شخص دارد .

\*\*\*

خُدْ کَرَرِ نِقَارِ بَرِنِی . (۲)

■ / Xoda karare nâqârθ bazðni / .

□ انگار برای ناشنوا نقره بزنی .

کاربرد: بی اعتنائی نسبت به تذکرات کسی .

(۱) از جمله روش صید ماهی در گذشته این بود که: برگ درختی بنام «کول» (که به فارسی «لَرگ» گفته می شود) را می سابانند و در آن قسمت از آب رودخانه که آبش راکد و عمیق بود (و در اصطلاح محلی «لَم» می گویند) می ریختند و بعد از مدتی ماهی ها نیمه جان به سطح آب می آمدند و آنها را صید می کردند. جالب اینکه در یکی از فیلم های مستند دیدم که بومیان یکی از کشورهای آفریقایی هم دقیقاً با همین روش ماهی صید می کنند.

(۲) به گونه دیگر: خُدْ کَرَرِ «کرنا» بزنی . انگار برای آدم کر «کرنا» بزیند.

\*\*\*

خُدْ کُلْ کَافِیسِ ، لُور کِیسِ وَکِ\* (۱)

■ / xoda kol kâfisə, lur kisa vakə / .

- انگار کل کافیس (نخ ریسک) به کیسه لور دسترسی پیدا کرده باشد .
- کاربرد : اشتیاق و علاقه مندی شخص به چیزی و یا به کسی است .

\*\*\*

خُدْ کَرکْ وَرُوشِنْ بَدِی بَی .

■ / xoda kərək vorušən bade bi / .

- انگار مرغ جایی را بهم ریخته باشد .
- کاربرد : بی نظم و ترتیب ... خط ناخوانا .

\*\*\*

خُدْ کِرَامِجِه اِیُومُوتْ دِ بَی . (۲)

■ / xoda kīrāmǝjə iumut debi / .

- انگار گاو کارآموز (گوساله نر) را تربیت می کند .
- کاربرد : درباره کسی گویند که در فراگیری کاری کند باشد .

\*\*\*

خُدْ گِی دِلَه کِلْم .

■ / xoda gi delə kəlm / .

- مانند کرم داخل مدفوع .
- کاربرد : مراد از آدم های بی ارزش و فضول که همه جا وول می خورند .

\*\*\*

خُدْ گَاوِ نَارِنِجْ دِمَاسِ .

■ / xode gavə narənj dəmasə / .

- انگار گاوی است که: نارنج در گلویش گیر کرده باشد .
- کاربرد : ناراحت و دستپاچه شدن ... کف کردن دهان .

\*\*\*

\* به گونه دیگر: خُدْ کُلْ کَافِیسِ دُو کَادِجْ وَکِه، (مانند اینکه نخ ریسک جای لاک دوغ را پیدا کرده باشد).

(۱) نام های محلی مشتقات شیر در رامسر: ۱-شیرتو(خامه) ۲-سرشیر ۳-پنیر ۴-لُور(از جوشاندن پس

آب پنیر بدست می آید). ۵-ماس(ماست) ۶-روغان(کره) ۷-دو(کشک) ۸-سِرِجْ (قره قوروت).

(۲) کرامج = کارآموز = گوساله نر .

خُدْ گاوه ماز بَزْنه .

■ / Xoda gâvð mâ:az bazðne / .

- مانند گاوی است که زنیور نیشش زده باشد .  
کاربرد : با سرعت صحنه را ترک کردن .

\*\*\*

خُدْ گرِگِرْ کِ شَتْ بَزْنی . (۱)

■ / Xoda gergerakð šat bazeni / .

- انکار به فریره «شت» بزنی .  
کاربرد : با شتاب و عجله در پی کاری بودن .

\*\*\*

خُدْ گاوْ کَلْ سِنِگْ بَزْنی .

■ / Xoda gâv kala sñg bazðni / .

- انکار به سر گاو سنگ زده باشی .  
کاربرد : کسی که: به علت گرفتاریهای زندگی نمی تواند درست تصمیم بگیرد .

\*\*\*

خُدْ گاوْ خُشْکْه پَرچینه مِ بَگْنه .

■ / Xoda gâv xoškð perçinð menð bagðne / .

- انکار گاو به چپر خشک زده باشد .  
کاربرد : خسارت وارد شدن ... خرابی زیاد به وجود آمدن .

\*\*\*

خُدْ گاوْ کولْ زوانْ بَزْی بی .

■ / Xoda gâv koula zovân bazðbi/ .

- انکار گاو گوساله اش را لیسیده باشد .  
کاربرد : کسی که: دارای سر و وضع (موی) آراسته باشد .

\*\*\*

(۱) الف\_گرِگِرْ = اسباب بازی چوبی پسران است و شبیه شاقول بنا که برای جلوگیری از سایش چوب میخی هم روی نوک آن می کوبیدند و جای بازی با آن روی آسفالت یا زمین کاملاً صاف بود.  
ب(شَتْ) = شبیه شلاق بود که بخشی از چوب و بخش دیگر از چندین رشته پوست شاخه نازک درخت توت درست می شد. شت ابزار گرداندن فریره بود.

خُدَ گیلِ وَرْزَا<sup>(۱)</sup> اَکْتایِ بَنَه .<sup>(۲)</sup>

■ / Xoda gîl varzâ aktâya bane / .

□ مثل اینکه ورزای منطقه گیلان «سیوس نرم» برنج را دیده باشد .

کاربرد : کسانی که : با اشتهای زیاد غذا (خوردنی) را می خورند .

\*\*\*

خُدَ گی گَرْدِنِ .<sup>(۳)</sup>

■ / Xoda gey gardn /

□ مانند سوسکی که فضولات حیوانات را برای غذای زمستانی خود جمع می کند .

کاربرد : دور خود چرخیدن و کار موثری انجام ندادن است .

\*\*\*

خُدَ گاؤِ میزِی و لَگه (میزی هاله) بَجَوَه .

■ / Xoda gâv meyzi valgð(meyzi hâlð) bðjavð / .

□ انگار گاو در حال جویدن برگ (شاخه) درخت بلوط است .

کاربرد : در حین غذا خوردن ملج و ملوچ زیاد کردن .

\*\*\*

خُدَ گَنجِ آوَرِ بیبِیبِی .<sup>(۴)</sup>

■ / Xoda ganj âvare bišibi / .

□ انکار (مار) گنج برای خوردن آب رفته باشد .

کاربرد : وجود آرامش و نبودن خطر .

\*\*\*

خُدَ گانِ بَسَ سَ گاؤِ زورِ بَنِی .

■ / Xoda goâ:n bassa sa gavð zur bani / .

□ انگار روی بوته گون، پهن گاو گذاشته باشی .

کاربرد : زمانی که به مضحک بودن قیافه(کلاه) کسی اشاره کنند .

(۱) اَنگتا یا اَکتا = زایده های نرمی است که با انجام مراحل برنج کوبی بدست می آید.

(۲) گیل ورزا به گاوی که از آن در شالیکاری استفاده می شود می گویند و در مقابل کوسینی ورزا (کوهستانی) که در بیلاقات از آن استفاده می شود هم گفته می شود.

(۳) گی گردن = نوعی سوسک

(۴) به باور توده مردم، هر جا گنجی باشد ماری هم از آن پاسداری می کند و هر چند وقت یکبار برای آب خوردن می رود و هنگامی که برای خوردن آب می رود علف های اطراف مسیرش را می سوزاند.

\*\*\*

خُدْ گَبِرْ فَکْ .

■ / Xoda gabər fak / .

- انگار تخم پرنده حلال گوشت گبر(ابیا) است .  
کاربرد: در دسترس نبودن .

\*\*\*

خُدْ گاوِ پالفه کِرَات<sup>(۱)</sup> دِ بی . (۲)

■ / Xoda gāvə pālfə, kərāt debi / .

- انگار در آخور گاو خوشه های لیلی کی باشد .  
کاربرد: سرو و صدا داشتن .

\*\*\*

خُدْ لاکه آو دُکُونی . (۳)

■ / Xoda lâkə āv dokoni / .

- انگار توی «کاسه بزرگ چوبی» آب ریخته باشی .  
کاربرد: آدم خونسرد و بی خیال .

\*\*\*

خُدْ لُوپُو دِ بون دار مانه . (۴)

■ / Xoda ləpu dōbon dār mānə / .

- مانند درختی است که از داخل پوسیده و خالی شده باشد .  
کاربرد: در مورد افراد مسن یا مریض حال گویند .

\*\*\*

(۱) کِرَات = لیلی کی = پيله های خشک و رسیده آن غذای مقوی برای گاو در فصل زمستان است و گاو آن را با اشتها می خورد.

(۲) به گونه دیگر: خُدْ گاوِر «کِرَات» بیکلی . (مانند اینکه برای گاو لیلی کی ریخته باشی.)

(۳) لاک=ظرف چوبی بزرگ. گونه دیگر: خُدْ لاکه دِلْ آو دُکُونی .

(۴) لُوپُو = پوسیدگی و کرم خوردگی تنه درخت .

خُدُ لُو<sup>(۱)</sup> باقلا بُخَرِ دِبی .<sup>(۲)</sup>

■ / Xoda lu bâqâlâ boxordê bi / .

□ انکار لُو (مار باقلی خوار) باقلی خورده باشد .

کاربرد : داشتن هیکل (اندام) ناموزون است .

\*\*\*

خُدُ لالِ دانه بُخَرِ دِبی .<sup>(۳)</sup>

■ / Xoda lâi dânê boxordêbi / .

□ انکار دانه لال (دانه ویژه لال کردن) خورده باشد .

کاربرد : آدم های کم حرف یا کسی که حاضر به پاسخ دادن پرسش ها نباشد .

\*\*\*

خُدُ مَهَرُ گنجه سَنِ نِیشتَبُو (نیشتَبی) .

■ / Xoda mahr ganjê sa ništêbu(ništêbi) / .

□ مانند اینکه مار روی گنج نشسته باشد .

کاربرد : مراقبت کامل از حوزه کاری یا از مال و منال .

\*\*\*

خُدُ نِوِاسِه مَرِدِکِ رِ زِنِه گِیرِیِ دِبی .

■ / Xoda nêvasê mardêkêre zâne giri dêbi / .

□ انکار برای شوهر ناخواسته خود می خواهد(به اجبار) وظایف زناشویی را انجام دهد .

کاربرد : نداشتن میل و رغبت در انجام کاری .

\*\*\*

خُدُ نِوِغانِ رِ وِکْگِ دِکُردِبی .<sup>(۴)</sup>

■ / Xoda noqâna re valg dokordibi / .

□ انکار برای کرم ابریشم برگ ریخته باشی .

کاربرد : هجوم با اشتیاق برای خوردن .

(۱) لُو = در تنکابن «کَنَدِ فِیلِ» و در مازندران «پُتْلُوسُ» و در رامسر «لُو» نامیده می شود که اسم علمی آن

«لُوسمان» است . اصولاً "لُو" گوشت خوار است و در مزارع باقلا در پی شکار موش است .

(۲) به گونه دیگر: خُدُ باقلا بُخَرِدِه «لُو» .

(۳) لال دانه = احتمالاً نوعی باور است که: اگر از دانه های گیاه خاص خورده شود موجب بند آمدن زبان

مصرف کننده آن می گردد همانظوری که خوردن دانه مستک موجب مستی و گیجی می شود .

(۴) به گونه دیگر: خُدُ نِوِغانِ رِ وِکْگِ بی کی لی بی .

\*\*\*

خُدَ نَاهِنِگَامِ تَلَا .

■ / Xoda nâhingâmð talâ / .

- مانند خروسی است که بی موقع آواز سر می دهد .
- کاربرد: بدون مقدمه در بحث دیگران وارد شدن .

\*\*\*

خُدَ وَزِغِه مَاشِینِ بَگِنِه .<sup>(۱)</sup>

■ / Xoda vazðqð mâšîn bagðne / .

- انگار قورباغه زیر ماشین رفته باشد .
- کاربرد: ولو شدن در جایی از شدت خستگی یا تنبلی - آش و لاش شدن .

\*\*\*

خُدَ وَرَ مَارِ هَدِی .

■ / Xoda vara mâr hadi / .

- انگار بره ها را برای خوردن شیر مادر رها کرده باشند .
- کاربرد: در بیان اشتیاق زیاد گویند .

\*\*\*

خُدَ وَرَ بَمِه کَلِّ .<sup>(۲)</sup>

■ / Xoda var bðma kal / .

- مانند جوانه بذر (خیار... خربزه... کدو ...) است که از بذر بیرون آمده باشد .
- کاربرد: در باره قدرشید و رعنائی کسی است .

\*\*\*

خُدَ وَ کِینِه کِرکِ پَرِ دِ بی (دُگَرِدِ بی) .

■ / Xoda ve kinð kårkð par debi / .

- انگار درون نشیمنش پرمغ باشد .
- کاربرد: بی قرار و پر تحرک بودن .

\*\*\*

(۱) وزغ = قورباغه. به گونه دیگر: خُدِ وَزِغِه مَاشِینِ بَگِنِ سِی بی .

(۲) کَلِّ = جوانه: کل در گویش رامسر معانی دیگری چون: کچل - نر(از جنس نرینه) - بزکوهی - فاسق نیز



خُدْ وِکَلَلْ کَاچْ بَزِیْ بی .

■ / Xoda ve kalla kâč bazebi / .

□ انگار به سرش چوب (پایه) زده باشی .

کاربرد : کسی که گیج و منگ باشد و افتان و خیزان راه برود .

\*\*\*

خُدْ وِیْنِجِهْ آدِمِهْ دَچِکِ .

■ / Xode vinjê adîmê daçke / .

□ انگار سقز به آدم چسبیده باشد .

کاربرد : درباره سمج بودن کسی گویند .

\*\*\*

خُدْ وِشْنَا سَارِ . (۱)

■ / Xoda vešnâ sâr / .

□ انگار سار گرسنه است .

کاربرد : سیری ناپذیر بودن آدم ها .

\*\*\*

خُدْ هُوْ لُودَارْ تِیْتِهْ بُکْنَهْ . (۲)

■ / Xoda houlu dâr titê bokone / .

□ انگار درخت آلوچه هر سال گل کند .

کاربرد : شادابی و طراوت را با گذشت زمان حفظ کردن .

\*\*\*

خُدْ یِتِیْمِمْ کُوبِهْ (۳) سَ پَرِیْنِهْ .

■ / Xoda yetim kube sa berine / .

□ انگار بچه یتیم روی حصیر ریده باشد .

کاربرد : بیان وخامت اوضاع است .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: خُدْ قَحْطِیْ سَالِ وِشْنَا سَارِ . مانند سار گرسنه سالهای قحطی .

(۲) به گونه دیگر: اَنْ خُدْ هُوْدَارْ مَانِهْ ، هَر سَالْ تِیْتِهْ کَانِهْ . او مانند درخت گوجه درختی است هر سال گل می کند.

(۳) کُوبْ = حصیر. نمذ و حصیر دو نوع فرش مورد استفاده اهالی رامسر بود. نمذ در رامسر تولید می شد، ولی حصیر را از شهرهای استان گیلان وارد می کردند.

خَرِ اَنْدَاژَه پالانِ دُوچِنِنِ .

■ / xarə andâzə pâlân dujanən / .

□ به اندازه هیکل خر پالان می دوزند .

کاربرد: بیان لیاقت افراد است .

\*\*\*

خَرِ اَگَه خَرَمَنْ بُوکَنَه، مُردَمِ پُولِ نَدِنِ اَسَبِ نِ هِنِنِ .

■ / xar age xarman bokone, mordəm pul nadanən, asb ney hanen / .

□ خر اگر خرمن کند، دیگر مردم پول خرج نمی کنند که اسب بخرند .

کاربرد: هر کس استعداد خاصی دارد .

\*\*\*

خَرِ اَگَه خَرِ دِیْمِ دَبُوسِ هَمَرَنگِ نُوْبُونَه، هَمِ دَنگِ بُونَه .<sup>(۱)</sup>

■ / xarə agə xarə dim dobosi hamrang nobunə, ham dang bunə / .

□ اگر خری را با خری در یک طویله ببندی هم رنگ نمی شود، ولی هم خو می شود .

کاربرد: پرهیز از همتشینی با بدان .

\*\*\*

خَرِ بُمُرْدَه پَرَسالِ بُو دَکْتَه اِمسالِ؟<sup>(۲)</sup>

■ / xar bomordə parsâl bu dakətə emsâl / ?

□ خر پارسال (سال گذشته) مرد بوش تازه درآمد ؟

کاربرد: ایراد و اعتراض به طرح مسایل بی ثمر گذشته .

\*\*\*

خَرِ بَارِرِ، مَخْمَلِ قَبَا نَدِنِنِ .

■ / xarə bârare maxmal qabâ nadanən / .

□ برای بار خر قبای مخمل نمی دهند .

کاربرد: هر کاری پاداشی در خور دارد .

\*\*\*

(۱) به جای «هم دنگ» کلمه «هم خُو» هم گفته می شود .

(۲) به گونه دیگر: خَرِ بُمُرْدَه «الارسال» بُو دَکْتَه اِمسال؟

خَرِبِ بُكُردِ، پالانه دِمَالِ مُوجِنِ (چَرخِ خُرِ) .

■ / Xarə be: bokordə, pâlânə dəmâi mujane (čarx xore) / .

□ خرت را کم کردی در پی یافتن پالانش هستی .

کاربرد: تلاش نامعقول کردن .

\*\*\*

خَرِ بِشِكِسِه لِنِگِ، راسِ نِگَرِه .

■ / Xarə biškəsə ləng, rās neygarə / .

□ وقتی پای خر بشکند، دیگر راست نمی شود (مثل اول نمی شود) .

کاربرد: بیان مشکل بودن برگرداندن قضیه ای به حالت اولیه پس از «لوث» شدن آن .

\*\*\*

خَرِ بِيَرُ دَنِ گِلِ باغِ دَلِ بُگُوتِه: آهْ كَنُگَلِ، آهْ كَنُگَلِ<sup>(۱)</sup> .

■ / Xarə bâbordən gol baqə dāl bogutə; âh kangəl, âh kangəl / .

□ خر را بردند به باغ گل، گفت: آه کنگر، آه کنگر .

کاربرد: تفاوت دیدگاه ها .

\*\*\*

خَرِ چِ دَانِه وَهائِه زَعْفَرَانِه؟ پيرِ بَزُ (کَلِ بَزُ) چِ دَانِه چِرَايِ با بُرَانِه؟

■ / Xar če dānə vahāye zaferānə? Pir boz(kalboz) če dānə čērāye bâborānə/?

□ خر چه می داند بهای زعفران چقدر است؟ بز پیر چه می داند لذت چریدن درکوه بابران را ؟

کاربرد: نداشتن تجربه و آگاهی . (یادآور: قدر زر زرگر شناسد قدر گوهر گوهری .)

\*\*\*

خَرِ چُمُوشِ بَدَرْدِ کَارِ نُخَرِه .

■ / Xare čomuš, bedarde kâr noxorə / .

□ خری که نافرمان و جفتک پران است، بدرد کار نمی خورد .

کاربرد: در نکوهش، نافرمانی و تمرد است .

\*\*\*

خَرِ خَرِه وِينِه عَرَّ عَرَّ وَدَنِه (کُنِه) .

■ / Xar, xarə vinə ar ar vadanə / .

□ خر خر را ببیند عرعر می کند .

(۱) کنگل = کنگر: کنگر گیاهی است تیغ دار و مورد علاقه «خر» کنگرهای بلند را «خر کنگل» می گویند.

کاربرد: در بیان گنده گویی دو نا اهل گویند.

\*\*\*

خَرَّ خَرِه، اصلان گته خَرِه .

■ / Xar xarə aslan gatə xarə / .

□ خر خر است، اصلان، خر بزرگ است .

کاربرد: در بیان میزان نادانی کسی گویند .

\*\*\*

خَرَّ خَرِه حَرِيفَ نِيَه پالانه گُوشَ گاز دُکانه .

■ / Xar xarə herif niya, pâlânə guša gâz dokânə / .

□ خر که حریف خر نباشد، گوشه پالانش را گاز می گیرد .

کاربرد: بدقلی را جای دیگر خالی کردن .

\*\*\*

خَرَّ خَرِ پاسِرِرِ نِمَرِه .<sup>(۱)</sup>

■ / Xar, xarə pâ serare neymarə / .

□ خر از تیبای خر دیگر نمی میرد .

کاربرد: باک شان نیست، اتفاقی نمی افتد .

\*\*\*

خَرَّ خُ هُ خَرِه پالانْ عَوْضُ بُبا .

■ / Xar xâ ho xarə, pâlân avaz bobâ / .

□ خر همان خر است، فقط پالانش عوض شده است .

کاربرد: تغییر و تحول ظاهری است نه بنیادی .

\*\*\*

خَرَّ خُولُو نِيَمَكَايِ .

■ / Xar xoulou nimakâya / .

□ خر با دایی شریک است .

کاربرد: ارتباط داشتن دو نفر با همدیگر .

\*\*\*

(۱) پاسِر = لگد = تیبای.

خُر دِنِه مِجَالِ خُولُو خَا خُر زَاي نِشِنَاسَنِه . (۱)

■ / Xordənə mijâl xolu xâxorzâya nišnasənə / .

- در وقت خوردن غذا، دایی خواهرزاده اش را نمی شناسد .
- کاربرد: منافع شخصی خود را مقدم بر دیگران دانستن .

\*\*\*

خُر دِ مَسِه ، وِ صَحَبِه جِي پُر زُورْت دِنِيَه .

■ / Xar dēmasə ve sahabə ji por zurtā deniya / .

- چنانچه خر در گل بماند، از صاحب خر پر زورتر پیدا نمی شود .
- کاربرد: اگر مشکلی پیش آید ، صاحب مشکل بیش از همه در تلاش برای رفع مشکل است .

\*\*\*

خُر دِ شَاي . (۲)

■ / Xordə šāya / .

- خوردنی است. وقت خوردنش است .
- کاربرد: در مورد میوه ای گویند که: هنوز «جا» برای کمال و ماکول شدن دارد .

\*\*\*

خُر دِ مِه آفتَاو ، گرما نُکْنِه ، چِ انتظَارِ نِسام .

■ / Xor dīmə âftāv, garmâ nokânde, čē entəzârə nēsâm / .

- وقتی در منطقه « آفتابگیر » نمی توانی گرم بشوی چه انتظار از منطقه ای که در آن آفتاب نمی تابد داری .

- کاربرد: زمانی که « خودی » پشت تو نباشداز « غیر خودی » چه توقعی داری .

\*\*\*

خُر رِ ، یَاسِیْنِ نُخَانِم ؟ (۳)

■ / Xerare yâsin noxânda / ?

- برای خر که « یاسین » نمی خوانم ؟
- کاربرد: توهین نسبت به کسی است که به حرف های گوینده (پند و اندرز دهنده) بی اعتنا است .

\*\*\*

(۱) به جای «نشناسنه» کلمه «نذره» هم می گویند.

(۲) شای: شای از مصدر شایستن است. این زبانزد را به عنوان طنز درباره دختران نوجوان هم به کار می برند.

(۳) اعتراض همراه با توهین نسبت به کسی است که: به حرف های گوینده بی توجه است.

خَرَرِ وَنَه خَرَّ پالانِ دُوتنْ .

■ / Xarare vane xar pâlân dutân / .

□ برای خر باید پالان خرانه دوخت .

کاربرد: با هر کس باید با توجه به فهم و شعور او برخورد کرد .

\*\*\*

خِرْسِ دَسِ چو هَدی، دِ وِگیتِ نَشَنَه .

■ / Xersâ das çou hadî, de vâgît nâšanâ / .

□ دست خرس که چوب بدهی دیگر نمی توانی آن را از دستش بیرون بکشی .

کاربرد: شریک شدن یا همکاری کردن با آدم های ناباب مشکلاتی در پی دارد .

\*\*\*

خِرْسِ چِ هَلِیَه اَحْوالِ پُرْسِی .

■ / Xersâ çe heliyê ahvâl porsî / .

□ خرس چه می داند که (ادب) سلام و علیک چیست .

کاربرد: کسی که دور از ادب است، آداب و رسوم معاشرت را نمی داند .

\*\*\*

خِرْسِ هَرِ چِیْمِ چاقُ باشه، قِربانیِ نَکُنْ .

■ / Xersâ har çiyam çâq bâšâ qorbânî nokânân / .

□ خرس هر اندازه هم چاق و پرور باشد، باز هم قربانی اش نمی کنند.

کاربرد: لیاقت نداشتن برای انجام کاری .

\*\*\*

خِرْسِ تَرِه بَتَرَسِی دِیْنِیَه ؟

■ / Xersâ târâ batârsa diniya / ?

□ خرس تو را ترساند ؟

کاربرد: مراد پرخوری است .

\*\*\*

خِرْسِ جِی، خِرْسِ کُنَه عَمَلِ هَنَه .

■ / Xersâ jî, xers kotâ amâl hanâ / .

□ از نسل خرس بچه خرس به وجود می آید .

کاربرد: پدر و مادران نادان فرزندان بی ادب تحویل اجتماع می دهند .

\*\*\*

خَرْسَه جی پُرسِن چار شَمَبِه کِیه ؟

■ / Xersə jî porsene, çârşambe keya / ?

□ از خرس می پرسى كه: چهارشنبه چند روز ديگر است ؟  
کاربرد: در مورد بسيار نادان بودن كسى گویند .

\*\*\*

خَرْسَه با مُو خُرِه . (۱)

■ / Xersə bâ mu xorə / .

□ خرس را با پوست می خورد .  
کاربرد: نكوهش شكم پرستی است

\*\*\*

خَر سَرِ مُوسَى . (۲)

■ / Xar sar musâ / .

□ شخصی (موسى) كه سر بزرگ دارد .  
کاربرد: وقتی كسى مزاحم كاری می شود، این زبانزد را می گویند .

\*\*\*

خَرِ شَادِكِ وِ كُوشِ دَرَازِه .

■ / Xar šâdê ke ve guş dârâzê / .

□ خر خوشحال است از اینکه گوشش دراز است .  
کاربرد: خصوصیت بعضی از آدم ها است كه دوست دارند به چیزی بنازند .

\*\*\*

خَرِ قَرَبَانِی نَوْبُونِه وِ هَايِ خَرِ قَرَبَانِی بُونِه .

■ / Xar qorbâni nobunê, vehâye xar qorbâni bune / .

□ خر را نمی توان قربانی كرد اما ارزش خر(بهای خر) را می توان قربانی كرد .  
کاربرد: جایگزین كردن چیزی .

\*\*\*

(۱) به گونه ديگر: گاو با مو خُرِ يا خَرِ با بار خُرِ .

(۲) ماهی حرام گوشت کوچکی به همین نام (خرسرموسى) در دریای مازندران هست كه گاهی از اوقات دریا لاشه گروهی آنها را به ساحل می ریزد به طوری كه بوی تعفن لاشه ها هوای ساحل را برای تنفس غیرقابل تحمل می كند.

خَرْکِ پالانِ نَدِیشتَبُو اَواره بُونه .  
 ■ / Xar ke pâlân nâdeštâbu avârâ bunâ / .

□ خری که پالان نداشته باشد، کم می شود .  
 کاربرد: اهمیت داشتن هویت .

\*\*\*

خَرْ کُره کُنه رَحته چانه خُدش .  
 ■ / Xar korâ konâ rahatâ jânâ xodâš / .

□ خر کره می کند برای راحتی جان خودش .  
 کاربرد: کله و شکایت مادر از فرزندان نافرمان .

\*\*\*

خَرْ کِ مَسْ بُو، بُدانِ کِ و گُوشْتِ وِرگِ نَسیمه .  
 ■ / Xar ke mas bu, bodân ke ve gûšt vârgâ nesîmâ / .

□ خری که مست باشد، مظلّم باش که گوشت او نصیب گرگ بیابان است .  
 کاربرد: کسانی که بیشتر از اندازه خود یا موقعیت خود کاری می کنند یا ادعایی دارند و معمولاً نتیجه بسیار بد می گیرند .

\*\*\*

خَرْ کَتَنُ ناله وَ تِنِ یَکی وَکَتِ<sup>(۱)</sup> .  
 ■ / Xar katân o nâiâ vatân yeki vakât / .

□ افتادن خر همان و کندن نعل آن همان .  
 کاربرد: حادثه ای که آغاز و پایانش یکی باشد .

\*\*\*

خَرْکِ چامِ زَنِ گا سِنِگه باره .  
 ■ / Xare kâ çâm zan gâ sângâ bârâ / .

□ استراحت خر زمان بارگیری سنگ است .  
 کاربرد: کسی که پیوسته در تلاش و کوشش است .

\*\*\*

خَرْ کَنِگه یِ گِلِ مُحَمَّدی؟ کی بیدیّه؟  
 ■ / Xar kangâya golemohamadi ? ki bediâ / ؟

□ خر کنگر و گل محمدی؟ کی دید؟

(۱) به گونه دیگر: خَرْ نَکته و ناله کَنَدنه . (خر نیفتاده نعلش را در می آورد.)



کاربرد: در مورد آدم ناباب یا بی استعداد نباید انتظار کار نیک یا توانایی های خاص داشت.

\*\*\*

خَرِ گُوشِ بیدیه (۱).

■ / Xargoš beydiya / .

□ خرگوش دیده است.

کاربرد: برای رفع فشار (ادرار) به گوشه ای رفتن، از جمع جدا شدن.

\*\*\*

خَرِ گوشتا سگه دُندان.

■ / Xarə guštā sagə dondān / .

□ گوشت خراست و دندان سگ.

کاربرد: موجه نبودن خانواده های طرفین یک ازدواج.

\*\*\*

خَرَمَن سَرَا دِلَه دازَه مانه.

■ / Xarman sara dələ dāza mānə / .

□ مانند ریزه های کاه خرمن سرا است.

کاربرد: ایجاد مزاحمت کردن.

\*\*\*

خَر مَگَه بی بارُ را نُشُنَه ؟

■ / Xar magə bibār rā nošonə / ?

□ خر مگر بدون بار راه نمی رود ؟

کاربرد: در مورد کسی گویند که بیکار نمی تواند بماند.

\*\*\*

خَرِ مُسَانِ کارِ کُنَه.

■ / Xarə mosān kār kānə / .

□ مانند خر کار می کند.

کاربرد: تلاش زیاد کردن.

\*\*\*

(۱) در صحرا و بیابان وقتی یکی از گروه جدا می شود تا رفع مشکل نماید می گویند: فلانی خرگوش بیدیه.

خُرَ (خُشْتَن) وَ دَشْتِ دَرِه .

■ / Xora (xošten) vadašt darə / .

- خودش را (عمداً) به این ترتیب نگاه داشته است .
- کاربرد : تظاهر به توجه نداشتن . (یادآور: نشنیده گرفتن \_ خودش را به آن طرف زدن).

\*\*\*

خَرِ وَنَه تُولُ دُو بُونِ گَسِن .

■ / Xarə vanə tul dūbun gasən / .

- خر را باید تا زمانی که در گل مانده کارش را کرد .
- کاربرد : فرصت طلبی یا موقع شناسی .

\*\*\*

خَرِه با پالانِ نیشَنَسَن .

■ / Xarə bā pālān nišnasən / .

- خر را که با پالان نمی شناسند، [خر خر است] .
- کاربرد : نادان را با نادانی اش می شناسند نه با ظاهرش .
- (یادآور: من از روییدن خار سر دیوار دانستم / که ناکس کس نمی گردد از این بالانشینی ها) صایب.

\*\*\*

خَرُ هَمِیشِیکُ خَرْمَا نِیرَنَه .

■ / Xar hamišik xormā neiranə / .

- خر همیشه خرما نمی ریند .
- کاربرد : اوضاع و احوال پیوسته بر وفق مراد نخواهد بود .

\*\*\*

خُ سَرِه هِچکَسِه سَرَه نَنَنَه .

■ / Xo sarə hečkasə sarə nanənə / .

- سرش را روی سر هیچکس نمی گذارد .
- کاربرد : کسی را هم شان و هم طراز خویش نمی بیند .

\*\*\*

خُسْرُو خان سَگِه مانَه، هَمَّ صَحَبَه گَرِه هَمَّ سائِلَه .

■ / Xosroxān sagə mānə, ham sahabə garə ham sâelə / .

- مانند سگ خسروخان است که هم صاحبش را می گیرد هم گدا را .
- کاربرد : ناسپاسی فرد در مقابل خوبی ها و مساعدت های دیگران .

\*\*\*

خَسِيسْ اَدِمَه اَشْرَفِي هَدِي، صَنْنَرِي هِيگِيْت نَشْنَه .

■ / Xasis ādāmā ašrefi hadi, sānneri hegit nāšanā / .

□ به آدم خسیس اگر سکه طلا بدهید، به جای آن نمی توانید یک صناری بگیرید .  
کاربرد : بیان میزان خساست .

\*\*\*

خَش اَشْكَامْ، آو اَنْگور ؟

■ / Xaš oškām o āve ongur / ?

□ آب انگور و شکم خرس ؟

کاربرد : بی اثر یا ناکافی بودن چیزی . (یادآور: جل شکم آدم . کسی که زیاد غذا می خورد.)

\*\*\*

خَشِ بَایْته کُچَرِ مانه .<sup>(۱)</sup>

■ / Xašā bāpotā kočorā mānā / .

□ شبیه کچر پخته خرس است (شبیه مدفوع خرس است) .  
کاربرد : بسیار نامناسب بودن خورشت .

\*\*\*

خُشْتَه چُوکاسَه پِیشِ بَدَشْتَه .<sup>(۲)</sup>

■ / Xoštā čukāsa piš bādaštā / .

□ کاسه چوبی خودش را جلو برد \_ داوطلب دریافت شد .  
کاربرد : بدون رعایت نوبت داوطلب دریافت چیزی شدن .

\*\*\*

خُشْتِ چُمِ<sup>(۳)</sup> بَخُرْدَه .

■ / Xoštā čoma boxārdā / .

□ تخم اولیه خود را خورد .

کاربرد : فقیر شدن \_ نقله کردن داشته ها \_ نداشتن اندوخته .

\*\*\*

(۱) خَش = خرس .

(۲) چُوکاس = کاسه چوبی .

(۳) چُمه = برای اینکه مرغ در جای خاصی تخم بگذارد، در گوشه ای کمی کاه یا علف خشک می ریزند و روی آن یک عدد تخم مرغ می گذارند آن تخم مرغ اولیه را «چُمه» گویند .

خُشْتِ آدِمِه بِيَشِنَسْ .

■ / xoštə âdəmə bišnas / .

□ آدمت را (آدم خود را) بشناس .

کاربرد: متوجه شخصیت طرف مقابل خود باش .

\*\*\*

خُشْتِ بَشِ رَايِ نِيَا نُكُردِه .

■ / xoštə bošâ rāya niyâ nokordə / .

□ به راهی که رفته است، نگاه نکرد .

کاربرد: ترس زیاد داشتن .

\*\*\*

خُشْتِ وِلْگِه خُرِه .

■ / xoštə valgə xorə / .

□ از برگ خویش تغذیه می کند .

کاربرد: با قناعت و مستقل زندگی کردن .

\*\*\*

خُشْتِ پِرِ مَارِ بَدِ نَدَرُ .

■ / xoštə perə mâr: rə bad nədar / .

□ با پدر و مادرت به بدی رفتار نکن .

کاربرد: پند و اندرز دادن . (یادآور: آنچه کاشتی درو می کنی.)

\*\*\*

خُشْتِ گُورِه نیدیمِ هَمَسِ گُورِه بیدیمِ .

■ / xoštə gurə nədeym, hamsə gurə beydāym / .

□ اگر گور خودمان را ندیدیم، گور همسایه را که دیدیم .

کاربرد: ادعای آگاهی داشتن از موضوع

\*\*\*

خُشْتِ آشه دُکُنْ خُشْتِ تاسِ دِلِ .<sup>(۱)</sup>

■ / xoštə âšə dokon xoštə tasə dəl / .

□ آش خویش را در کاسه (جام) خود بریز .

کاربرد: ازدواج فامیلی را سفارش کردن .

(۱) به گونه دیگر: خُشْتِ نانه دَنه خُ سَفَرِ دِلِ . (نان خود را در سفره خود گذاشت.)

\*\*\*

خُشْتِ زَرِه (زَهْر) فُكْرُدِه (بیكله) .

■ / Xoštə žarə fokordə / .

□ سم خود را ریخت .

کاربرد: نیش و کنایه زدن - کار شر انجام دادن .

\*\*\*

خُشْتِ تَگِه بَدَر (۱) .

■ / Xoštə tokə bədar / .

□ زبان خود را نگه دار .

کاربرد: هر حرفی را نزن .

\*\*\*

خُشْتِ گُوزِه بُرِه، اَمْدَلِی ماره چسه مَنَه زَنَه (۲) .

■ / Xoštə guzə borə Amdeli mārə čosə menə zanə / .

□ گوز خود را می برد به وسط چس مادر محمد علی آقا می زند .

کاربرد: ادعای واهی کردن .

\*\*\*

خُشْتِ گُوزِنِ کینِ سَ بَنِشْتِه .

■ / Xoštə guzəni kinə sa beništə / .

□ روی کون گوزوی خودش نشست .

کاربرد: متنبه شد .

\*\*\*

خُشْتِرِ نَدَرِمِ بُخْرِمِ، تَرِ کُجَارِ بَابَرِمِ ؟

■ / Xoštəra nədarəm boxorəm, tərə kojār bāborəm / .

□ خودم که ندارم بخورم، تو را کجا ببرم ؟

کاربرد: انتظاری از من نداشته باش .

\*\*\*

(۱) خُشْتِ «تکه» بَدَر، گاهی هم کاربرد از: رژیم گرفتن و پرخوری نکردن است .

(۲) به گونه دیگر: خُشْتِ گُوزُ بَرِ اَحمَدِ اَکَکِه گُوزِ هَمَرِی جَا زَنَه یا خُشْتِ گُوزِ بَرِ «قَجِر» گُوزِ مَنِ زَنَه .

خُشْتِ شَاخِه سِيرِ وُسَ . (۱)

■ / xoštə šāxə sir vosa / .

□ به شاخس سیر مالیده است .

کاربرد: مستعد زد و خورد بودن .

\*\*\*

خُشْتِ نَانِه وِ گِيرِيْمْ، خُشْتِ لاکِ وُ سِي نِيْمِ . (۲)

■ / xoštə nānə vəgirim, xoštə lākə vosinim / .

□ نان خود را به کاسه خود می مالیم .

کاربرد: بی نیازی و قانع بودن شخص .

\*\*\*

خُشْتِ يِ کِيلِ دَانِه دَنگِ زَنِه . (۳)

■ / xoštə ye kila dānə dang zanə / .

□ یک پیمانه برنجی که دارد، دنگ می زند .

کاربرد: روی حرفی ایستادن

\*\*\*

خُشْتِ اَسوِه سَرِه بَکَشِ .

■ / xoštə asvə sarə bakəš / .

□ سر اسب خودت را بکش .

کاربرد: رفع مشکل بستگی به عمل خودت دارد .

\*\*\*

(۱) در مراسم «گاو جنگ» (ورزا جنگ) به شاخ گاو سیر می مالیدند تا در صورت ضربه زدن به گاو حریف اسانس سیر وارد خون حیوان بشود. در چنین صورتی عضو مربوطه بشدت درد می گرفت و گاو صحنه را خالی می کرد. نقل از حاج رحیم کاکوان.

(۲) به گونه دیگر: خُشْتِ نَانْ، خُشْتِ لاکِ . (با نان خود و با لاک خود.)

(۳) دَنگِ : در گذشته برای تبدیل شالی به برنج از ابزاری بنام «دنگ» استفاده می کردند. آنهم دو نوع بود: آب دنگ که با نیروی آب حرکت می کرد و پادنگ که با نیروی پای دو نفر انسان حرکت می کرد. با توجه به موقعیت برنج کاری منطقه شمال ایران و همچنین با توجه به بسیار ابتدایی بودن آودنگ \_ پادنگ به شورای شهر پیشنهاد کرده ام که «تندیس» آودنگ و پادنگ در میدانی ورودی و خروجی شهر گردشگری رامسر نصب گردد.

خُشْتِ دَسَه شَالَه كِينَه پَسِ گَرْمَا نُكَنَه .

■ / Xoštə dasə ša:alə kinə pas garmā nokanə / .

□ دستش را پشت کون شغال گرم نمی کند .

کاربرد: آدم زیرکی است، برای رسیدن به اهداف خود به هر کس و ناکس رو نمی اندازد. یا نزد هر نانجیب اظهار نیاز نمی کند .

\*\*\*

خُشْتِ هَمَرِ قَاَرَه .

■ / Xošte hamra qārə / .

□ با خودش هم قهر است .

کاربرد: کسی که نمره روابط اجتماعی صفر باشد .

\*\*\*

خُشْتِنِ رِ (خُوشْتَرِ رِ) گوشتِ هَگَرَه (هِیِ یَنَه) بَرَرِکِ رِ دِلِ رُو .

■ / Xošterare gušt həgarə bərrəkəre dəl ru / .

□ برای خود گوشت و برای برادرش روده می خورد .

کاربرد: رعایت انصاف و مساوات نکردن .

\*\*\*

خُشْتِ مُرْغَانِ سَ بِنِیشِ .

■ / Xoštə morqānə sa beniš / .

□ روی تخمی که کردی بنشین .

کاربرد: به کار خودت بپرداز . (یادآور: پا از گلیم خود بیرون نگذار.)

\*\*\*

خُشْتِ مُرْغَانِ سَ نِیْشْتَه .

■ / Xoštə morqānə sa ništə / .

□ روی تخمی که کرده نشسته است .

کاربرد: با کسی کاری ندارد، به کار خود مشغول است .

\*\*\*

خُشْتِ مَالَه خُبِ بَدَارِ، هَمْسَا دَرُ نَگِیَرِ .

■ / Xoštə mālə xob bədar, hamsāda doz negir / .

□ مال خودت را خوب نگهدار تا به همسایه نسبت دزدی ندهی .

کاربرد: دور اندیشی داشتن .

\*\*\*

- خُشتِ فله دنگِ بزن، دیگری بجه دنگِ نزن .  
 ■ / xoštə falə dang bazən, digeri bojə dang nazən / .  
 □ سبوس خودت را دنگ بزن، شالی دیگران را دنگ نزن .  
 کاربرد: اشاره دارد به اینکه به داشته های خودت بسنده نکن .  
 \*\*\*
- خُشتِ تَش چکه آو بَز، گونه ت خُکِه سوتِه بُور بُنِزَن (۱) .  
 ■ / xoštə taš čəka əv bəz, gunə te xolke sūtə bur bonazən / .  
 □ آتش خرد خود را آب زده، می گوید نیم سوزت را بگذار زیر خاکستر داغ .  
 کاربرد: ناخک زدن به اموال دیگران .  
 \*\*\*
- خُشْتَرِ فُوچی دَرِه .  
 ■ / xoštəra fučey darə / .  
 □ خود را جمع و جور کرده است .  
 کاربرد: کم کردن یا محدود کردن فعالیت های هزینه دار .  
 \*\*\*
- خُشته سگِه و گِرْدَنِه .  
 ■ / xoštə sagə vegardanə / .  
 □ سگ خودش را بر می گرداند .  
 کاربرد: با عرضه بودن .  
 \*\*\*
- خُشته آدِمِه پایِ گِریم، دِیگری دَسِه .  
 ■ / xoštə ədəmə pāy gerim digəri dasə / .  
 □ پای خودی را می گیریم و دست غریبه را .  
 کاربرد: کسی که برای فامیل و آشنا مشکل ساز و برای بیگانه همدل و همکار است .  
 \*\*\*
- خُشْتَرِ تُوَرُ آسوه کین دُنْبِس .  
 ■ / xoštəre tur asvə kin donobos / .  
 □ خودت را به کون (به دم) اسب دیوانه نبند .

(۱) خُک سوت = هیزم نیم سوز-برای دوام بیشتر آتش، با خاکستر داغ روی کلوخ آتش یا نیم سوز را می پوشانیدند.



کاربرد: آگاهی برای کسی تا اینکه دست به کارهای احمقانه نزند .

\*\*\*

خُشْتَرِ رِ گُونه ، خُوشْتِرِ رِ اَشْنُونِه .

■ / xoštāra re gunā, xoštāra re išnovanā / .

□ خودش می گوید و خودش می شنود .

کاربرد: آهسته صحبت کردن- به سخنان کسی بی توجه بودن .

\*\*\*

خُشته خانِه قَلِه بُخُر، مُردِمِه خانِه زَرِه نُخُرُ .

■ / xoštā xānā falā boxār, mōrdēmā xānā zarā noxār / .

□ سپوس خانه خود را بخور [و بساز صد برابر بهتر از این است] در خانه دیگری زر (بهترین غذا) را

بخوری .

کاربرد: قانع بودن و مناعت طبع داشتن .

\*\*\*

خُشتِ سَرِه چَنگِ زَنِه وَقتِ نَدَرِه .

■ / xoštā sar čeng za:nā vaqt nedarā / .

□ فرصت خاراندن سرش را هم ندارد .

کاربرد: داشتن مشغله زیاد .

\*\*\*

خُشته پَسِه گَرْدِنِه چَالِ بیدِی، اَنَمِ وِینِ .

■ / xoštā pasā gardanā čāl bedāy onam vīnē / .

□ چنانچه چاله پس گردن خودت را دیدی، آن را هم خواهی دید .

کاربرد: حتماً به خواسته ات خواهی رسید .

\*\*\*

خُشته پا پِیشه نِیا بُکُنْ را بُشْ .

■ / xoštā pā pišā niyā bokon rā boš / .

□ جلوی پایت را نگاه کن راه برو .

کاربرد: سنگین و با وقار باش - شرم و حیا داشته باش .

\*\*\*

خُشته، راشانِه پِدا کُردِه .

■ / xoštā rā šānā yedā kordā / .

□ راه رفتن خود را فراموش کرد .

کاربرد: خود را کم کردن - دست پاچه شدن .

\*\*\*

خُشْتَرَ جِرْ نِشْتَه ، و دِلْ جَارْ (تلا رسن) نِیه .

■ / xoštəra jir ništə, vedəl jâr (telârəsa) niya / .

□ پایین نشسته، دلش روی بالکن است .

کاربرد: دلمشغولی های شخص - به فکر دلداری بودن .

(یادآور: هرگز حدیث حاضر و غایب شنیده ای من در میان جمع و دلم جای دیگر است).

\*\*\*

خُشْتَه باغِه پَرچین بُکُنْ، مُردمه گاوِه دُزْ نَگیر .

■ / xoštə bâqə pərčîn bokon, mordəmə gâvə dōz nəgîr .

□ باغ خود را محصور (چپر) بکن و گاو مردم را دزد نگیر .

کاربرد: پیشگیری از وقوع حادثه .

\*\*\*

خُشْتَه دَسِه پُشْتَه داغْ بَکُردمُ .

■ / xoštə dasə poštə dâq bokordəm / .

□ پشت دستم را داغ کردم .

کاربرد: عهد بستن برای تکرار نکردن کاری .

\*\*\*

خُشْتَه رانِه گُوشْتِه بُخَرُ قَصَابْ نَا نَجِیْبِه مَنْتَه نَکَشْ .

■ / xoštə rânə guštə boxâr qasâbə nânejibə mennatə nakəš / .

□ از گوشت ران خود ببر [و سیخ بزن] و بخور ولی از قصاب نانجیب منت گوشت را نکش .

کاربرد: تحسین مناعت طبع و نکوهش رفتار فرومايگان .

\*\*\*

خُشْتَه چَمْ گَپْ زَنَه .

■ / xoštə čam gap zand / .

□ در ردیف کار خویش صحبت می کند .

کاربرد: به سود خویش سخن گفتن .

\*\*\*

خُشْتَرِ نِشْتَسَنَه ، تا تَرِ بِيَشْتَسَه .

■ / xoštəre nišnasənə, tâ tər bišnase / .

□ خودش را نشناخت تا تو را بشناسد .

کاربرد: ناآگاه بودن .

\*\*\*

خُشْتِ اَیْنِ بِ بُکُردِه .

■ / xoštə ayəna be: bokordə / .

□ آیینه خود را کم کرده است .

کاربرد: در مورد کسانی گویند که کاستی های خویش را نمی بینند .

\*\*\*

خُشْتِرِه شَالِ مِیْرِی بَزَ . (۱)

■ / xoštəre šā:āl miri baza / .

□ ادای مرگ (مردن) شغال را درآورد .

کاربرد: در مواقع خطر خود را به غش و ضعف زدن .

\*\*\*

خُشْتِرِ هِیْجِی نِیْه، اَمَ بَرارِکِ رَشِیدِی دَرِه .

■ / xoštəra, heči niya, amma bərarəke rəšīdi dārə / .

□ کسی (رقمی) نیست، اما برادر رشیدی دارد .

کاربرد: از کیسه دیگران خرج کردن متکی به دیگران بودن .

\*\*\*

خُشْتِه کِیْنِه بُبُرْدِه مِیْجُ گُولُ سَ بَنَ .

■ / xoštə kinə bobordə mij gulu sa bana / .

□ کونش را برد روی بلندی صندوقچه گذاشت .

کاربرد: ناز کردن .

\*\*\*

(۱) با توجه به اینکه رامسر یکی از زیستگاههای شغال است و از سوی شغالان خساراتی به مردم وارد می گردد، به ناچار برای مبارزه با شغالان «تله» می گذارند. روایات چندی شنیدیم که شغالی را در تله مرده یافتند ولی وقتی تله را باز کردند شغال به ظاهر مرده زنده شد و فرار کرد. این حالت را اصطلاحاً «شال میبری» (مردن به سبک شغال) می گویند.

خُشْتِه دَشْتِه هَمَرِ مَرِ بَگَسِه . (۱)

■ / Xoštə daštə hamra mərə bəgəsə / .

□ با آن خود مرا گایید .

کاربرد: کلک زدن زن به مرد .

\*\*\*

خُشْتِه تَکِه زَوَانِ زَنِیم .

■ / Xoštə takə zovān zanim / .

□ پهلوی خود را می لیسیم .

کاربرد: در مورد نداری و نخوردن است .

\*\*\*

خُشْتِه سَرِه کَلَا نُکُنْ، کَلِشَانِ هَمِه شَانَسُ نَدَرَنْ .

■ / Xoštə sar kalā nokon, kaləšān hamə šāns nədarən / .

□ سر خودت را کچل نکن، چونکه همه کچل ها شانس ندارند .

کاربرد: مصداق نداشتن یک امر در همه زمینه ها . (یادآور: گردش ایام همیشه به کام نیست.)

\*\*\*

خُشْتِه چُمِه جِی وِینِه خُشْتِه زَوَانِ جِی گُونِه .

■ / Xoštə čomə ji vinə, xoštə zovānə ji gūnə / .

□ با چشم می بیند، و با زبان می گوید .

کاربرد: واقع گرا بودن .

\*\*\*

خُشْتِه دِیمِه (گوشه پشته) زُورْجِی وُوسَ . (۲)

■ / Xoštə dimə (gošə poštə) zourjey vosa / .

□ به صورت خود زردچوبه مالیده است .

کاربرد: بی غیرت و بی عار بودن .

\*\*\*

(۱) از اینکه: مرد سر مرد کلاه بگذارد یا زن سر مرد کلاه بگذارد قبح کار از دیدگاه مردم فرق می کند. برای مردان(در دوره مرد سالاری) خیلی گران تمام می شود که زنی او را فریب داده باشد. و کاربرد این زبانزد در چنین مواقعی است.

(۲) زُورْجِی = زردچوبه.

خُشْتِه بُو سِتِه دِلِه خُدَش دِسْمَال نِنِم .<sup>(۱)</sup>

■ / xoštə bosutə dəlɪə xodaš dəsmāl niyanəm / .

□ خودم روی دل سوخته ام دستمال (مرهم) می گذارم .

کاربرد: خودم باید به درد خودم برسم .

\*\*\*

خُشْتِه کَلای، آسِمَان تَوَدَنِم .

■ / xoštə kolāya, āsəman tavadanəm / .

□ کلاه خود را به آسمان پرتاب می کنم .

کاربرد: استقبال از امری کردن .

\*\*\*

خُشْتِه دِمَاغِه زِخِه گِیْتِه تُونی خَا .

■ / xoštə dəmāqə zexə gitə tuni xā / .

□ لاقط آب بینی خودت را که می توانی پاک بکنی .

کاربرد: تشویق به حرکت و کار کردن .

\*\*\*

خُشْتِه تُّکِه مُومُ بَدِه .

■ / xoštə tokə mum bada / .

□ دهان (لب) خودش را با موم بست .

کاربرد: راز دار بودن - اطلاعاتی در اختیار کسی قرار ندادن .

\*\*\*

خُشْتِه سَرِه کَرُ گُوسِنْدِ ک سَرُ دَانِم .<sup>(۲)</sup>

■ / xoštə sarə kar gusənde ke sar dānəm / .

□ سر خود را (زندگی خود را) مانند سر (زندگی) گوسفند کر می دانم .

کاربرد: توجه به سخن کسی نداشتن .

\*\*\*

(۱) خُدَش = خودم.

(۲) گوسفند، مظهر اطاعت و بی آزاری است .

خُشْتِه دُمه کُولی گیتِه بُشْ (۱) .

■ / Xoštə domə kuleygitə bošā / .

□ دمش را روی دوش (کول) خود گذاشت و رفت .

کاربرد : مایوس برگشتن - تحقیر شدن و برگشتن .  
\*\*\*

خُشْتِه دُشْمَنده بیدی گته سَلَام بُکُنْ .

■ / Xoštə došmandə beydə gatə solām bokon / .

□ با دشمن خود روبرو شدی سلام بلند و بالا کن .

کاربرد : سفارشی است روان شناسانه برای ایجاد زمینه مناسب جهت گفتگو و آشتی .  
\*\*\*

خُشْتِه دیمه تُولَ مَرَرِه ، وَنَر سَدَنْ (۲) .

■ / Xoštə dimə toula mārare vanərsadən / .

□ تیغ (موی) صورت خود را برای من سیخ نکن .

کاربرد : در بیان اخطار به شخص مخالف (دشمن) گویند که اعوان و انصارت را به رخ من نکش .  
\*\*\*

خُشْتِه شِلارِه بیری . (۳) .

■ / Xoštə šəlārə bəriya / .

□ شلوارش را کتیف کرد .

کاربرد : خوشحالی بیش از اندازه یا ترس بیش از حد .  
\*\*\*

خُشْتِه مارِه لُوکاجی ، جیر نَمْ .

■ / Xoštə mā:rə lukā ji jir noma / .

□ از «دامن» مادرش پایین نیامده است .

کاربرد : آدم بد منش .  
\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: خُشْتِه دُمه کُولی چ بُشْ. (دمش را جمع کرد و رفت.)

(۲) خارپشت و جوجه تیغی در مواقع خطر و برای دفاع خارهای خود را سیخ می کنند.

(۳) بعضی از زبانزدها در موقعیت های متفاوت مفهوم خاصی پیدا می کنند از جمله همین زبانزد .

خُشْتِه سَر وُ گویا نِیِرُ . (۱)

■ / xoštə sar voguyâ niyar / .

□ روی سر خود چار و جنجال (هو) نیاور .

کاربرد: زمینه ای فراهم نساز که پشت سرت حرف در بیاورند .

\*\*\*

خُشْتِه پا پِشْتِه روشنی بِنِدُ .

■ / xoštə pâ poštə roušəniyâ bəyda / .

□ روشنایی پشت پایش را دید .

کاربرد: شخصی که: اوضاع و احوال زندگی (از نظر مالی) بر وفق مرادش است و دستش به دهنش

می رسد. یا اینکه قبل از مرگش نوه یا نتیجه خود را دیده است .

\*\*\*

خُشْتِه کینه گُونه، مِ هَمَرَنیه بُوکان (بُو دَنه) .

■ / xoštə kinə gonə, me hamra niyâ, bokânə / .

□ به کونش می گوید همراه من نیا، تو بو می دهی .

کاربرد: خودخواهی و خودپسندی بیش از اندازه فرد .

\*\*\*

خُشْتِه دُرِه دُبُسته .

■ / xoštə dorə dobostə / .

□ آنچه توانست جمع کرد .

کاربرد: بار خودش را بست .

\*\*\*

خُشْتِه گُوزه آخِرِه بَدُ .

■ / xoštə gooze âxerə bada / .

□ گوز آخر خودش را داد .

کاربرد: کارش تمام است \_ به آخر خط رسیده است \_ در حال مرگ است .

\*\*\*

خُشْتِه سیانِ هَمَرَن دَوَا دَرِه .

■ / xoštə siyânə hamra, davâ darə / .

□ با سایه خودش هم دعا دارد .

(۱) به گونه دیگر: خُشْتِه سَرُ «هُوکو و وگو» نِیِرُ . (برای خودت چار و جنجال درست نکن .)

کاربرد: ناسازگار بودن فرد .

\*\*\*

خُشتِ دِلِه سِنِگَ بَن .

■ / Xošte dəlɪθ sɛng bən / .

□ روی دل خود سنگ گذاشت .

کاربرد: در نا امید شدن .

\*\*\*

خُشتِ شلارِ کِشِ بَر .

■ / Xošte šelârð keš bəz / .

□ شلوارش را خیس کرد .

کاربرد: بسیار ترسیدن .

\*\*\*

خُشته شلارِ جَارِ گِیته نُوتُونِه .

■ / Xoštð šelârð jâr gitð notonð / .

□ شلوارش را نمی تواند بالا بکشد .

کاربرد: در مورد افراد دست و پا چلفتی است .

\*\*\*

خُشتِ سَرِ چَا دَنِه .<sup>(۱)</sup>

■ / Xoštð sarð čâ danə / .

□ سرش را به چاه می دهد .

کاربرد: خود را به کشتن دادن . (یادآور: سرخود را به باد دادن.)

\*\*\*

خُشکِ هَال ، چُم بُولُو بُبُونِه .<sup>(۲)</sup>

■ / Xoškð hâl čombolo nobunð / .

□ چوب خشک انعطاف نمی پذیرد .

کاربرد: بیان بی استعدادی کسی است .

(۱) در دوران خودکامگی هر گاه فرمانبری فرمان نمی برد یا بر خلاف اراده و میل ارباب یا خان رفتار یا گفتاری داشت او را در «چاه» می انداختند.

(۲) چُمبُل=چنبره از شاخه های ازگیل(کُنس) که قابلیت انعطاف دارد، حلقه های چوبی درستی می کنند و یک ریسمان را به آن وصل تا در مواقع حمل بار اسب و قاطر از آن استفاده نمایند.



\*\*\*

خُشکِه سَرِه سَگِ نَلیسَنِه .

■ / Xoškə sarə sag nelisənə / .

□ سر خشک را سگ نمی لیسد .

کاربرد: انجام هر کاری باید با امید و انگیزه همراه باشد . (یادآور: بی مایه فطیر است.)

\*\*\*

خُشکِه لَاتِه سیلی بَزِنِه، میهیی گَرِه .

■ / Xoškə lātə sili bəzənə mehi garə / .

□ او به رودخانه بدون آب هم تور بکشد، ماهی می گیرد .

کاربرد: در بیان خوش شانس بودن کسی .

\*\*\*

خُشکِه دَارِه تَرَا کَانِه .

■ / xoškə dārə tarā kānə / .

□ او درخت خشک را سبز می کند .

کاربرد: زبان باز بودن .

\*\*\*

خُشکِه مِجَازِه .

■ / xoškə mijāzə / .

□ طبعش خشک است .

کاربرد: در باره آدم های سخت گیر است .

\*\*\*

خَشُّ کُتِه بُگُرْدِه، اَرْمَانِه هَمِه چی بُمُرْدِه .

■ / xaš, kotə bokordə, armānə hamə čī bomordə / .

□ خرس از وقتی که بچه دار شد، در آرزوی خوردن یک وعده غذای سیر است .

کاربرد: نداری و فقر در یک خانواده .

\*\*\*

خَشِه زُورُ، سَرُّ بِنِ نَدَرِه .

■ / xašə zur sar o bon nedarə / .

□ مدفوع خرس زیر و رو ندارد .

کاربرد: بی محتوا بودن اصل قضیه .

\*\*\*

خَشَه شَكَمُ پُتْرَه خایه؟ (۱)

■ / Xašə šəkam o potorə xâyə / .

□ شکم خرس و خایه مورچه ؟

کاربرد : برخوردار بودن و یا پر اشتها بودن شخص .

\*\*\*

خَفَه کُوشُ کُردِن .

■ / xafə kuš kordən / .

□ کشتن از طریق خفه کردن .

کاربرد : پنهانی و بی سروصدا کاری را انجام دادن .

\*\*\*

خُ کینه گاوِه شاخِ هَمَرِ جنگِ دَنَه .

■ / xo kinə gâv šâxə hamra jang danə / .

□ کون خود را با شاخ گاو جنگ می دهد .

کاربرد : نسنجیده با حریف نیرومندتر از خود گلاویز شدن .

\*\*\*

خُ کینه بَارَه آسِمَانِ (آسِمَانِه س) .

■ / xo kinə bârə âsmân (âsmân sa) / .

□ نشیمنگاه خود را به آسمان می برد .

کاربرد : افاده و ناز بی جا .

\*\*\*

خُلَاصَه، گَنَدِمُ کِلَه سَ کَاسَه . (۲)

■ / xolâsə, gandom kilə sə kâsə / .

□ در یک کلام، یک پیمانه گندم سه کاسه است و بس .

کاربرد : در مورد زورگویی قوی (ارباب\_مدیر...) به ضعیف (دهقان، کارگر...) گویند .

\*\*\*

(۱) پُتْر : مورچه .

(۲) کِل = در عرف محل هر واحد «کیل» تشکیل می گردد از شش واحد «کاسه»، «کیل» و «کاسه» نوعی پیمانه

برای برنج و گندم و آرد .. است .

خَلْرُ كَمْ اَزْ بَقْلَا نِيَه .

■ / Xolor kam az baqlâ niya / .

□ ارزش نخود فرنگی کمتر از ارزش باقلی نیست .

کاربرد: در تعریف یا شخصیت دادن به کسی گویند .

\*\*\*

خِلْ (خِیل) سَرَه سَگْ نُخْرَه .

■ / Xeyla sarê sag noxorê / .

□ سر خالی را سگ هم نمی خورد .

کاربرد: آدم بی هنر ارزشی ندارد .

\*\*\*

خَلَه هَمْدَرَه سُولِبَاتْ کِینْ نِقَارِ بَدُوشْ، سَگِ دِینْ بُشَه . خَلَه هَمْدَرَه بَارِ بَدُوشْ سَگِ وِگَرْدِنِیْنِ بِيَه .

■ / Xalê hemadarê sulbât kîno neqârê beduš, sagadin bošê xalê hemadarê bâr beduš, sagê vâgardinin biye / .

□ خاله با پوششی مندرس و نیمه لخت و با یک نقاره برای دیدن ما می آید/سگ ها را وادار کنید تا به او

حمله کنند و بر گردد. خاله با دست پر از هدایا برای دیدن ما می آید/سگ ها را برگردانید تا وارد شود.

کاربرد: کسانی که: معیار روابط با دیگران را (در هر درجه از وابستگی باشد) فقط مسایل مالی

می دانند.

\*\*\*

خَلِی پَلَايَ بَخْرُ، شِیرِین قَاتِقْ گُرِشْ بَزْنُ.

■ / xeyli pâlâya boxâr, širin qâteqê gorêš bazên / .

□ پلوی خالی را بخور و باد گلوی (آروغ) غذای خوب را بزنی .

کاربرد: بلند طبع باش، تظاهر به نداری نکن، طوری رفتار کن که مردم فکر نکنند آدم فقیری هستی .

\*\*\*

خَلِی جِهَازَه خُوبِی یَمْ بِيَارَدَه رُونَمَا یَمْ خَنَه .

■ / xeli jêhâze xubiyam biyârdê, ru nêmayam xanê / .

□ عروس خانم خیلی جهاز خوبی هم با خود آورده است که رونما هم می خواهد .

کاربرد: توقع بی جا داشتن .

\*\*\*

خَلی تُرشی خُرِه .

■ / Xeli torši xoro / .

□ خیلی ترشی می خورد .

کاربرد: پر توقع بودن .

\*\*\*

خُ ماره .

■ / Xo mâ:rð... /

□ او کسی است که: با مادرش هم بچه !

کاربرد: پایبند اخلاق و انسانیت نبودن - ملعون بودن .

\*\*\*

خُمِرِه تُفَنگِه مانِه .

■ / Xome:rð tofangð mând / .

□ مانند تفنگ کوزه گر است .

کاربرد: دمدمی مزاج بودن . (یادآور: مانند تفنگ حسن، موسی است، بزَن نزن دارد.)

\*\*\*

خُمِرِه کَلاتِ کینه دِلِ آو خُرِه .

■ / Xome:r kâlât kinð dâl âv xorð / .

□ کوزه گر در تکه سفال های شکسته آب می خورد .

کاربرد: خوب استفاده نکردن از داشته ها .

\*\*\*

خَنَدَرِگَا وَرِسِه .

■ / Xandð rag varðsa / .

□ رگ خنده اش بلند شد .

کاربرد: در باره کسی گویند که به هر دلیل نمی تواند جلوی خندیدن خویش را بگیرد

\*\*\*

خَنِمُ غُوغا بُكُنِمُ اَمَّ چاره نَدِرِمُ .

■ / Xanðm qouqâ bokonðm amma çârð nðdarðm / .

□ دلم می خواهد فتنه ای بر پا کنم ولی نمی توانم .

کاربرد: در بیان تاثیر قانون نانوشته جامعه است که معمولاً مانع اجرای بسیاری از خواسته های فردی

است .

\*\*\*

خَنه آقوز بُوخری و چک چکم نَشَنوی ؟

■ / Xane âqoz boxori ve ček čekam nišnovi / ?

□ می خواهی کردو بخوری (بشکنی) و صدای چک ، چک آن را هم نشنوی ؟

کاربرد: هرکاری مسایل خاص خود را همراه دارد .

\*\*\*

خَنه رُخانه جی رَد بَبیشی، ت پایم تَرَا نَباشه ؟

■ / Xanə roxānə ji rad bebeši, te pāyam tarā nabāšē / ?

□ می خواهی از رودخانه عبور کنی، پای تو هم خیس نشود ؟

کاربرد: کار بدون تلاش یا بدون سختی میسر نیست . (یادآور: نابرده رنج گنج میسر نمی شود.)

\*\*\*

خَنه چُم لُوچی بَدِه ، قار کَنه .

■ / Xanə čom luči bada, qār konə / .

□ می خواهد اخم بکند قهر می کند .

کاربرد: رفتار ناشایانه داشتن .

\*\*\*

خَنه دَسه بگیریه، لنگه گَره .

■ / Xanə dasə begirə, lengə garə / .

□ می خواهد دست آدمی را بگیرد و کمک کند پای او را می گیرد .

کاربرد: به جای کمک مشکل تراشی کردن .

\*\*\*

خُوبی، خُشته رای گم نُکنه .

■ / Xubi, xoštə rāya gom nokanə / .

□ خوبی، خدمت، نیکی راه خود را گم نمی کند .

کاربرد: محبت هیچگاه فراموش نمی شود .

\*\*\*

خُوشتر نَجاره مره گُونه نَره چُته چُکاننْ .

■ / Xoštəra najārə mərə gūnə nərə čəte čəkānən / .

□ خودش نجار است از من می پرسد که: در ساختمان را چگونه می سازند .

کاربرد: صداقت نداشتن .

\*\*\*

خُوش ب حال تُوَر، ک نُکنه کارزورُ تا بگُذره و اُمورُ .  
 ■ / Xoš be hâlê tur, ke nokânê kêre zur, tâ bogzarê ve omûr / .

□ خوشا به حال دیوانه که کاری را با اجبار انجام نمی دهد. تا چرخ زندگی اش بگردد .  
 کاربرد: میزان اعتبار آزادی و آزاد بودن .

\*\*\*

خُوش شانسِ آدمِ رِ ، شو رُوژِ نَدَره .<sup>(۱)</sup>  
 ■ / Xoš šâns âdâmâre, šouvê ruz nêdarê / .

□ برای آدمی که بخت یار باشد شب و روز ندارد .  
 کاربرد: در باره کسی گویند که: دست به هر اقدامی بزند توفیق یارش هست .

\*\*\*

خوکِه مُسان کول دُکرده .

■ / xokê mosan kol dokordê / .

□ مانند خوک با دوش خود زور زد (فشار آورد) .  
 کاربرد: بی ادبانه دیگران را کنار زدن برای انجام خواسته خود-با زور بازو پیش از توان افراد معمولی کاری را انجام دادن .

\*\*\*

خُوکِ زورِنَ تُوْمُ بَجَارَ رِ خُبِه نَ سیرِ کیتیمِ رِ .<sup>(۲)</sup>  
 ■ / xukê zur na tum bejârare xobê na sîr ketimâre / .

□ مانند مدفوع خوک است نه کود مناسبی برای خراشه برنج است و نه کود مناسبی برای کرت سیر .  
 کاربرد: بی خاصیت بودن .

\*\*\*

خُوکُ نَزَ کُتکا یِ تَرَسِ وینیه .

■ / xuk naza kotkâya tars veniya / .

□ توله سگ خوک نزده، ترس نمی شناسد .  
 کاربرد: بیان نداشتن تجربه است .

\*\*\*

(۱) شانس Chance یک واژه فرانسوی است.

(۲) به گونه دیگر: خوکِه زورِ مانه ، نَ «زمی» رِ خُبِ ، نَ «تکتر» باغِ رِ . (مانند مدفوع خوک است که نه به دردمین) می خورد و نه برای باغ سبزی مناسب است.

خُوکِه مُرْعَانِه !<sup>(۱)</sup>

■ / xukə morqānə / !

□ تخم مرغ خوک !

کاربرد: در مورد آدم های: بی خاصیت، سودجو، و بی ادب است .

\*\*\*

خُوکَا چِرَاغِ سُو؟ لَوْتَدَا دُو؟ اَسْوَا کُلَانِه؟ بَزَا مُلَا خَانِه؟ خِرْسَا آیتِ الْکَرْسِي؟ سَنگَا مَچِچِدْ؟<sup>(۲)</sup>

■ / xukā čerâq su? Lâvanda du? Asva gloânə? Boza molâxânə? Xersâ âyatol korsi? Sagâ maččed / ?

□ خوک و نور چراغ؟ دوغ و چادر شب؟ اسب و قلاده؟ بز و مکتب؟ خرس و آیت الکرسی؟ سگ و

مسجد؟

کاربرد: در بیان نداشتن ظرفیت کاری است .

\*\*\*

خُوکِه بِيَلِه .

■ / xukə bilə / .

□ دندان هایش مانند دندان خوک است .

کاربرد: اشاره به کسی که دندانها یا ناخنهایش وضع مناسبی ندارد .

\*\*\*

خُونِ بُکُرْدِ آدِمِه مَانِه .

■ / xon bokordə adəmə monə / .

□ مانند کسی است که قتلی کرده باشد .

کاربرد: در مضطرب و عصبی و پریشان بودن کسی گویند .

\*\*\*

خُونِه بُو کُنِه .

■ / xunə bu kânə / .

□ بوی خون می دهد .

کاربرد: خطرناک بودن .

(۱) این اصطلاح شاید ریشه در گیلان داشته باشد، چون آن را اول بار از آقای پرویز اباهاشمی که گیل مرد است شنیدم.

(۲) معمولاً برای رساندن مفهوم یکی یا حداکثر دو تا از موضوعات یاد شده کاربرد دارد نه همه.

\*\*\*

خُونُ بَدِيئَه .

■ / Xun bediya / .

□ خون دیده است .

. کاربرد: عصیان کردن .

\*\*\*

خُونُ بُكْرَدَه .

■ / Xun bokordā / .

□ خون کرده (آدم کشته) است .

. کاربرد: در باره کسی گویند که: مرتکب قتل شده است .

\*\*\*

. خُونَه با خُونُ نَوْشُورَنَنْ، خُونَه با آوْ شُورَنَنْ .

■ / Xunā bā xun noušuranān, xunā bā āv šuranān / .

□ خون را با خون نمی شویند بلکه خون را با آب می شویند .

. کاربرد: جواب بدی را باید با خوبی داد نه با بدی .

. (یادآور: من بد کنم و تو بد مکافات دهی پس فرق میان من و تو چیست بگو؟) خیام

\*\*\*

. خِيَالُ بُكْرَدَه مَائِ چُكُوشِ بَزَ .

■ / Xiyāl bokordā, māya čokoš baza / .

□ خیال کرد که به ماه چکش زده است .

. کاربرد: در مورد کسانی گویند که کارهای ساده و اندک خود را مهم و بزرگ جلوه می دهند .

\*\*\*

. خِيَارُ هَرْ چ گَنَته وَكَه باغوانه كُولِبَارُ سِنِگِينِ ت بُونَه .

■ / Xiyār har čī gatā vake, bāqevānā kulbār senginte bunā / .

□ خیار هر اندازه بزرگتر شود کوله بار باغبان سنگین تر می گردد .

. کاربرد: فرزندان هر قدر که بزرگتر می شوند، وظیفه پدر و مادر سنگین تر می شود .

- هر چه داشته های مادی بیشتر باشد، به همان نسبت مشکلات داشتن (حفاظت) آنها نیز بیشتر می شود .

\*\*\*

. خَيْرِ نِيدِيَه .

■ / Xeyr neydā / .

□ خیر ندید. ناکام شد .



کاربرد: از زندگی سود نبردن .

\*\*\*

خیلی شکم ' (أشکُم) آویخ ؟

■ / Xeyliy šokom o âve yax / ?

□ شکم خالی و آب یخ ؟

کاربرد: سخن اعتراض آمیز نسبت به تفاوت « خواسته » با « نیاز » باشد .

\*\*\*

خیلی کینه خوبی یم دَر بِيئَه باقلا خُرَه ؟<sup>(۱)</sup>

■ / Xeyli kinə xūbiyam darə, bopotə bāqelā xore / ?

□ خیلی کون خوبی هم داری، باقلا پخته می خوری ؟

کاربرد: سابقه خوبی در انجام کاری نداشتن .

\*\*\*

خیلی خُش تَسَم هِس باد دَمَم نیشَر ؟

■ / Xeyli xoš tosam hese bādə damam nišare / ?

□ خیلی خوش چس هم هستی دم باد هم می نشینی ؟

کاربرد: جدی تلقی نکردن حرف یا تقاضای کسی .

\*\*\*

خیلی قَشَنگَم بَا، اُولِ مَرغَانَم دَر بِيَرْدَه .

■ / Xeyli qašangam bâ, avle morqānam dar biyârdə / .

□ خیلی زیبا هم بود، آبله مرغان هم در آورد .

کاربرد: مشکلی بر مشکلات اضافه شدن .

\*\*\*

خیلی پَسَر خَنه کِ شَا پَسَر وَکَه .

■ / Xeyli pəsar xanə ke šā pəsar vake / .

□ بسیار پسر می خواهد تا شاه پسر بشود .

کاربرد: کمتر پسری دیده شده است که ارث و میراث یا موقعیت و شوون خانوادگی را حفظ کرده باشد .

\*\*\*

(۱) خیلی کینه خوبی یم نره . (مراد وضع مزاجی نامناسب داشتن است.)

خِیَلِ جِیوُ تَرَسْ نَدَرَه .

■ / Xeyli jiv tars nɔdarə / .

□ جیب خالی ترس ندارد .

کاربرد: در دسر و ترس مربوط به مال و پول داشتن است .  
\*\*\*

خِیَلِ گَپْ مِرِه بُمَانِسْ .

■ / Xeyli gap mərə bomāns / .

□ تنها حرف (حرف خالی) برایم مانده است .

کاربرد: بی حاصل بودن کار .

\*\*\*



آشیانه ماکیان (کِرُکِ لانه)



- / Dâ do besâd bogutân , dâdo bosut nogutân / .

□ داد و ستد گفتند، اما دادن و سوختن نگفتند .

کاربرد: در بیان رعایت حق و حقوق دو طرفه در زندگی

\*\*\*

### دارگردان پرت بیا؟

- / Dâr gardân part bobâ / ?

□ از شیب کوهی که تنه درختان بریده شده را رها می کنند، پرت شده است ؟

کاربرد: کسی که از حادثه ای سخت جان سالم به در برد .

\*\*\*

### دارگوتن حماله سیی ته (۱)

- / Dâr kutân , hammâlâ sita / .

□ دارکوب، کارگر بی مزد و مواجب سار است .

کاربرد: جمع کردن مال و به ارث گذاشتن .

\*\*\*

### دارس جرّ شان ی عیب دره جیر همن هزارعیب (۲)

- / Dârâ sa jor šan yâ eyb dârâ jir haman hîzâr eyb / .

□ بالا رفتن از درخت یک عیب دارد و پایین آمدن هزار عیب .

کاربرد: سرانجام رساندن کارها ساده نیست .

\*\*\*

(۱) نوعی از سار را در منطقه رامسر سیی ته می گویند . دارکوب با سوراخ درخت ها آشیانه سار را تدارک می بیند .

(۲) به گونه دیگر: نکتن ی عیب در، درّشان هیزار عیب، (وارد شدن یک عیب دارد و به سرانجام رساندن هزار عیب).

دَارِ اِنْدِي وِلْكُ ، دَرِه ، مِ دِلِه هِنْدِي دَرْدُ دَرِه .

■ / Dâr andi valg darð , me dâi hendî dârd darð / .

□ آن اندازه که درخت برگ دارد در دل من هم درد است.

کاربرد: وسعت غم و اندوه .

\*\*\*

دَارِ تُوْرِي هَرَّ رَ بَكْلِه ، فَقِيْرَسَ كَلْنِه . (۱)

■ / Dâr tori har ra bakðle, faqirð sa kalanð / .

□ برف های روی درخت از هر طرف بریزد، برسر آدم نثار می ریزد .

کاربرد: بد شانسی فقیر .

\*\*\*

دَارُ چِچَلِ كُوْتْنِه ، خُشْتِ بُنِ كَلْنِه . (۲)

■ / Dâr ččði kutanð, xoštð bon kalanð / .

□ شر شر آب بارانی که از روی درخت می ریزد، زیر همان درخت می ریزد .

کاربرد: کار هر کس مربوط به شخص خودش است نه به دیگران .

\*\*\*

دَارُ كَرَاتُ ، بِيَارْدِه ، مُرَادُ بَخِي بِيَارْدِه .

■ / Dâr kârât biyârdð morâd baxi biyârdð / .

□ درخت به اندازه کافی لیلکی آورد ولی آقا مراد کم و کسر آورد .

کاربرد: کم داشتن .

\*\*\*

دَارُ كَاشْتِنِ نِيَه ، دَشْتِنِه .

■ / Dâr, kâštðn niya , daštðnð / .

□ درخت به کاشتن نیست به داشتن ( نگاهداری ) است .

کاربرد: توجه دادن نسبت به حفاظت و درست استفاده کردن اشیاء و وسایل زندگی .

( یادآور: دوست گرفتن آسان است ، نگاهداشتن سخت است ) .

\*\*\*

(۱) تُوْر- کیسه - توپره- در زبانزد بالا باید به معنای «زیاد» باشد چون حجم زیاد برف روی شاخه را «تُوْر»

می گویند که معمولاً از روی شاخه ها سُر می خورند و می ریزند.

(۲) چِچَل: ریزش دانه باران بعد از اصابت بر برگ درخت که به صورت دانه ای درشت تر بر زمین

می ریزد .

دارُ جیر گته آدمه مانه .

■ / Dâr jir katə âdəmə mânə / .

- انگار آدمی است که از درخت افتاده باشد .  
 کاربرد: حواس پرتی داشتن، منگ بودن.

\*\*\*

دارِی کِ و کینِ وُشتِ دِبی ، و سِ دِیاره .

■ / Dâri , ke ve kin voštə dəbi ve sa diyârə / .

- درختی که در وضعیت افتادن از بن - باشد از سرش پیدا است .  
 کاربرد: نشان از اهل نبودن یا استعداد نداشتن فرزند و... دارد .

\*\*\*

دارُ دُبُسته اَسپه دِ نوتونه .

■ / Dârdobostə aspə de: notunə / .

- اسبی که به درخت بسته شده نمی تواند ببیند .  
 کاربرد: در باره کسانی است که : کم دقت یا سر به هوا هستند .

\*\*\*

دارُ بِ دارُ شوْنه ، چُنْگِلُ بِ ریشه .

■ / Dâr be dâr šonə čongəl be rišə / .

- درخت مانند درخت می شود ، چغندر مانند ریشه خود .  
 کاربرد: هر چیزی از اصل خود بوجود می آید .

\*\*\*

دارُ کُوتنِ شوْو تُوْبه کُنه ، صیوی سِ هِنْدِ دارُ کُوتنه <sup>(۱)</sup> .

■ / Dâr kotən šouv tobə konə, sovey sa hande dâr kutanə / .

- دارکوب شب توبه می کند و صبح دوباره به درخت نوک می زند (نوک می کوبد) .  
 کاربرد: از مسایل و مشکلات پیش آمده عبرت نگرفتن .

\*\*\*

دارُ دُبِسی ، دِ وِنْرِسْتنه .

■ / Dâr , dobesi de vanər sanə / .

- اگر به درخت هم ببندی دیگر بلند نمی شود .

(۱) گفته می شود که : دارکوب به دلیل اینکه از صبح هنگام تا غروب آفتاب به تنه درختان نوک می زند، شب ها دچار سردرد می گردد و توبه می کند که از راه دیگری غذا تهیه کند و دیگر به درخت نوک نزند ، ولی صبح که سردردش خوب می شود، دوباره شروع به نوک زدن درختان می کند .

کاربرد: بیان ناتوانی جنسی مردان سالمند .

\*\*\*

دار بُگوتن ، چَره ت کَمَر و له ؟ بُگوته : داغ برارُ .

■ / Dârð, bogutðn čarð té kamðr, valð? bogutð dâqe beâr / .

□ به درخت گفتند: چرا کمرت کج است؟ گفت: از داغ برادر .

کاربرد: بیان ارزش برادر به عنوان یک متحد و حامی بی بدیل .

\*\*\*

دارُ وَن بَکه تا مَلُومْ بَباشه چندی وره لَتُ نَره .

■ / Dâr , vane bake tâ malum babâšð čendi vðrð lat dârð / .

□ درخت باید بیفتد تا معلوم شود که چقدر لت (تخته) دارد .

کاربرد: روشن شدن وضعیت (ثروت\_خدمت\_خیانت...) کسی است پس از مرگ یا پس از برکناری

از مقام و منصب .

\*\*\*

دارُ چُویه رِ گُونِمُ .<sup>(۱)</sup>

■ / Dâr čuya re gunðm / .

□ برای درختان می گویم نه برای تو .

کاربرد: در بیان دور نگاهداشتن (بیمه کردن) کسی است از تأثیرات یک خبر بسیار ناخوش .

\*\*\*

دارِیْ کِ بارُ نَدِه بَیْتِنُ .

■ / Dâri ke bâr nade biyanðn / .

□ درختی که میوه نهد قطعش می کنند .

کاربرد: توجیهی برای ادامه ندادن کارهای غیرمفید و غیر عملی است .

\*\*\*

دار کُنْدِه مِ دُوشِه سَ نیه .

■ / Dârð kondð me dušð sa niya / .

□ کنده درخت روی دوش من قرار دارد .

کاربرد: در خانواده یا در اداره... سنگینی و مشکلات کار متوجه من است .

\*\*\*

(۱) زبانزدهای دیگر هم گویای این معنی هستند که نیاکان ما بر تأثیر گذاری اخبار خوش و اخبار ناخوش بر شنونده آگاه بودند و از جهاتی این امر منطبق با اصول روانشناسی است زیرا تصور ترس ، ترس ایجاد می کند

## دارُ وِیْنَجَ .

■ / Dâr vinja / .

□ سقز درختی است .

کاربرد: کسی که در انجام خواسته هایش سماجت نشان می دهد .

\*\*\*

■ / Dârê riša zanê ,ve sa xabêr nêdarê / .  
داره ریش زنه ، و سَ خَبَرِ نَدَرِه .

□ ریشه درخت را قطع می کند، سر درخت متوجه نمی شود .

کاربرد: در باره کسی است که : فتنه گر و موذی است . ( یادآور: آب زیر گاه بودن ) .

\*\*\*

## دارُ هَرِّ رَ بَکِه وِ هَالِ بَیچارَ گَنِه .

■ / Dâr har ra bake ve hâl bičâra ganê / .

□ درخت به هر طرف بیفتد، شاخه اش به بیچاره و ناتوان برخورد می کند .

کاربرد: هر حادثه ای که در جامعه اتفاق می افتد دودش به چشم طبقه ندار می رود .

( یادآور: هر بلایی کز آسمان آید گرچه بر دیگری قضا باشد )

به زمین نارسیده می پرسد خانه انوری کجا باشد؟ )

\*\*\*

## دارُ مَوْجِه .

■ / Dâr mujê / .

□ به راحتی بالای درخت می رود - می داند که چگونه روی درخت برود .

کاربرد: در باره کسی است که: در زمینه ای ورزیدگی دارد .

\*\*\*

دارُ دارِه بَیئِنِه ، نَ تَرِه .<sup>(۱)</sup>

■ / Dâr Dârê biyanê na to:r / .

□ درخت، درخت را می برد نه تیر .

کاربرد: ایجاد مشکل از سوی خودی است نه بیگانه. ( یادآور: گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست )

ناصر خسرو.

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: دار بگوتن تر تر بیه نَرِه ، بگوته : مگه و دسه از مُ نباشه . ( به درخت گفتند ، تیر تو را می برد ، گفت : مگر اینکه دسته اش از من نباشد ) .

دارُ لوپُو دِلِه کورفی .

■ / Dâr lōpu dāiθ korfi / .

- جغدی که در سوراخ پوسیده درخت جا خوش کرده است .
- کاربرد: در وصف کسی است که منزوی و بد هیبت باشد .

\*\*\*

دارُ ریشَه داره .

■ / Dâr riša darə / .

- درخت ریشه دارد .
- کاربرد: در توصیف کسی ( مرده ای ) است که وارث دارد .

\*\*\*

دارُ دَمَه اَنَدی ویشْت نیه ، اَمَ حُکْمُ نَرَه .

■ / Dâz damə andy vištə niya , amma hokm dārə / .

- لبه داس اندازه کمی است، ولی خیلی حکمت دارد .
- کاربرد: بیان کارآیی کسی یا چیزی است .

\*\*\*

داغُولُ بازُ .

■ / Dâqulo bâz / .

- دغل کار - نیرنگ باز - حيله گر - دغلباز .
- کاربرد: در صفت کسی است که: به قول و قرارها ( به ویژه در معاملات ) و وعده هایش پایبند نباشد .

\*\*\*

دالُ چُرْت نَزْنُ .

■ / Dâl čort nazən / .

- مانند لاشخوار ( دال ) چرت نزن .
- کاربرد: تشویق به تلاش کردن .

\*\*\*

دالُ خاوُ بیدِی ی .

■ / Dâl xâv bediya / .

- دال ( لاشخوار ) خواب دیده است .
- کاربرد: کسی که: بدون مقدمه و انتظار بر سر خوان نعمتی حاضر شده باشد و از آن بهره مند گردد .

\*\*\*



دالُ پِرَ نَزَنَه .

■ / Dâl par nazanð / .

□ کرکس پرواز نمی کند .

کاربرد: خلوت و آرام بودن یک مکان و گاهی هم اشاره به موقعیت مناسب دارد .

\*\*\*

دامانه دارِشانِ بِ حالِ مُ بُرمه کُننْ .<sup>(۱)</sup>  
 ■ / Dâmânð dârðšân behâle mo bormð konðn / .

□ درختهای جنگل به حال [بد] من گریه می کنند .

کاربرد: در توصیف سیه روزی خویشتن است .

\*\*\*

دانه ک مُردم، پُوسینِ دُکانن، اَمَ نُدانه ک آفتاوُ روزُ دُکاننْ یا کلاک روزُ .  
 ■ / Dânð ke mórðam pusin dokânðn , amma nodânð ke áftâv  
 ruz dokânen yâ kolâk ruz / .

□ می داند که مردم لباس پوست می پوشند، اما نمی داند که در روز آفتابی می پوشند یا در روز بارانی .

کاربرد: درست استفاده نکردن ابزار یا وسایل زندگی .

\*\*\*

دِ اَنه پِلا سَ دُو فُنکانه .

■ / De onð pelâ sa du fonokânð / .

□ دیگر روی پلوی او دوغ نمی ریزد .

کاربرد: گوش شنوا نسبت به خواسته های کسی (شوهر) نداشتن .

\*\*\*

(۱) همسر مشیت آقا ( مشهدی آقا ) شعبانیان ( برادر پهلوان تقی کشتی گیر نامدار رامسری) از ابتدای زندگی بطور چهار فصل با احشام خود در آبادی (( موتکو)) بیلاق جواهرده زندگی می کرد و در واقع آبادی جُرموتکو را با همت خود و شوهرش و بچه هایش آباد کرده بود . او در آنجا راحت بود و شاید به نظرش موتکو بهترین نقطه دنیا بود . شوهرش را از دست داد بچه ها بزرگ شدند و بجز یکی همه به جای حشم داری به کسب و کار در شهر پرداختند و شهرنشین شدند . چند سال قبل از مرگش فرزندانش تصمیم گرفتند که لااقل در فصل زمستان مادر پیر را به شهر ببرند - موضوع را عنوان کردند ولی او علاقه مند بود که در بیلاق بماند. سرانجام اصرار فرزندان کارساز شد و به طرف شهر حرکت کرد. در اولین آبادی به آقای محمود حدیقی برخورد کرد و با تاسف و تائر گفت : آی محمود آقایا ، مِر بُردنْ گیلان ، دامن دارشان به حالِ مُ بُرمه کُننْ

دانه دُوْبُو انباره، پُلا پُتُنْ کارِ دَرِه (۱)؟

■ / Dând dobu anbârê, polâ poton kâr darê / ?

□ در انبار خانه برنج باشد، پختن پلو کاری ندارد.

کاربرد: وقتی وسایل و ابزار کار فراهم باشد، انجام کار مورد نظر راحت و ساده است.

\*\*\*

دایم وَنِه وِرِه نیجاقِ زَن .

■ / Dayem vane vîrê nijâq zan / .

□ منام باید به او نیشتر (سیخونک) زد.

کاربرد: کسی که وظایفش را انجام نمی دهد، لذا مرتباً باید به او تذکر داد.

\*\*\*

دایمِ تِ یِ لِنِگِه چُموشِه سَگِ بُبُرْدِه دَرِه .

■ / Dayem te ye lîngê čomušê sag bobordê darê / .

□ همیشه یک لنگه پاپوش (چموش) تو را سگ برده است.

کاربرد: کسی که همیشه یک جای کارش مشکل (لنگ باشد) داشته باشد.

\*\*\*

دِ بِتِه وَنِگَنِه .

■ / De bete vanêkanê / .

□ دیگر بهتر از این نمی شود.

کاربرد: آرمانی بودن کار.

\*\*\*

دِ بَجَارِ نِگِیرِ .

■ / De bjâr negir / .

□ بالا تر نگیر - زیادتر نخواه.

کاربرد: بهانه گیری نکن - دبه در نیاور.

\*\*\*

دِ بَسِ . (۲)

■ / Dobos / .

□ ببند .

(۱) به گونه دیگر: دانه دُوْبُو انباره، پُتَنه بیسُتِنْ کارِ دَرِه . (در انبار برنج باشد، پختن و برشته کردن کار

دارد؟)

(۲) این اصطلاح بین شکارچیان مصطلح است.

کاربرد: نشانه بگیر\_ شلیک کن .

\*\*\*

دُبُستَه بُزَه نِنِ وِلَجِ وِ رَحْصَه بِنِ .

■ / Dobostə bozə nen vələj ve raxsə ben/.

□ بز بسته را نگاه نکن ، رهایش کن رقصش را تماشا کن.

کاربرد: وقتی شخصیت افراد با وضع موجود و ظاهری مورد قضاوت و داوری قرار گیرد، این زبانزد کاربرد دارد.

\*\*\*

دِ بُشَا ماله. (۱)

■ / De bošā mālah/.

□ دیگر رفتنی است. مالی است که از دست رفته.

کاربرد: در پایان راه زندگی است.

\*\*\*

دِ بَلْقِسْ نِيَه .

■ / Da bəlqes niya /.

□ فرو رفتگی دارد . قور شده است.

کاربرد: کم ارزش بودن.

\*\*\*

دِ بِنْدِ وُ سِي دِينِيَه .

■ / De bande voseydiniya/.

□ دیگر بند را پاره کرده است.

کاربرد: در مورد کسی گویند که: به هر دلیل نسبت به مقررات و آداب و سنن جامعه بی اعتنا شده است.

\*\*\*

دَبِه وَنَه لَتَه سَ مَلُومُ وِكِ. (۲)

■ / Dabə vandə latə sa ma'um vake/.

□ دبه بودن مرد در غسلخانه مشخص می شود.

کاربرد: بعضی از مسایل و مشکلات آدم ها پس از مرگشان آشکار می گردد.

\*\*\*

(۱) به گونه ای دیگر: دِ شُونِ شِي يَ ( دیگر رفتنی است)

(۲) لَتِ سَرُ يا تَخْتِ سَرُ: مرده را معمولاً روی چند تخته پاره می شستند.

دِ بی مُزَ .

■ / De bi moza/.

□ دیگر بی مزه است. لطفی ندارد.  
کاربرد: بس است ادامه کار معنا ندارد.

\*\*\*

دِ بی جانِ کانه. (۱)

■ / De bijân kânə/.

□ کمک و همراهی می کند.  
کاربرد: رفع نیاز کردن از نیازمند.

\*\*\*

دِ پَرِکَ بَزَ .

■ / Daprək baza/.

□ تکان خورد - هول کرد .  
کاربرد: وقتی کسی از یک حرکت ناگهانی بترسد. - (لرزیدن) همراه با ترس است.

\*\*\*

دِ پیتِه . (۲)

■ / De pitə/.

□ به هم خورد - پیچید.  
کاربرد: ناگهان دگرگون و منقلب شدن - منتشر شدن.

\*\*\*

دُتَ پادِشا گپَ زَدَرَنُ باقلا بیجِه چیه ؟

■ / Dota pâdeša gap za darən , baqđlâ bijə čiya/.

□ وقتی دو پادشاه با همدیگر صحبت می کنند، به باقلی پز چه ربطی دارد؟  
کاربرد: فضولی کردن کسی در کاری .

\*\*\*

(۱) کیچکِ شانِ مِ هَمَزَدِ بی جانِ کانه: دختران با من همراهی دارند. نقل از زن سالخورده ای است که

از پسرانش کله مند بود ولی می گفت که دخترانش برنج و بعضی از ما یحتاج او را تامین می کنند.

(۲) زمانی که هوا ناگهان ابری و مستعد باد و باران می گردد یا کسی از شنیدن خیر بد منقلب می شود می

گویند: دِ پیتِه.

د ت تَرِبْ بِنَه نُوْكَانِه .

■ / De te tarp bonð nokânð/.

□ دیگر تَرِب شما رشد (ریشه) نمی کند.  
کاربرد: از تو کاری ساخته نیست.

\*\*\*

د ت چُم دِل وِیْنِ یَ کَنْدَنَه.

■ / Dota čomð dəl viniya kandanð/.

□ بین دو تا چشم بینی را در می آورد.  
کاربرد: در توصیف آدمهای فضول و پر رو است.

\*\*\*

د ت ، سَتَ زَنَانَه گَرْدَ دَرَه تا زُنُو.

■ / Dota sota zonânð , gardð darð tâ zonu/.

□ دو تا (یا) سه تا زن در خانه هستند، ولی گرد و خاک تا زانو است.  
کاربرد: ضعف همکاریهای جمعی.

\*\*\*

د ت کُجَ وَنَه ؟

■ / De te koja vanð/.

□ دیگر کجایت می خواهد؟  
کاربرد: درباره کسی گفته می شود که خواسته اش عمل شده باشد، تقاضای دیگری را مطرح کند.

\*\*\*

د ت گِرْزَه یِ فَکَه دِلْ؟<sup>(۱)</sup>

■ / Dota gerzð ye fakð dəl/?

□ دو تا موش در یک لانه؟  
کاربرد: سازش نداشتن دو بد جنس (زیان کار) در یک مقوله.

\*\*\*

د دَچَکْ وَاشْ .

■ / Daček vâš/.

□ علف چسبنده.  
کاربرد: آدم سمج و سرسخت.

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: دو تَه کل گایِ سِرِ مِیْنِ وَنَه کَنه. (دو گاو نر در یک سرا نمی توانند حضور داشته باشند).

دِچین وِچین<sup>۱</sup>.

■ / Dečīn večīn/.

□ چیدن و بر چیدن.

کاربرد: نظم یا سامان دادن جایی.

\*\*\*

## دُخُسُ ماره کی.

■ / Doxos mārē key /.

□ بازی قایم باشک مادر.

کاربرد: ظاهر و پنهان شدن آدمهای گرفتار ( بدهکار...) است.

\*\*\*

دِ دَرَه نَ وِ دَرَه<sup>(۱)</sup>.

■ / De darē na vōdar/.

□ بی برنامه است نه با برنامه.

کاربرد: بی برنامه یا بی حساب و کتاب بودن کارهای یک: فرد- خانواده- اداره...  
\*\*\*

## دِ دِگَرَسِمْ.

■ / De dagōrsōm/.

□ دیگر چرخش پیدا کردم - دیگر برگشتم.

کاربرد: در باره این است که: رفتنی هستم. وضع من رضایت بخش نیست.

\*\*\*

## دِرَازَه بی نُورُ.

■ / Derāze binur/.

□ دراز و بدون روشنایی.

کاربرد: در توصیف آدمهای کورن و خنگ است.

\*\*\*

## دِرَازُ مَامَدُ وَا بُمَانِسُ ، وَا یِ بَحَالُ کُتَا مَامَدُ.

■ / Derāz māmād vā bomānōs, vāy behālē kotā māmād/.

□ [آقای] محمد دراز از انجامش عاجز ماند، چه رسد به [آقای] محمد کوتاه.

کاربرد: آدمهای توانمند از انجام کاری وا ماندند، چه رسد به آدمهای ناتوان

\*\*\*

(۱) وِ دَرَه = وِ دَشْتِن = پیمانه کردن.

دِرَازْ لَآخُنْدُ بُکُرْدِه اَسُو (گاوه) مانه.

■ / Derâz lâxond bokordê asvê (gâvê) mând/.

□ ماننداسبی (گاوی) است که با ریسمان دراز بسته شده باشد.

کاربرد: ضمن محدودیت مشکل آفرینی کردن.

\*\*\*

دِرَازْ دَسْ کُوتَا وَنِکِه ، کُوتَا دَسْ دِرَازْ (۱).

■ / Derâz das kotâ vanêke , kotâ das dêrâz/.

□ دستی که بلند بوده کوتاه نشود و دستی که کوتاه بوده بلند نشود.

کاربرد: زمانی که ندار دارا می شود خود را (گم) می کند، وقتی دولت مند ندار می شود دیگران با او رفتاری در خور ندارند.

\*\*\*

دُرُ بِ عَلِي كِ مَارُ كُردِن.

■ / Dur be Alekê mâ:r kordên/.  
□ دور از مادر علی کردن.

کاربرد: در باره کسی است که: فردی را متهم به کاری یا خطایی می کند که خود دچار آن کار یا خطا است.

(یادآور: رطب خورده منع رطب چون کند).

\*\*\*

دِرَجَنَه کَالَنَه دِرَجَنَه کَالَنَه.

■ / Dar janê kâlanê , darjanê kâlanê/.  
□ همینطوری خرد می کند می ریزد، خرد می کند و می ریزد.

کاربرد: تکرار حرفهای بی اساس. (یاد آور: حرفهای صد تا یک غاز زدن)

\*\*\*

دِرُ جِوَانِي آدِم سِنِگَم سَوَنَه .

■ / Dar jevâni âdêm sengam savanê/.  
□ در ایام جوانی آدم سنگ را هم می ساید (هضم می کند - می خورد)

کاربرد: تواناییهای دوره جوانی، نگرش حسرت آمیز به گذشته.

\*\*\*

(۱) شاید درست تر این گونه باشد: خدایا هیچ دراز دَسْ کوتا وَنِکِه هیچ کوتا دَسْ دراز وَنِکِه.

دَرُ چُو زَرُ چُو مُخْتَاَجِه زَرُ چُو دَرُ چُو.

■ / Dar ču zar ču moxtâjê zar ču dar ču/.

□ چوب در محتاج چوب طلائی (زرین) است و چوب طلائی نیازمند چوب در معمولی .  
کاربرد: نیاز متقابل افراد نسبت به هم در جامعه.

\*\*\*

دَرِد خَرَوَارُ خَرَوَارُ هَنَه دَرِه دَرِه شُنَه.

■ / Dard xarvâr xarvâr hanê , zarê zarê šunê/.

□ درد خروار خروار می آید و ذره ذره می رود.  
کاربرد: هجوم مشکلات فراوان و رفع تدریجی آن.

\*\*\*

دَرِدُ غُصَه کُویِه آوَا کُنَه. (۱)

■ / Dard o qosê kuyê âvâ konê/.

□ درد و غم کوه را آب می کند؟  
کاربرد: کسانی که: در اثر مسایل و مشکلات زندگی دچار ضعف جسمانی شده باشند.

\*\*\*

دَرِدِه خَنَدِه.

■ / Dardê xandê/.

□ خنده دردناک

کاربرد: از سر درد خندیدن. نظیر گریه خند.

\*\*\*

دَرِدِه دَرِدُ دَارَانُ جِی بُپُرسینِ شَبِه دَرَازِه بَیمَارَانُ جِی .

■ / Dardê dard dârân ji boporsin, šabe dârâzê bimârân ji/.

□ درد را از درد داران بپرسید ، [مشکل] شب دراز را از بیماران.

کاربرد: اهمیت مشورت با خبرگان.

\*\*\*

دَرِدِه سِیرِ نِیَه ، دَرِدِه پِیَازِه

■ / Dardê sir niya , dardê piyâzê/.

□ درد سیر نیست ، درد پیاز است.

کاربرد: علت بهانه جویی چیز دیگری است.

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: درد بل کویِه آواکانه.



دَرَزْ بُخَانْ تَا تِ دَسْ ت جِیوَه دِل بُشَه.

■ / Darz boxân ta te das te jive dâl boše/.

□ درس بخوان تا دستت توی جیب تو برود.

کاربرد: با سواد شدن همراه با رفاه مالی است.

\*\*\*

دَرَزْ نَخَانِی مَلا وَنِکَنِ .

■ / Darz noxâni molla vanðkane/.

□ درس نخوانی نمی توانی ملا بشوی.

کاربرد: برای رسیدن به اهداف باید تلاش کرد.

\*\*\*

دَرِ سِ پُوتَنیک بُو نَدَنَه (۱)

■ / Darð sa putonik bu nadanð/.

□ نعنای سر (جلوی) در بو نمی کند.

کاربرد: بی ارزش داشتن داشته ها

\*\*\*

دَرَشْ گُوزَه مَانَه .

■ / Dar šo guzð mâñð /.

□ مانند بادی است که از آدم خارج شده باشد .

کاربرد: حادثه ای است که اتفاق افتاده است.

\*\*\*

دَرَشْ گِرَزَه وَرَزایِ . (۲)

■ / Dar šo gerzð , varzâ ya /.

□ موشی که از تله در رفته باشد، به اندازه یک گاو نر است .

کاربرد: در باره این است که: معمولاً چیزهای از دست رفته (گم شده - دزدی شده ...) با ارزش تر

جلوه داده می شوند .

\*\*\*

(۱) پوتینیک: نعناع = پونه. (کنده بُنِ واش بُو یازَه- علف زیر درگاهی بی ارزش است.)

(۲) به گونه دیگر: دَرَشْ میهی گته (پیلَه) میهی وکنَه. (ماهی از دام در رفته ماهی بسیار بزرگ جلوه داده

می شود.)

دَر کُردِه شِیطانْ وَاکُردِه مِیدانْ .

■ / Dar kordə šeytān vākordə meydān / .

□ شیطان را بیرون کرد و میدان داری می کند .  
کاربرد: فرصت طلبی کردن .

\*\*\*

دُر گو مِشْتِه قا . (۱)

■ / Doru gu meštə qā / .

□ مشهدی آقای دروغگو .  
کاربرد: بسیار دروغ گو بودن .

\*\*\*

دُر مُدِه شِی ، ی . (۲)

■ / Dormodə šiya / .

□ از اهالی دُرمد است .  
کاربرد: به حداقل مسایل اخلاقی و آداب و رسوم پایبند نبودن .

\*\*\*

دُر مُدِه دِبی ؟

■ / Dormod debi / ?

□ در درمد زندگی می کردی ؟  
کاربرد: در توصیف کسی است که به آداب و سنن زندگی آشنایی نداشته باشد .

\*\*\*

دُر مُدِه خِرِسْ . (۲)

■ / Dormodə xers / .

□ خرس منطقه درمد .

(۱) شخصی بود به نام مشهدی آقا که استعداد عجیبی در دروغ پردازی داشت . او می گوید: روزی برای گرفتن ماهی به رودخانه رفتم و ماهی بزرگی را با کیت (ابزار سنتی صید ماهی) زدم . چون ماهی خیلی بزرگ بود . نتوانستم کنترلش کنم . در حالیکه کیت در بدن ماهی فرو رفته بود از رودخانه به دریا رفت . یک سال بعد از آن حادثه گذرم به کنار دریا افتاد با کمال تعجب دیدم وسط دریا یک درخت انار سبز شده و به بار هم نشست است . بعد از چندی متوجه شدم که این درخت انار وسط دریا دسته چوب همان کیت من است که رشد کرده و بار نشسته است .

(۲) - دُرمد = منطقه جنگلی بین رامسر و جواهرده که فراوانی خرسهای آن شهرت دارد .

(۲) به گونه دیگر: دُرمدِ خَسْ . (خرس درمد) .

کاربرد: در باره کسی است که: رفتار و کردار خیلی نامناسب داشته باشد.

\*\*\*

دُرْمَدَه هُوَلُوْیَ؟ (۱)

■ / Dormodə houluya /.

□ مگر آلوچه منطقه درمد است؟

کاربرد: فراوانی و یا ارزانی چیزی است.

\*\*\*

دَر نَبَسَه . (۲)

■ / Dar nabassə /.

□ در خانه تو بسته مباد.

کاربرد: آرزوی روزگار بد نداشتن.

\*\*\*

دُرُو خَانَ فُوسَ دَنَه . (۳)

■ / Doru xāna fusa danə /.

□ دروغ خانه را خراب می کند.

کاربرد: تاثیر منفی دروغ در زندگی.

\*\*\*

دُرُوگُو یِه بَار چَاشْت خُرَه.

■ / Dorougu ye bār čāšt xorə /.

□ آدم های دروغگو یک بار غذا (ناهار) می خورد.

کاربرد: سخن ناراست فقط یک بار مصرف دارد چون حقیقت خیلی زود روشن و آشکار می گردد.

\*\*\*

دُرُو غَرِیْب جَا گُوَزِ اِیْسِیَا کُلَام .

■ / Duru qaribe jā guz eysiyâ kolâm .

□ دروغ در دیار غربت، گوز در آسیاب.

کاربرد: باور نداشتن ادعای کسی.

\*\*\*

(۱) - منطقه درمد منطقه ای است که آلوچه جنگلی فراوانی دارد و آلوچه یکی از غذاهای مورد علاقه خرس

هم هست.

(۲) - به عنوان اعتراض هم بکار می رود.

(۳) - به گونه دیگر: درو گونِ کِ خانه فوسَ دَنَه. یا درو گونِ کُو هِیْنَدِیْ.

دروگو تْکَا مَچِه وَاَه .

■ / Dorougu , tok mačð valð / .

□ کسی که دروغ می گوید، لب و لوچه اش کج است .

کاربرد: دروغ موجب بروز حالات و رفتار خاصی در ظاهر دروغگو می شود که ناراست بودن سخنش را آشکار می کند .

\*\*\*

دُرُو مُرْدِمِه پیرْتِه بَکَنْدِی .

■ / Doru mordəmə pīrəndə bakendiya / .

□ دروغ پیراهن مردم را کنده است .

کاربرد: قبح دروغ و دروغگو در جامعه .

\*\*\*

دُرُون گَرْمِه تَارْمُ پِلَا ، دِیْرْگَا ، اَجْرِ شِمَا بَا خُدَا .<sup>(۱)</sup>

■ / Dourun garmə tārəm pīlā , dērgā , ajre šomā bā xodā / .

□ در درون خانه پلوی گرم با برنج طارم و بیرون از خانه اجر شما با خدا .

کاربرد: دو چهره بودن یا متظاهر بودن .

\*\*\*

دَرِه پُشْتِ شُو .

■ / Darə pošt šouv / .

□ آن سوی در شب است .

کاربرد: بد بینی نسبت به مقوله ای .

\*\*\*

دَرِی وَاَز نُوْبُونِه ک و دَلْ دُو دَنِیُو .

■ / Dari vāz nobunə ke ve dāl du denību / .

□ دری باز نمی شود که در داخل آن ( خانه ) دود نداشته باشد .

کاربرد: هیچ خانه ای ( یا هیچکس ) بدون غم و غصه نیست .

\*\*\*

دَرِیْزِی شَا خَنْمِه ، گُشِیدِی مَآ خَنْمُ .

■ / Dereziye šā xanəme , gošeydiye mā xanəm / .

□ درازی شاه خانم و گشادی ماه خانم است .

(۱) روزه خوارانی که تظاهر به روزه داری می کنند \_ شاید \_ مصداق این زبانزد باشند .

کاربرد: در وصف کسی است که در همه زمینه‌ها (سببی - نسبی ...) خود را یک سرورگردن بالاتر از دیگران می‌داند. یا به دلیل قرابت نمی‌تواند جانب یکی از طرفین دعوا را بگیرد.

\*\*\*

دُزُ خُدا جی چی خَنه؟ آشفُته بازار .

■ / Doz xodâ ji čî xanê ? âsoftê bâzâr / .

□ دزد از خدا چه می‌خواهد؟ بازار آشفته.

کاربرد: بیان نیت افراد ناباب است. تا در سایه بی‌نظمی به اهدافشان برسند.

\*\*\*

((دُز بُنه سگ)) ، دیو شله نانه رفاقِ هسه.

■ / Dozê bonê sag , diw šlê nânê refâqê hesâ / .

□ سگ آبادی ((دزد بن)) منتظر نان آبادی ((دیو شل)) است.

کاربرد: در انتظار رسیدن کمک بی‌هیچ زحمتی به خود.

\*\*\*

دُزه بگیتِه با غره

■ / Dozê begitê bâ qorê / .

□ دزد را با غوره گرفت.

کاربرد: محکم بودن کار - سند داشتن.

\*\*\*

دُزُ حاضرِ ، بُز حاضرِ .

■ / Doz hâzer , boz hâzer / .

□ دزد حاضر است و بز هم حاضر است.

کاربرد: بدهت و روشنی قضیه.

\*\*\*

دُزُ خشت دُزیِ کانه ، آمِ اینمِ خانه دُری نیّه .<sup>(۱)</sup>

■ / Doz xošte duziya kânê , amma inam xânê deri niyâ / .

□ دزد ، دزدی خودش را انجام می‌دهد ، اما این خانه داری نیست .

کاربرد: شدت فقر و نداری .

\*\*\*

(۱) - دزدی وارد منزلی می‌شود و اثاثیه منزل را بسیار نامناسب و فرسوده می‌بیند. یادداشتی برای صاحب خانه بر جای می‌گذارد که: کار ما دزدی است و دزدی خودمان را اینجا نشاند جای دیگر می‌کنیم ولی این هم زندگی نیست که تو برای خودت درست کردی.

دُز دُزه بَگنه خدای خُشنه.

■ / Doz dozə bagəne xodā ya xošanə / .

□ دزد گرفتار دزد بشود، خدا را خوش می آید .

کاربرد: در بیان آدم بدی است که چنانچه در بند بدتر از خودش گرفتار گردد ، کسی ناراحت نمی شود.

\*\*\*

دُز دُزه بَگنه شا دُزه . (۱)

■ / Doz , dozə bagəne , šādozə / .

□ دزدی که مال دزد دیگری را بدزدد، شاه دزد است .

کاربرد: رو دست خوردن بد از بدتر .

\*\*\*

دُز دُزه، دَرَزِنِ دُزَمِ دُز .

■ / Doz dozə , darzən dozam doz / .

□ دزد دزد است ، دزد سوزن هم دزد .

کاربرد: وقتی بخواهیم قبح عملی را بیان کنیم- کار بد در همه جا و در هر زمان با هر شکلی مطلقاً بد است .

\*\*\*

دُز قاضی یِ جای ، تلاكوله پیدایه.

■ / Doz o qāzi ye jāya , talā kulə peydā ya / .

□ دزد و قاضی هر دو حضور دارند و جوجه خروس دزدیده ش هم پیدا است .

کاربرد: جایی برای لاپوشانی وجود ندارد .

\*\*\*

دِ زوانی هِچی نِگوتِه ؟ (۲)

■ / De zovāni heči nogutə / ?

□ پیام شفاهی نداشت؟

کاربرد: تلاش برای ارضای حس کنجکاوی قبل از موعد مقرر .

\*\*\*

(۱) - به گونه دیگر : دُز دُز بَزِنِ شادُز .

(۲) - در گذشته کدخدا ( دهبان ) نقش مهمی در آبادی و محلات داشت و رابط بین مردم و دواير دولتی بود. اوج کار کدخدا یان زمان احضار جوانان واجد شرایط سربازی (اجباری) بود. از جمله کدخدایان شاخص آقای بزرگ صفاتیان بود. چون سواد خواندن و نوشتن نداشت، وقتی سفارش نامه ای برایش فرستاده می شد، از حامل نامه می پرسید: دِ زوانی هِچی نِگوتِه ؟

دُز وِگَرْدِنِ نِيَه ، دُوس وِگَرْدِنَه .

■ / Doz vegardən niya , dus vegardəñ / .

□ جلوی دزد را نمی گیرد، جلوی دوست را می گیرد .

کاربرد: در توجیه پیشگیری از متهم کردن دوستان است .

\*\*\*

دُزَه زَوَان ، هِيْزَه زَوَانَه جِي دِرَاژ تَرَه .

■ / Dozə zovān , hizə zovāñ ji derāz tarə / .

□ زبان دزد از زبان آدم های هوسران دراز تر است .

کاربرد: قبح دزدی است .

\*\*\*

دُزَه گَاوَه تَنگَه شِكِلَه كُنِن . (۱)

■ / Dozə gāvə tangə šeklə konən / .

□ گاوی که دزد باشد به نحوی او را می بندد که به دشواری فقط می تواند علف های دور و بر خودش را بچرد .

کاربرد: در باره آدم نابابی گویند که به وسیله اطرافیان در تنگنا قرار گرفته باشد یا تنبیه و شکنجه گردد .

\*\*\*

دُز هَمِيْشِيْكَ دِمَال دَرَه .

■ / Doz hemišik dēmāl darə / .

□ دزد همیشه عقب است .

کاربرد: در باره این است که خلافاکاران ناموفقند .

\*\*\*

دُز پِرَاشُونَه ، دِل هِيْزَار رَا .

■ / Doz yerā šonə dəl hizār rā / .

□ دزد از یک راه می رود ، دل به هزار راه .

کاربرد: حدس و گمان های چندی درباره یک واقعه

\*\*\*

(۱) - شِكِل = بستن شاخ گاو به پای گاو یا بستن دست گاو یا دست دیگر آن را شِكِل گویند. علت آن این است که حیوان به مزارع و باغات خسارت وارد نکند و یا نتواند فرار کند . (شِکله : تکه لباس یا پارچه که به میخ یا شاخ درخت گیر کند و پاره شود. فرهنگ عمید) .

دَسْ اُمُوجْ .

■ / Das omuj/.

□ دست آموز .

کاربرد: کسی که مطیع اوامر دیگری باشد.

\*\*\*

دَسْ بَرِسَانْ .

■ / Das barðsân /.

□ دست برسان - شروع کن .

کاربرد: چیزی میل بفرما - چیزی بخور . ( یادآور: بسم الله )

\*\*\*

دَسْ بِ دَسْ كُنَهْ .

■ / Das be das konð /.

□ دست به دست می کند .

کاربرد: در انجام کاری سستی کردن و یا دودل بودن . ( یادآور: امروز و فردا کردن . )

\*\*\*

دَسِهْ بَشُورده كِنَارْ بَسْ .

■ / Dasð bošordð kenâr basa /.

□ دستش را شست و کنار ایستاد .

کاربرد: در باره کسی است که: خودش را از جریانی کنار کشیده باشد و هیچگونه همکاری نکند .

\*\*\*

دَسْ بُبُرِيْ ، دَوْلَتِ بَبُرِيْ ( بگیری ) .<sup>(۱)</sup>

■ / Das bobori , dovlat beïari /.

□ دست بلند کنی ( حرکت کنی - کار کنی ) دولتمند شوی .

کاربرد: چنانچه تلاش کنی در رفاه خواهی بود - دعا برای خوش شانس بودن .

\*\*\*

دَسِ بَغِيرْ دَرَهْ ، اَمَّ دَسِهْ بَدَهْ نَدَرَهْ .

■ / Dasð begir darð , amma dasð bedð nðdarð /.

□ او کسی است که دستش برای گرفتن پیش است اما دست دادن ندارد .

کاربرد: بیان خصلت های افراد سود جو است که: از دیگران سود می برند ولی حاضر به انجام

کمترین خدمتی به دیگران نیستند .

(۱) - به گونه دیگر: دَسْ ، بَبُرِيْ ، دَوْلَتِ گَرَهْ . ( دست بزنی دولت می گیری ) .



\*\*\*

دَسْ بِگُوشْ نُبُرْ .

■ / Das be guš nobor / .

□ دست به گوش نبر .

کاربرد: تردید نکن . معطل نکن . ( یادآور : مَن مَن نکن )

\*\*\*

دَسْ پِیشْ بَیرِینْ . (۱)

■ / Das piš biyerin / .

□ دست خود را جلو بیاورید .

کاربرد: در باره همکاری کردن گروهی است تا کاری انجام شود یا مشکل کسی رفع گردد .

\*\*\*

دَسْ پاچه کارْ ، دُوباره کاره . (۲)

■ / Das pâčd kâr , dobârêd kârêd / .

□ کاری که با عجله انجام شود، معمولاً دوباره باید انجامش داد .

کاربرد: تعجیل در کار درد سر آفرین است .

\*\*\*

دَسْ تَنَدَا کُنْ .

■ / Das tondâ kon / .

□ دستت را تند کن .

کاربرد: بجنب ، زود باش \_ عجله کن .

\*\*\*

دَسْ خُشْتِ دِهَنِه رَای دُنَه . (۳)

■ / Das xošte dahanêd râya donêd / .

□ دست راه دهان خودش را می داند .

(۱) - دَسْ پِیشْ بَیرِینْ یا دَسْ بَرَسَانِینْ در عین حال نوعی دعوت میزبان از مهمان برای خوردن غذا است.

(۲) - به گونه دیگر: دَسْ پاچه ، دُومَرْتَه وَنَه خُشْتَه کِینَه بَشُورَه . ( آدم دست پاچه دوبار باید کونش را بشورد ) .

(۳) در یکی از جلساتی که زبانزدها را بازخوانی می کردیم خطاب به دوستان گفتم تعارف نکنید، چیزی میل بفرمایید دَسْ بَرَسَانِینْ. آقای مهندس محمد علوی گفت: دَسْ خُشْتِ دِهَن رَای دُنَه. با این اتفاق ساده زبانزد یاد شده حضور خود را اعلام کرد و ثبت و ماندنی شد.

کاربرد: نیازی به تعارف نیست .

\*\*\*

دَسْ دَسَه شِیَسَنَه .

■ / Das dasə šinasanə / .

□ دست دست را می شناسد .

کاربرد: اگر کسی امانتی یا چیزی گرفت، یا قولی داد باید راساً اقدام نماید نه اینکه انجامش را به دیگران واگذارد .

\*\*\*

دَسْ ، دَسَه نِیَا کُنَه .

■ / Das dasə niyā konə / .

□ دست دست را نگاه می کند .

کاربرد: در باره باز خورد کار افراد است . چنانچه بخشنده ، یار و یاور دیگران باشد، آنان نیز کار مشابه خواهند کرد .

\*\*\*

دَسْ ، دَسَه شُورَنَه وَگَرْدَنَنْ دِیْم شُورَنْ .

■ / Das dasə šuranə , vagərdanən dimə šuranən / .

□ دست دست را می شوید و هر دو دست بر می گردند، صورت را می شوید .

کاربرد: بیان ضرورت همکاری و همدلی در جامعه .

\*\*\*

دَسْ ، دَسَه بِیَنَه .

■ / Das dasə biyanə / .

□ دست دست را می برد .

کاربرد: هر گرفتاری هست از دوست و خودی است .

\*\*\*

دَسْ دَسِی ، خُشْتَرَه هَچَلْ تَوَدَ ( هَچَلْ دَ ) .

■ / Das dasi , xoštera hačal tavada / .

□ دستی دستی خود را به درد سر انداخت .

کاربرد: رفتار و کردار شخص موجب درسرش شده است بدون این که سزاوار آن باشد .

\*\*\*

دِ سَرَه بِنِیجِی دَر بُم .

■ / De sarə boniji dar boma / .

□ از زیر درپوش دیگ بیرون آمده است .

کاربرد: در توصیف کسی که از همه جا بی خبر است - ناآگاه بودن نسبت به وضعیت پیرامون.

\*\*\*

دِ سَرَه لایِ وِگِیته .

■ / De sarə lāya vegitə/.

□ در پوش دیگ را برداشت.

کاربرد: افشاگری کردن.

\*\*\*

دَسْ فَرْمَانْ .

■ / Das farmān /.

□ فرمان دست .

کاربرد: پادو - پا کار - کارساز.

\*\*\*

دَسْ قَرَضْ .

■ / Das qarz /.

□ قرض (وام) دستی گرفتن .

کاربرد: پولی است که دوست و رفیق در کوچه و بازار بدون نوشته و برای کوتاه مدت از یکدیگر

دریافت می کنند .

\*\*\*

دِسْمَالِ وِگِیْرُ وُرُوجْ .<sup>(۱)</sup>

■ / Dasmalə vegir voruj /.

□ دستمال را بگیر و فرار کن (گم شو) .

کاربرد: جواب رد دادن به تقاضا (خواستگار) .

\*\*\*

دَسْ مایِه .

■ / Das mâyə /.

□ مایه دست .

کاربرد: سرمایه اولیه برای آغاز کسب و کار و یا دایر کردن شرکت است .

\*\*\*

(۱) - در گذشته با دستمالی از قند یا ... به منزل پدر دختر می آمدند تا قول ازدواج دختر را با پسرشان بگیرند و چنانچه گفته می شد که: دسمال وگیر وروج یعنی با ازدواج مخالف هستیم .

دَسْ نَزْنُ بَدْتَه بُونَه ، آو نَزْنُ گَتَه بُونَه .

■ / Das nazðn badtə bunə , âv nazðn , ġatə bunə / .

□ دستش نزن بدتر می شود ، آیش نزن بزرگتر می گردد .

کاربرد: چیزی است که : در وضعیت نامناسبی قرار دارد و سفارش می شود که بدون برنامه لازم نباید اقدامی کرد

\*\*\*

دَسْ نَرِسَه بِ کُوکُو تُو سا پِلا فُرُوکُو .

■ / Das narəsa be kouku , tusa pəlā fōru ku / .

□ چنانچه به کوکو دسترسی نداشتی ، پلوی خالی را قورت بده .

کاربرد: کنار آمدن با اوضاع و شرایط زندگی روزمره .

\*\*\*

دَسْ نَرِسَه بِ کُوکُو ، اَنگُشت بِ کینِ مُوکُو .<sup>(۱)</sup>

■ / Das narəse be kouku , onġušt be kine mouku / .

□ چنانچه به کوکو دسترسی نداشتی به پشت موکو انگشت برسان .

کاربرد: چنانچه رفاه نداری باید حداقل کار ممکن را انجام بدهی .

\*\*\*

دَسَه ( باله ) تاوُ بَد بُم .<sup>(۲)</sup>

■ / Dasə ( balə ) tāv bada boma / .

□ دستش را تاب داد و آمد .

کاربرد: با دست خالی ( بدون انجام کاری ) آمده است .

\*\*\*

دَسَه پا دارُ اَدِمَه .

■ / Dasə pā dār āðəmə / .

□ آدم دست و پا داری است .

کاربرد: با عرضه بودن .

\*\*\*

دَسَه پِیشْ گَرَه کِ پَسْ نَکَه .

■ / Dasə piš ġarə ke pas nake / .

□ دست را پیش می گیرد که پس نیفتد .

(۱) مُوکُو: ابزار کار کارگاه سنتی پارچه بافی .

(۲) - به گونه دیگر: خُشتِ چورُ خایه تاوُ بَد بُم . ( فلان چی خودش را تاب داد و آمد . )

کاربرد: خود دارای مسأله هستند با وصف بر این همیشه پیش عارض می شوند.

\*\*\*

دَسَه جَمْعِ کاره مانه.

■ / Dase jam kârð :mânð /.

□ مانند کار دست جمع است.

کاربرد: تاثیر اتحاد و اتفاق در زندگی بشر.

\*\*\*

دَسَه زَرَنَدَ ، دِیو تَرَسِنَه .

■ / Dasð zaranda div tarsanð /.

□ از دست زنده ( آدم بزَن ) دیو هم می ترسد .

کاربرد: توصیف وحشتی است که : توده مردم از : ارباب - افراد خودکامه - زورگو ... داشتند - نبودن قانون .

\*\*\*

دَسَه زنجیلُ چاکُنینُ ، کَمَر دُبُسینُ ، کُوی فُوسَدنِینُ .

■ / Dasð zenjil čakonin , kamar dobosin , kuya fusadenin /.

□ دستان خود را زنجیر کنید، به کمرتان ببندید و کوه را خراب کنید .

کاربرد: بیان تاثیر قدرت و اتحاد مردم .

\*\*\*

دَسَه شِکَسْتَه بَکاره ، دله شِکَسْتَه بَکار نیه .

■ / Dasð šekastð bekârð , dəlð šekastð bekâr niyâ /.

□ دست شکسته رغبت به کار را دارد، ولی دل شکسته رغبت و میل به کار ندارد .

کاربرد: بیان تأثیر مسایل عاطفی و روحی در انجام کاری .

\*\*\*

دَسی کِ کینه بُشُورده دِ دیمه نُشُورَنَه .

■ / Dasi ke kinð bošurdð de dimð nošuranð /.

□ دستی که کون را شسته باشد، دیگر صورت را نمی شوید .

کاربرد: کسی که مرتکب کار شر شده باشد انتظار کار خیر نباید از او داشت .

\*\*\*

دَسی کِ نَمکُ نَدَره وَنِ دِیریا دِلِ شُورَدِنِ .

■ / Dasi ke nomok nðdarð vane deyrÿâ šurdon /.

□ دستی که نمک ندارد، باید با آب دریا شست .

کاربرد: گله از کسانی است که : نسبت به محبت و خدمت دیگران ناسپاسند .

\*\*\*

دَسِي كِ نُمُكَ نِدَشْتَبِي وَ كَلِه بَبِينْ<sup>(۱)</sup>.

■ / Dasi ke nomok nādeštābi ve galāh bebīn /.

□ دستی که نمک نداشته باشد از پایین ( کمر ) ببر .

کاربرد: در باره کسانی است که در برابر مهر و محبت جفا می کنند .

\*\*\*

دَشْت كَتِه .

■ / Dašt katāh /.

□ پیدا شد. خودش رساند. آفتابی شد.

کاربرد: در توصیف کسی است که برای مدتی از انظار پنهان شده باشد و سپس ظاهر شود.

\*\*\*

دَشْتِه، نُخْرُدِه ؟

■ / Daštāh noxordāh / ?

□ داشت و نخورد ؟

کاربرد: مقدور نبودن .

\*\*\*

دَشْتِه مِنْ نِيَشْتِه .

■ / Dašt men ništāh /.

□ در فضای باز( دشت) نشسته ( زندگی می کند) است.

کاربرد: در باره نداشتن ( یا کم داشتن ) وسایل ضروری زندگی است.

\*\*\*

دُشْمَنْدُ كِ دُنُوسُبُو ت رُوْزِي لُوْكََا كُوْجَارِ، وَرِه پِيْتِه زَنِه .

■ / Došmand ke donosūbu, tē rozi loka kojārā vārāh pitāh zanāh /.

□ دشمن اگر بداند روزنه روزی تو کجاست، مسدودش می کند.

کاربرد: در بیان عمق کینه تیزی است .

\*\*\*

دُشْمَنْدِه يَجُور سَلَام بُوْكَنْ كِ تِ سَرِه كَلَا بَكِه .

■ / Došmandāh yejur solām bokon ke tē sarāh kola bake /.

□ به دشمن خود طوری سلام کن که کلاه از سرت بیفتد.

کاربرد: باز گذاشتن راه آشتی .

(۱) - گل = ته - کمر - پایین . ( ساقه در غیر انسان ) ( ساعد در انسان )

\*\*\*

دُشْمَنْدَ خَنَه بَغِيرِي ، دُوسَه پُول قَرَضِ هَد.

■ / Došmand xanə begiri dusə pul qarz hade /.

□ اگر می خواهی برای خودت دشمن بتراشی، به دوستت پول قرض بده.  
کاربرد: در جامعه پیچیده مسائل مادی همیشه مسأله ساز است.

\*\*\*

دُعَا نَوِيسِ هَر دُعَا هَدَ وَنَه عَمَلْ نُكُنِي خُ.

■ / Do:ā nevis har do:ā hada vanə amal nokoni xo /.

□ دعانویس هر دعایی داد، تو که نباید \_ حتما \_ به آن عمل بکنی.  
کاربرد: به خودت اعتماد داشته باش- تو هم عقل داشته باش.

\*\*\*

دَعَوَاتْ نُكْرَدَه ، حَمْبَامْ نُشْنَه .

■ / Davat nokordə , hambām nošonə/.

□ او کسی است که دعوت نکرده به حمام نمی رود.  
کاربرد: بیش از اندازه برای خویشتن اعتبار باز کردن.  
\*\*\*

دِقْ دَرِ سَا دَنِ. (۱)

■ / Deq dar sâdanə

□ خون به دل کننده است.  
کاربرد: کسی که با ندانم کاری هایش موجب ناراحتی مکرر دیگران می گردد.  
\*\*\*

دِ كَارْدَه دُمَه بَتَه.

■ / De kârdə doma batə/.

□ دسته کارد را به دست گرفته است.  
کاربرد: در باره کسی گویند که در پی بهانه ای بوده که آن را یافته است، تا زد و خورد راه بیاندازد.  
\*\*\*

دَكْتِيْمُ بَكْتِيْمُ .

■ / Dakətim , bakətim /.

□ وارد کاری شدیم و به درد سر افتادیم.  
کاربرد: پشیمانی.

(۱) بعضی هم : (دِقْ ترسایدن) تلفظ می کنند .

\*\*\*

دَکته کار، بُگرده کاره.

■ / Dakətə kār bokordə kārə /.

□ کاری که آغاز شد، کاری است انجام شده.

کاربرد: مشکل در حرکت اول و آغاز کردن کار است. کار شروع شده را باید انجام شده تلقی کرد.

\*\*\*

دَکته کار.

■ / Dakətə kār /.

□ کاری است که در جریان است.

کاربرد: خواسته یا ناخواسته وارد امری شدن.

\*\*\*

دَکِش وِکِش. (هَکِش وِکِش)

■ / Dakəš vəkəš /.

□ کشمکش.

کاربرد: دردرس داشتن کاری.

\*\*\*

دَکِشیه.

■ / Dakəšiya /.

□ فشار آورد- جمع و جورش کرد.

کاربرد: در باره نهایت اعمال رای کردن- گران فروشی کردن.

\*\*\*

دِ کَلْ کُلَا دَرِه.

■ / De kal kolā darə /.

□ دیگر کچل صاحب کلاه شد.

کاربرد: آرامش خاطر داشتن.

\*\*\*

دِ کُلایِ بَنِ بُرُوجْ.

■ / De kolāya bane boruj /.

□ دیگر کلاه را بگذار و فرار کن.

کاربرد: سرانجام بد کار، فرصت نمانده شتاب کن.

\*\*\*



دِ كَمْتَه هَلُو آو بَغِيرَه (۱)

■ / De kamte holo âv begir/.

□ دیگر کمتر از آنچه آب بگیرد.

کاربرد: ساکت باش گریه نکن. (یاد آور: آب غوره بگیر).

\*\*\*

دِ كِي پُوچْ .

■ / De key puč /.

□ دیگر بازی پوچ است.

کاربرد: ادامه ندادن یا انصراف از کاری.

\*\*\*

دِ گَتَه كُوچِي دُرُو (مُقَبْ) وَكْتَه.

■ / De gattə kučey doru (moqob) vakətə / .

□ بزرگی و کوچکی دیگر از بین رفت .

کاربرد: گلایه بزرگسالان از نسل جدید .

\*\*\*

دِ گِرَسَه.

■ / Dagrəsə/.

□ دگرگون شد- تغییر مسیر داد.

کاربرد: ایجاد تحول درونی یا بیرونی در کسی.

\*\*\*

دِ گِرْدْ وَ گِرْدْ .

■ / Dagərd vagərd/.

□ این رو آن رو شدن- پشت و رو شدن.

کاربرد: در باره رفتار و گفتار کسی است که ثبات رای ندارد.

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: دِ كَمْتَه آو غُرَه بَغِيرَه. (دیگر کمتر آب غوره بگیر.)

دِلْ ((انجیل کَشه)) كِ تُوله وَرْ نیه. (۱)

■ / Dəl enjil kašə ke tulə var niya/.

□ دلش نزدِ کِل ولایِ آبادی انجیل کش قرار دارد.

کاربرد: وصف کسانی است که: مساله ای دلمشغولی های آنان را در یک مقطع زمانی تشکیل داده باشد و در نتیجه به حرفهای حاضرین بی توجه است.

\*\*\*

دِلْ (زال) بَتَرِ کَسْ.

■ / Dəl batər kəs/.

□ دلش بشکند - دلش بترکد.

کاربرد: در باره آدم (بچه) سرتق و حرف شنو است.

\*\*\*

دِلْ بِ دِیْرِیَا بَرَمْ سَرْ بِ صَارَا.

■ / Dəl be deyryâ bazam sar be sârâ /.

□ دل را به دریا و سر را به صحرا زدم.

کاربرد: احتیاط را کنار گذاشتن.

\*\*\*

دِلْ بِخَا باشه ، سیا باشه.

■ / Dəl bexâ baše , siyâ bâše /.

□ برابر میل آدم باشد، سیاه باشد.

کاربرد: در باره این است که: در جایی که عشق باشد، زشتی معنا پیدا نمی کند.

\*\*\*

دِلْ سَفْرَه نیه، تْ بِنِی و دِلْ چِ دَرَه. (۲)

■ / Dəl sofrə niya to beni ve dəl či darə/.

□ دل که سفره غذا نیست، تا ببینی درون آن چه چیز هست؟

کاربرد: هشدار به کسانی که: به سادگی درباره افکار و عقاید دیگران اظهار نظر قطعی می کنند.

\*\*\*

(۱) آبادی ((انجیل کش)) یکی از چند آبادی جنگلی بخش جنوبی شهر رامسر است. گویند یکی از اهالی روستای انجیل کش رامسر در مجلس سوگواری شهر شرکت داشت که دیدند او پس از ختم جلسه همچنان گریه می کند. یاد آور شدند که مجلس تمام شد گریه بی معنا است. گفت: دل من نزدِ کِل ولایِ سر راه آبادی انجیل کش است و به این خاطر گریه می کنم که چطورری باید از آنجا عبور کنم.

(۲) به گونه دیگر: دِلْ پِلَا سَفْرِ نیه هرکس دیم وازا کُنْی (دل سفره غذا نیست که نزد هر کسی بازش کنی)

دِل تَر کَدِن .

■ / DəI tarkdən / .

□ دل آدمی را ترکاندن.

کاربرد: در باره کسی که با بی احتیاطی هایش (یا ندانم کاریهایش) آرامش اطرافیان را برهم می زند- حوصله همه را سر می برد.

\*\*\*

دِل تَرَا شِکِن .

■ / DəI tərāškən / .

□ دل کسی را شکستن.

کاربرد: در باره کسی گویند که مال و مقام (داشته هایش) را برای بزرگ جلوه دادن خود به رخ دیگران بکشد، دهن کجی همراه با دشمنی.

\*\*\*

دِلخوِشِی هَمَرَا کَار بَزِنِی .

■ / DəI xoši hamra kār bazəni / .

□ با دل خوش از آن استفاده کنی.

کاربرد: پس از خرید هر چیز فروشنده یا اطرافیان برای خوش یمن بودن کالا این سخن را به کار می برند.

\*\*\*

دِل خُون دُکُن .

■ / DəI xun dokon / .

□ کسی که آدم را خون به دل می کند.

کاربرد: کسی که هیچ یک از کارهایش روی قاعده نیست و مرتباً مشکل ایجاد می کند.

\*\*\*

دِل دِکْتِه .

■ / DəI dakətə / .

□ به دلم افتاد- برات شد- به نظر آمد.

کاربرد: به ذهن رسیدن واقعه ای قبل از انجام آن.

\*\*\*

دِل دَانِه .

■ / DəIð dānə / .

□ دانه دل است.

کاربرد: در توصیف آدم (بچه) قشنگ و زیبا - متین است .

\*\*\*

دِل دِلَه چَسَبَنَه ، دِل شُنَه گَلَه چَسَبَنَه

■ / Dəli dəlɪð ʧasbanə , dəlɪ šonə gəlɪð ʧasbanə / .

□ دل عاشق دل می شود، دل می رود عاشق گل می شود.

کاربرد: در عشق و عاشقی معیار معنا ندارد.

\*\*\*

دِل دَسْ وَ نَا [بَنَا]. (۱)

■ / Dəli das vanâ [banâ] / .

□ خواسته دل و دست.

کاربرد: سر فرصت و با آرامش خاطر کاری را انجام دادن.

\*\*\*

دِل دِلَه خَرْدَه دَرَه.

■ / Dəli dəlɪð xordə darə / .

□ دل دارد دل را می خورد.

کاربرد: آرام و قرار نداشتن.

\*\*\*

دَل سَگْ.

■ / Dala sag

□ سگ هرجایی- سگ ولگرد

کاربرد: کسی که: بدون دعوت سر سفره های همسایه ها یا عروسی و عزا حضور پیدا می کند.

\*\*\*

دِل شِیر دَرَه بَدَنَه کِشِکِرَتْ.

■ / Dəlɪð šir darə , badane keškərt / .

□ دل شیر دارد و تن (بدن) زاغ.

کاربرد: در باره آدمهای ریز اندام بسیار جسور است.

\*\*\*

دُلْمُ سَرَه خَرَسَه. (۲)

■ / Dolom sarə xersə / .

□ خرس منطقه دولام (دُلْمُ) است.

(۱) به گونه دیگر: دل دَس بِنَا کار نُکَنَه پِچَسَه پِلای مانه (با رغبت و میل کار نمی کند، مانند کته سرد است.

(۲) دُلْمُ: منطقه ای است جنگی واقع در مجاورت آب معدنی نیدشت رامسر.

کاربرد: در باره کسی است که زور دارد ولی تدبیر ندارد.

\*\*\*

دِلْ مَن دُرُوِيَه . (۲)

■ / Dəl man doruya / .

□ هوی هوسی است

کاربرد: وضعیت اخلاقی مناسب نداشتن، هوسبازی کردن.

\*\*\*

دُو لَنگَه یَ خروارَه .

■ / Do ləngə ya xarvārə / .

□ دو لنگه، یک خروار است.

کاربرد: همسان بودن دو نفر (از نظر فکری - اخلاقی ...) با یکدیگر.

\*\*\*

دِلْ نِيَانَه .

■ / Dəl niyānə / .

□ دلم نمی آید .

کاربرد: راه دستم نیست.

\*\*\*

دِلْ وَزَه .

■ / Dəl vozə / .

□ دل آدم به هم می خورد (بالا می آورد).

کاربرد: در توصیف فرد نامرتب و کثیف است که از دیدنش دل آدم بهم می خورد.

\*\*\*

دِلْ وَنَ ؟

■ / Dəl vana / ?

□ روی دلت مانند ؟

کاربرد: دست پا گیر شدن کاری . واماندن در انجام کاری .

\*\*\*

دِلَه دُوِيَه دَر کُرْدَه .

■ / Dəl dūyeh dar kordə / .

□ دود دلش را خالی کرد (رها کرد)

کاربرد: وقتی کسی خود را از بابت کار آسوده کند، دق دلی اش را خالی کرد- همه چیز را گفت - سبک شد.

\*\*\*

دِله کاره دَسْ کُنه. (۱)

■ / Dəɪð kārə das konə / .

□ کار دل را دست آدم انجام می دهد.

کاربرد: دیگران باب دل انسان کار انجام نمی دهند.

\*\*\*

دِله کاره دِلْ دانه.

■ / Dəɪð kārə dəl dānə / .

□ کار دل را دل می داند.

کاربرد: کارهای عاطفی و حساس توجیه پذیر نیستند.

\*\*\*

دِله مَنَه پیت. (۲) (دِله مَنَه کُده).

■ / Dəɪð menə pita / .

□ غده (توده) وسط دل است.

کاربرد: در توصیف کسی است که مشکل ایجاد کرده و حضورش مانع انجام کار است.

\*\*\*

دِ لیه ((مُورْ کُو)) گِلْ نیه؟ (۳)

■ / Dəɪðya , ((morku)) gəl niya / ?

□ این دل است، گِل ( خاک ) مارکوه که نیست ؟

کاربرد: در بیان داشتن احساس است.

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: دِلْ کاره وته دَسْ بکُنه.

(۲) پیت: توده های از: مو- پشم- نخ... را( پیتِه) گویند. تکه پارچه ای را که در آشپزخانه با آن دیک و

قوری را از روی اجاق جابجا می کنند دَس پیتِه می گویند.

(۳) مُورْکُو= مارکوه= کوهی است بسیار زیبا و دارای قلعه قدیمی که در شرق آبادی کوزه گر محله رامسر

واقع است.

دِماغِه دِلِ مَو وِکْتِه. (۱)

■ / Dəməqə dəl mu vəkətə/.

□ موی دماغ شده است.

کاربرد: در باره کسی گویند که با سماجت خود به نوعی مزاحم کسی باشد.

\*\*\*

دُم بُشتِ میلْجَکه سینه بُشتِ کیجَکه سیرا گُردِه نشَنه .

■ / Dom boštə miljekə, sīnə boštə kijekə sīrā kordə nešanə /.

□ بچه گنجشکی که تازه دمش در آمده و دختری که تازه پستانهایش رشد کرده باشد نمی توان سیر کرد.

کاربرد: در باره میزان کشش و تمایل نوجوان به چیزی مثل غذا، جنس مخالف و ...

\*\*\*

دَم بَن چِی پَس اَندازُ گُردِه نشَنه .

■ / Dam bana čiya pasandāz kordə nešanə / .

□ جای دم کرده را نمی توان پس انداز کرد.

کاربرد: حساب تازه ای برای کسی یا چیزی باز نکردن - قید کسی یا چیزی را زدن .

\*\*\*

دُم بِلِیک نِیه . (۲)

■ / Dom beleyke niya / .

□ دم تکان دادن

کاربرد: کسی که به دلیل نیازمندی خود را در برابر شخص توانمند خوار نماید.

\*\*\*

دَم دُخْت نِیه . (۳)

■ / Dam doxot niya / .

□ حرف نمی زند.

کاربرد: سکوت اختیار کردن - حرفی نزدن .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: مَوسِ دِلِ مَو. (موی آنجای آدم).

(۲) سگ برای اینکه توجه صاحبش را برای غذا دادن جلب نماید، دمش را تکان می دهد.

(۳) در زمینه هوای ابری بدون - باد هم از این گوشه بهره می برند.

دُمُ دَرِ بِيَرْدَه.

■ / Dom dar biyardə/.

□ دم در آورده است.

کاربرد: کارهای فراتر از حد خود انجام دادن.

\*\*\*

دَمُ دِيَلَرِ نَخْنَه.

■ / Damo dilar nexanə / .

□ دم و دستگاه نمی خواهد.

کاربرد: ساده برگزار کردن - بدون تشریفات.

\*\*\*

دُمُ كُوَلِيچ (كُوَلِي گِيته) بُش.<sup>(۱)</sup>

■ / Domə kuleyča boša/.

□ دمش را جمع کرد و رفت

کاربرد: با خفت و خواری از صحنه خارج شدن.

\*\*\*

دُمُ گَلِ دَرَه.

■ / Dom gal darə / .

□ همراه خود یکی دارد.

کاربرد: مزاحم و طفیلی همراه داشتن.

\*\*\*

دَمَن.

■ / Damən / .

□ خپل - چاق

کاربرد: بی عرضه - کم تحرک.

\*\*\*

دُمَه گِرِکَا کُرْدَه.

■ / Domə gərəkā kordə / .

□ دمش را چمبره (گرد) کرد.

(۱) سگ در مواقع ترس دم خود را با وضع خاصی بین دو پا جمع می کند که اصطلاحاً گویند: سگ خُشته



کاربرد: کسی که با سر افکنگی از مکانی خارج شده باشد.

\*\*\*

دُمه هَمَرِ اُغْزُ اِشْكَنه .

■ / Dom̄ hamra oqoz iškān̄ / .

□ با دمش کردو می شکند.

کاربرد: شاد و سرمست بودن.

\*\*\*

دُنْدانی کِ دَرْدِ کُنه و دَوَا اَنگَرانه (انگولانه) .<sup>(۱)</sup>

■ / Dondāni ke dard kon̄ ve davā , anğārān̄ / .

□ دندان‌ای که درد می کند، راه درمانش (انگرن) است .

کاربرد: دفع شر کردن - پایان دادن به مشکل .

\*\*\*

دُنْدانِ سفیده قَنَدِ نَحْنه .

■ / Dondān sifid̄ , qand nexan̄ / .

□ دندان سفید است ، [ پس برای نوشیدن چای ] قند لازم نیست .

کاربرد: وقتی که در اثر فراموشی چای بدون قند نزد کسی بگذارند یا تعارف کنند . به عنوان انبساط

خاطر گفته می شود .

\*\*\*

دُنْدانه کینِ شیرینی بِنِیشتَه .

■ / Dondān̄ kin širini beništ̄ / .

□ زیر دندان شیرینی نشسته است .

کاربرد: در باره بهره بردن یا سودمند تشخیص دادن کاری است .

\*\*\*

دَنه شِیِ نیه .

■ / Dan̄ šiniya / .

□ دادنی نیست .

کاربرد: امیدی به انجام وعده اش یا به همکاریش نداشته باش . (یاد آور: وعده سر خرمن است.)

(۱) به گونه دیگر: دندان‌ای که درد کن و ته کُندِن . (دندان‌ای که درد می کند، باید کشید .) انگران: انگولان: ابزار

ویژه کشیدن دندان - انگُک یا انگرک به معنای: کجک - آلت آهنی سر کج که پیل بانان با آن پیل

می رانند .

\*\*\*

دَنگُلِه .

■ / Dangol̄θ / .

□ غیر طبیعی است.

کاربرد: در باره کسی است که از بهره هوشی کمی برخوردار است.

\*\*\*

دُنیا جُوَانابا ، اَمُّ پیرِ .

■ / Donyā jovānābā , am̄ pir / .

□ دنیا جوان شد و ما پیر.

کاربرد: در مواجهه با دگرگونی های دوران صنعتی این زبانزد به کار می رود.

\*\*\*

دُنیا تازه وِرِرِ رُوژا با .

■ / Donyā t̄az̄θ v̄r̄rare ruzā bā / .

□ دنیا تازه برای او روز شد.

کاربرد: گرایش (اشتها) برای گرد آوری مال و منال پیدا کردن.

\*\*\*

دُنیا تَمَشِ خان .

■ / Donyā tameša xāna / .

□ دنیا مانند تماشا خانه است.

کاربرد: در توصیف اتفاقات و حوادث مختلفی است که در طول زندگی رخ می دهد.

\*\*\*

دُنیا چَرخِ گَرْدانه .

■ / Donyā čarxe gardān̄θ / .

□ دنیا مانند چرخ است که می گردد.

کاربرد: در بیان تغییرات و تحولات زندگی است.

\*\*\*

دُنیا هیزار مُقام بُّ مُّ نَدانِس ، گُوژنِ دُرُونِ بُّشِ مُّ دیرِگا بَمانِس .

■ / Donyā hizār moqām ba , mo nodān̄s , guz̄dn̄ dourun bošā mo deyr̄ga bomān̄s / .

□ دنیا هزار مرحله داشت و من نمی دانستم ، گوزو وارد شد و من بیرون ماندم .

کاربرد: در بیان پیشرفت (آدم شدن) اشخاص دست و پا چلفتی یا خطا کار است.

\*\*\*

دُنیا هِسِه هَگَرْد وِگَرْد اُسا بُش دَسِه شِگَرْد. (۱)

■ / Donyâ hesə hagərd vagərd ossâ bošâ dase šagərd/

□ دنیا محل رفت و آمد است ، استاد زیر دست شاگردش شد.

کاربرد: ثابت نبودن مقام و منزلت در جامعه .

\*\*\*

دُنیايِ آو بُبِر تِرِه خاو بُرِه.

■ / Donyâya âv bâbore tərə xâv borə /.

□ دنیا را اگر آب ببرد تو را خواب می برد.

کاربرد: در باره بی تفاوتی یا بی حالی کسی نسبت به مسایل زندگی است.

\*\*\*

دُنیا چِنْدِي رَايِ؟ هَر چِ کُولِي گیت. (۲)

■ / Donyâ čendi rāya? Har či kułey gite /.

□ دنیا چقدر راه است؟ هر چه بر دوش گرفتی.

کاربرد: همه مسایل اجتماعی و دنیایی را از دید سود جویی و منافع شخصی نگاه کردن.

\*\*\*

دُنیا ، بِکارِ بچینه .

■ / Donyâ bekâr bečində /.

□ رسم دنیا کاشتن و چیدن است.

کاربرد: تشویق برای انجام کار نیک.

\*\*\*

دُنیا بِ هَمِه کَسانه .

■ / Donyâ be hamə kasândə /.

□ دنیا برای همه مردم است.

کاربرد: لذت زندگی، خوبی کردن با مردم است.

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: دنیا وکت هَگَرْد وِگَرْد، اُسا زنه بُبُرْد شِگَرْد. (دنیا محل دگر گونی است. زن اوسا شده زن

شاگرد.)

(۲) به گونه دیگر: دنیا چنْدُ مَنه، هر چِ کُولِي گیت.

دُنیا خُدْ لُمبُوئی مانه، اول شیرینه سرْ آخرْ تَلْ .<sup>(۱)</sup>

■ / Donyâ xodə lombuya mâñə , avəl širine sar âxər tal.

□ دنیا مانند لیمو است ، اول شیرین است و بعد تلخ .

کاربرد: در مواجهه با تلخی های روزگار و ایام پیری است.

\*\*\*

دِنیبُ بُم دُبُوئی دَرْ کُردِه .<sup>(۲)</sup>

■ / Denibo , boma dobuya dar kordə / .

□ نبوده آمد ، بوده را بیرون کرد .

کاربرد: در باره کسانی گویند که به محض ورود به صحنه: خانواده - سیاست - تجارت... همه چیز را برای خود می خواهند و مقدمات خروج پیشینیان را از صحنه تدارک می بینند.

\*\*\*

دَوَا مَن نَانُ حَلْوَا نَبَخْشَن .

■ / Davâ men nân o halvâ nebaxšanə / .

□ وسط دعوا نان و حلوا تقسیم نمی کنند.

کاربرد: توقع دور از انتظار داشتن.

\*\*\*

دَوَا ، دِلْ هِچِی دِنیه .

■ / Davâ , dəl heči deniya / .

□ در دعوا و نزاع چیزی (سودی) وجود ندارد.

کاربرد: دربی حاصل بودن در گیریهایی طایفه ای - خانوادگی و فردی است.

\*\*\*

دُو پُچُ مُسَانُ کَارُ نُکُن .

■ / Du počə mosân kâr nokon / .

□ مانند کسی که دوغ می پزد، کار انجام نده.

کاربرد: ریخت و پاش کردن.

(۱) به گونه دیگر: عروسْ خُدْ لمبو شیرینه ، اول شیرینه سر آخر تَلْ . (عروس مانند لیمو شیرین است اول

شیرین است و آخر تلخ ) .

(۲) در گذشته رسم بر این بود که عروس خانم با خانواده پدر شوهر زندگی کند. پیامد تحرکات استقلال

طلبی عروس موجب تولد این زبانزد شد و مصداق جهانی آن هم بیرون راندن سرخپوستان آمریکا از

زادگاهشان توسط سفید پوستان مهاجر اروپا است.

\*\*\*

دُو پُلا هَمَ ، دِلْ وَنَننه .

■ / Du polâ hama dəl vanane / .

□ کته با دوغ برای همه گلوگیر نیست.

کاربرد: خیلی از چیزهای ساده هم گاهی مشکل ساز است.

\*\*\*

دُو پَایِ دُو رُوژْ شَنَسَنَنَ ، چار پَایِ چارْ رُوژْ .

■ / Do pâya do ruž šenasanən , čâr pâya čâr rûž / .

□ آدمی را در دو روز و چهار پا را در چهار روز می شناسند.

کاربرد: در باره پیچیدگیهای شخصیتی افراد آدم صفت است.

\*\*\*

دُو دُورِ ، چُمُوشْ پار بُونه ، ت اَقْبَالِ وَنه بَلَنَدُ بُو .

■ / Dov dovre čomuš pârð bunð , te eqbâl vané boland bú / .

□ زیاد دویدن، نتیجه اش پاره شدن پاپوش (چموش) است، بخت و اقبال باید بلند باشد.

کاربرد: شانس داشتن، یاری بخت و اقبال به کسی .

\*\*\*

دُو دَسْ یِ دَسَه پِیشِ دَرَه .

■ / Do das ya dasð piš darð / .

□ دو دست از یک دست جلوتر است.

کاربرد: مطلوب بودن نتیجه همدلی و اتحاد.

\*\*\*

دُو دِیَه .

■ / Dudiya/ .

□ از اهالی ( تریاک یا...) دود و دم است.

کاربرد: معتاد بودن.

\*\*\*

دُو رُو شِنِ ، وُرُو شِنِ .

■ / Doroušən voroušən / .

□ در هم برهم .

کاربرد: بی برنامه بودن - به هم ریخته بودن.

\*\*\*

دُورِ نَشِيرِ دُوشِ نَشِيرِه .

■ / Dur nešir duš neširð / .

□ کسی که دور باشد، روی دوش می نشیند .

کاربرد: کسی که به مناسبت دوری از آشنایان خود، عزیز است. (یاد آور: دوری و دوستی...)

\*\*\*

دُورِ اَزِ مِ اَكْبَرِ .

■ / Dur az me akbar / .

□ دور از اکبر من.

کاربرد: وقتی بخوانند مشخصات یک فرد مرده یا مریض حال را با مشخصات عزیز زنده ای توصیف کنند، این زبانزد کاربرد پیدا می کند- تو مگر بهتری؟.

\*\*\*

دُورِ دَلْبَرِ نَزِيكَ زَالِ بَرِ .

■ / Dur dâl bar nezik zâl bar / .

□ از دور دل آدم را می برد، از نزدیک زهره آدم را .

کاربرد: در باره دو چهره بودن آدمهاست. (یادآور: خطای حواس )

\*\*\*

دُو زِنِ دَارِه شِلَاوَرِ هَفْتِ پِي نِيكَ دَرِه .

■ / Do zân dârê šelâr hafta pinik darê / .

□ شلوار کسانی که دو همسر دارند، هفت تا وصله دارد.

کاربرد: در توصیف مسایل خاص زندگی آدمهای دو زنه است.

\*\*\*

دُو زِنِ دَارِه جَا مَچِدِ .

■ / Do zân dârê jâ maččêdê / .

□ کسی که دو همسر دارد، جایش مسجد است.

کاربرد: مرد دو زنه هیچگاه آسایش و آرامش ندارد.

\*\*\*

دُو زِنِ دَارُ تَنهَا حُسُ كُوپَا دَارُ وِشِنَا حُسُ .

■ / Do zân dâro tenhâ xos , kupâ dâro vešnâ xos / .

□ کسی که دو تا زن دارد، معمولاً تنها می خوابد و کسی که مزرعه شالی کاری و یک انبار شالی هم

دارد شبها بی شام سر بر زمین می گذارد.

کاربرد: بیان مسایل و مشکلات بعضی از افراد که حاصل تلاش ( برنج- گندم...) خود را باید به دیگران

( ارباب و سلف خر و...) بدهند- درسرهای دو زن داری.

\*\*\*

دُوزی کَلْ بُخْرَه ، آشکارا وَنْ بچینه

■ / Duzi kal boxâre , âškârâ vanê bečîne /.

□ اگر پنهانی هم آغوشی کند آشکارا باید زایمان نماید.  
کاربرد: در بیان آفتابی شدن رسوایی است.

\*\*\*

دُوزی مِ پَرِه پِیشْ ، تْ گُونه هَمبَرِه بُشْ (۱).

■ / Duzi me perê piša , to gune hambare boš/.

□ دزدی پیشه پدری من است، آنوقت تو می گویی آرامتر راه برو.  
کاربرد: در باره کسانی گویند که در برابر افعال ناپسندشان نصیحت پذیر هم نیستند.

\*\*\*

دوسه دُشْمَنْدَه و اِرسی دَرِه .

■ / Dus o došmandê vâresi darê/.

□ دوست و دشمن را بررسی می کند.  
کاربرد: در مقام شناخت دوست از دشمن بودن و بد و خوب را تشخیص دادن.

\*\*\*

دوسِ مَرِه ندره دُشْمَنْدِ مَرِه نُوگُوشِه ، بَشِه ، نَبَشِه (۲).

■ / Dus mârê nêdarê , došmand mârê nokuše baše nêbaše /.

□ دوست از من نگهداری نکند ، دشمن مرا نکشد ، باشد نباشد.  
کاربرد: بی خاصیت بودن برخی دوستی ها.

\*\*\*

دُوسِ هَنَه دُشْمَنْدَه کَارِه کُنه .

■ / Dus hanê došmandê kârê konê/.

□ دوست می آید کار دشمن را انجام می دهد.  
کاربرد: در خسارتی است که افراد خودی به شخص وارد می کنند.

\*\*\*

(۱) گونه دیگر: دُوزی مِ پَرِ پِیشِه تْ مِرِ گُونه پائِ هَمِ پَرِ بَتِه. (دزدی پیشه پدر من است تو می گویی که پا را  
یواش بگذارم.)

(۲) به گونه دیگر: دوس مِرِ دارا نُو بُو ، دشمند مِرِ کشتا نو بُو ، بُو بُو.

دُوسِی بُشَا دِلَه دُشْمَنْدِی نَشُونَه .

■ / Dusī bošâ dîlê došmandî nošonê / .

□ در دلی که دوستی جای گرفته باشد، دشمنی جایی ندارد.

کاربرد: ارزش دوست و دوستی\_ در جایی که مهر و محبت باشد فرصتی برای کینه و نفرت نیست.

\*\*\*

دُوسَه وَنِ تَر دُمَه جِی گِیتِن. (۱)

■ / Dusê vane to:r domê ji gitên / .

□ دوست را باید با دسته تبر گرفت.

کاربرد: دیدگاه طرفداران فلسفه قدرت است که با زور دیگران را همراه خود ساختن .

\*\*\*

دُوسِی سَگُ پُوچایِ کِی بیدِیَه .

■ / Dusiya sag o pučâya ki beydiya / .

□ دوستی سگ و گربه را چه کسی دیده است.

کاربرد: کاری است نشدنی .

\*\*\*

دُوسُ هِیزارتَ ، دُشْمَنْدُ یِکِی .

■ / Dus hizâr ta , došmand yeki / .

□ دوست هزارتا ، دشمن یکی.

کاربرد: میزان تأثیر منفی دشمن در زندگی.

\*\*\*

دُوسُ دُشْمَنْدَه کِی شِناسَنَن؟ ت خَرْمَنَه آو دَکَه .

■ / Dus o došmandê key šinâsanên ? Te xarmanê âv dakê / .

□ دوست و دشمن را چه وقت می شناسند؟ وقتی که خرمن تو در آب مانده باشد.

کاربرد: چهره دوست و دشمن در مواقع نیاز آشکار می شود.

\*\*\*

دُوسُ گِیتِن کَارِ نَدَرَه ، دَشْتِن کَارِ دَرَه (هُنَرَه)

■ / Dus gitên kâr nêdarê , daštên kardarê / .

□ دوست گرفتن آسان است ، حفظ دوست مشکل است.

کاربرد: در بیان پیچیدگی و ظرافت مسایل اجتماعی است که معمولاً بین دوستان مشکل ایجاد می کند

(کسانی که دوستی شان مدتها استمرار پیدا می کند باید خیلی هنرمند باشند)

(۱) تُر = تبر: در فرهنگ عمید بصورت تُور هم آمده است.



\*\*\*

دُوسه دَره جی، دیرگا کُنه دله جی خُ نُوتُون.

■ / Dusə darə ji dergā kâne , dɔɪθ jɪ xo notune/.

□ دوست را از در خانه بیرون می اندازی ( بیرون می کنی) از خانه دل که نمی توانی بیرون کنی .  
کاربرد: بیان اهمیت دوستی و همنوع طلبی.

\*\*\*

دُوشان گُلَک گَرَدَمَ اَمَ تماشای خوبی بُگَرَدِم .

■ / Dušan gola ke garadam amma tamâšâye xubi bokordəm/.

□ خمیره را در پرتگاهی رها کردم ( غلتاندم) ولی تماشای خوبی کردم.  
کاربرد: با آنکه خسارت دیدم ولی تجربه خوبی بود.

\*\*\*

دُو کُنَ نان خُر، خُو کُنَم نان خُر .<sup>(۱)</sup>

■ / Dou kon nân xorə , xo konam nân xorə / .

□ کسی که می دود (کار می کند) نان می خورد و کسی هم که می خوابد نان می خورد .  
کاربرد: وقتی که بین کسی که کار می کند و با کسی که کار نمی کند فرقی نباشد .

\*\*\*

دُو کُنده جی وِرِسْتَنه، پُول شِنْدَر جی.

■ / Dou kondə ji varəsanə , pul šəndər ji/.

□ دود از کنده (هیزم) بر می خیزد و پول از لباس مندرس.  
کاربرد: افراد دارا که معمولاً در هیات افراد ندار ظاهر می شوند.

\*\*\*

دُوگُرزه تَشَنی پَرَساله کَرکه گونه کَد کَد ای ت مُرغانه بَسَج .<sup>(۱)</sup>

■ / Dogruzə tošney pərsâle kərke gunə: ked ked ite morqānə besaj/.

□ جوجه دیروزی به مرغ پارسالی می گوید: قد قد اینطوری تخم بکن.  
کاربرد: در بیان خامی کسی گویند که به افراد بزرگتر و با تجربه تر از خود بخواهد درس: زندگی - سیاست .. بدهد.

\*\*\*

(۱) در اداره ای کسی که کار می کند حقوق می گیرد و کسی هم که کار نمی کند حقوق می گیرد.  
(۲) گونه دیگر: امروز میلچ پرسال میلچک گون: چیپ، چیپ ( گنجشک امروزی به گنجشک پارسالی می گوید: چیپ، چیپ،

دُوگیرِ دُوگیره جی گونه فقیرِ فقیرِ جی.

■ / Du gir du girə ji gunə , faqir faqire ji/.

□ دوغ گیر از دوغ گیر بد می گوید و فقیر از فقیر.

کاربرد: در غیاب همکاران آنان را کوچک جلوه دادن.

\*\*\*

دُوَلْتَمَنْدَه مالِ پِیش کُنَه بی دُوَلْتَه نَل.

■ / Dovlatmandə māl piš konə bidovlatə na:al/.

□ دارا در سفر پول پیدا می کند ندار نعل چهار پا.

کاربرد: پول دار روز به روز پولدار تر می شود.

\*\*\*

دُوَلِ هَر دُو سَر کُوْتِن. (۲)

■ / Dułə har do sar kutən/.

□ چیزی (طلبی) که به هر دو سر(طرف) آن می کویند.

کاربرد: کسانی که رابطه دو جانبه داشته باشند یا از هر دو طرف مورد ایراد باشند. (یادآور: چوب هر

دو سر طلا)

\*\*\*

دُوَلْتَمَنْدَه کاره بُکرده بی دولته رفاقِ هَس.

■ / Dovlatmandə kâre bokordə bidovlatə refâq hesa/.

□ کار دولتمند(دارا) را کرده است در انتظار افراد ندار(فقیر) است.

کاربرد: افراد دارا مدتی از وسایل و اجناس نو و تازه خود استفاده می کنند و سپس آن را به افراد ندار

که قدرت خرید وسایل نو را ندارند می بخشند یا می فروشند.

\*\*\*

دُو نَدَرَه آَش بُپِچِه رُغانه دَنه سَگِ بُحَرِه.

■ / Du nədarə âş bopoče roqânə danə sag boxore/.

□ دوغ ندارد که آش بپزد. آنوقت روغن را برای سگ میریزد که بخورد.

کاربرد: انجام کاری نامعقول.

\*\*\*

(۱) دول: چرخیدن - دور زدن. ظرفی مربع و مخروطی شکل که آن را از چوب سازند و در مرکز مخروطی

آن سوراخی تعبیه کنند و محاذی سوراخ آسیا نصب کنند و پر از غله سازند. فرهنگ معین.

دویاب پلایا کلْ گا (گلْ گا) کُولْ .

■ / Duyâb polâyâ, kalga(kal gâ) kul / .

□ کته با خورشفت کتک آب (دویاب) خوب است که توام (همراه) با قرمه کوهان گاو نر باشد .  
کاربرد: لذیذ بودن - خوشمزه بودن .

\*\*\*

ده دارْ گُونِه.

■ / Dê dêr gunê / .

□ مرتباً می گوید- تکرار می کند.

کاربرد: یاد آوری مکرر یک موضوع از سوی کسی.

\*\*\*

دهنه سیلا کُرْدِمْ .

■ / Dahanê silâ kordêm / .

□ دهانم را نجس کردم.

کاربرد: پیشنهادی کردم، حرفی زدم که از گفتن آن پشیمانم .

\*\*\*

دیدارْ پشتِ دنیایِ (۱).

■ / Didâr pošte donyâya / .

□ دیدار در همین دنیا است.

کاربرد: تا زنده هستیم بیشتر ملاقات داشته باشیم.

\*\*\*

دیرا بَشه دُرُو نُبُونِه.

■ / Dirâ baše duru nobunê / .

□ دیر بشود دروغ نمی شود.

کاربرد: اطمینان دادن به کسی که به حقت خواهی رسید. (یادآور: دیر و زود دارد ولی سوخت و سوز ندارد.)

\*\*\*

(۱) پشت دنیا: جهان طبیعت ضد بن دنیا (به اعتبار اینکه انسان بعد از مرگش به خاک سپرده می شود.)

دیریا خُشت کینه صدای نشناوَنه مَزَره <sup>(۱)</sup> گُونه م سَر بَترکس <sup>(۲)</sup>

■ / Deryyâ xošté kinđ sedâya nišnâvanđ mazerđ gunđ me sar batârks/.

□ دریا صدای کون خودش را نمی شنود، به رودخانه مزر ایراد می گیرد که سرم ترکیب کاربرد: کسی که به عیب کوچک دیگران ایراد و اعتراض کند در حالی که خود دارای عیب و ایراد بزرگتری باشد.

\*\*\*

دیریا هَر چی یَم خُشکاباشه هَنده تا زَنُو آو دَره.

■ / Deryâ har čiyam xoškâ bâše hande tâ zonu âv darđ/.

□ دریا هر اندازه خشک شود، باز هم تا زانو آب دارد. کاربرد: در وسعت داشته های بزرگ منشان است که هر اندازه زیان هم ببینند باز هم در وجود خود اندوخته ای دارند.

\*\*\*

دیریا کنار باد بَزَنه ، روباره پلا شِلابُونه .

■ / Dayryâ kenâr bād bazðne , rúbârđ polâ šelâ bunđ / .

□ کنار دریا بادی بوزد کته رودبار شل می شود. کاربرد: بهانه جویی کردن.

\*\*\*

دیریا بَزَنه.

■ / Dayryâ bazðnđ / .

□ او دریا بزن است. کاربرد: بی گذار به آب زدن - ریسک کردن، نقرس بودن.

\*\*\*

دیریا بُشُم ، دیریا خُشنه.

■ / Dayryâ bošom , dayryâ xošanđ/.

□ دریا بروم دریا خشک می شود. کاربرد: بدشانس بودن.

\*\*\*

(۱) در شهسوار رودی است بنام مَزَر

(۲) به گونه دیگر: دیریا مَزَر گُونه: ت صدای م سَر و تَه ( دریا به رود می گوید صدای تو سرم را برد.)

دیرگا پا ونه، شاید ی لنگ بیشکسه تره بیدیه.<sup>(۱)</sup>

■ / Deyrgâ pâ vane šâyad ye lîng bîšk̄se tār̄θ bey diya/.

□ پا از منزل بیرون بگذار، شاید یک مرد چلاقی تو را دید و پسندید.  
کاربرد: سفارش به دختران دم بخت که در انتظار حضور داشته باشند.

\*\*\*

دیریای پُلُ بنه.

■ / Deyryâya pol bana/.

□ روی دریا پل ساخت.  
کاربرد: تعریفی که عین تمسخر است\_ کار فوق العاده انجام دادن.

\*\*\*

دیرگا حلیمُ خانه ظلمِ .

■ / Deyrgâ halim , xânθ zelim/.

□ بیرون از خانه مهربان، داخل خانه تندخو و سخت گیر است.  
کاربرد: دو شخصیتی بودن.

\*\*\*

دیریا آگه خُشت صدای بَشَنوه، و دُلُ تَرَکنه.

■ / Deryâ agθ xoštθ sedâya beš̄nove , vid̄θi tar k̄anθ/.

□ دریا اگر صدای امواج خود را بشنود دلش می ترکد.  
کاربرد: آگاه نبودن افراد از معایب خویش.

\*\*\*

دیگری اَسُو سوارِ هَمیشیک پیادَ

■ / Digeri asvθ sevâr , hamîšek piyâda/.

□ کسی که روی اسب دیگری سوار است، در واقع همیشه پیاده است.  
کاربرد: در مورد موقتی بودن استفاده از امکانات غیر گویند. شخص باید همه چیزهای لازم را خودش داشته باشد.

\*\*\*

دیگری کینِ آدِمه گتِ نظر هَنه.

■ / Digeri kin âd̄mθ gatθ nazar hanθ/.

□ نشیمنگاه دیگران برای آدم بزرگ به نظر می رسد.

(۱) در گذشته دختران هیچ گونه حقی در همسر گزینی نداشتند. پسر یا شخصاً دختر مورد علاقه خود را انتخاب می کرد یا از سوی پدر و مادر یا اقوام دختری برای زندگی کردن به او پیشنهاد می شد.

کاربرد: کسی که تمام توجهش به داشته های اطرافیان است. (یاد آور: مرغ همسایه غاز است)

\*\*\*

دِیمِه هَمَرَه قَاَرِه کِینه هَمَرَه اَشْتِی

■ / Dimə hamra qârə , kinə hamra ešti/.

□ با صورت قهر است، ولی با کون آشتی است.

کاربرد: گرایش به کارهای پنهانی و نادرست داشتن.

\*\*\*

دِیْمُ خُدَّ اَنَارَه گَگِه .

■ / Dim xoda anâr gagə/.

□ صورتش مانند غنچه انار است.

کاربرد: بیان شدت درجه شادابی و سلامتی.

\*\*\*

دِیْمُ کِنْدِیْمُ وکْتِه .

■ / Dimo kendim vakeəttə/.

□ پشت و روشد .

کاربرد: یک دفعه تغییر رفتار یا تغییر گفتار دادن. (یادآور: این رو ، آن رو شدن)

\*\*\*

دِیْمَ دَمَّ .

■ / Dima dam/.

□ نزدیک کردم .

کاربرد: قالب کردن و انداختن - تنبیه کردن.

\*\*\*

دِیْنِگی رَدَه بَکُنْ بیه . (۱)

■ / Dingi rad bokon biyə/.

□ پول رد بکن بیاید . پول بده.

کاربرد: با تحکم پول (یا باج) خواستن .

\*\*\*

دِیو دِیوَه گَرِه کُنِه .

■ / Div divə gorə kodə/.

□ دیو دیو را صدا می زند.

کاربرد: ساکت و خلوت بودن مکان.

\*\*\*

دیوِ دُو سَرِه نَتَرِ سَنَه .

■ / Div do sarə natərsanə/.

□ از دیو دو سر هم نمی ترسد.

کاربرد: شجاع و بی باک.

\*\*\*

دیوِ رَزْ اَنگورِ بَیْرَدِه.

■ / Div raz , ongur biyardə/.

□ تاک وحشی (جنگلی) انگور آورد.

کاربرد: آدم غیر فعالی است که کار موثری انجام داده است.

\*\*\*

دیوِ دیوه بنه گونه غُولُ بُمَ .

■ / Div divə bane gunə qul boma/.

□ دیو، وقتی دیو را ببیند می گوید: غول آمده.

کاربرد: افراد بی خرد و نادانی که وقتی با هم شأن خود روبرو می شوند، او را فرد غیر متعارف

معرفی می کنند.

\*\*\*

دیوِ دَرَك كَمِ دیوِ دَرِه ، تْ اَمْ بُمی شَنگُلُ بِلِ کَنی؟<sup>(۱)</sup>

■ / Div dara kam div darə , to am bome šangol bələkəni/.

□ در دیودره، کم دیو بود که تو هم آمده ای که دمی بچنیانی؟

کاربرد: اعتراض به کسی است که با ورودش به عرصه کار مشکل را بیشتر کرده است.

\*\*\*

دیوه مَگَرِ کَرِننْ؟

■ / Divə magər karanən/.

□ دیو را مگر می کارند؟

کاربرد: بیان انجام دادن کارهای نا معقول است.

\*\*\*

(۱) باورها بر این بود که: دیوها دوست دارند که در دره ها حضور پیدا کنند و مراسم عروسی و عزای

خود را در دره ها برگزار نمایند.

بعضی ها عقیده دارند که: شنگل نام بچه دیو است و بعضی هم آن را نوعی حرکات موزون می دانند.

دیوانه با دیوانه خُشنه بُزْ با تَمَشْ دانه .

■ / Divânð bâ divânð xošð boz bâ tameš dânde/.

□ دیوانه با دیوانه خوش است و بز با تمشک.

کاربرد: افراد هم افق (فکری- سنی- تحصیلی...) سازگاری بیشتری با هم دارند. ( یاد آور: کبوتر با کبوتر باز با باز)

\*\*\*

دیوه خَنده هَرِه.

■ / Divð xandð harð/ .

□ دیو را به خنده وا می دارد.

کاربرد: در استعداد طنز گوئی کسی است.

\*\*\*

دیوِشانْ، بُشانْ؟

■ / Divðšân bošân/?

□ دیوها رفتند؟

کاربرد: وقتی که کسی پس از بد اخلاقی ها، بلافاصله از خود رفتار خوش و منطقی بروز دهد.

\*\*\*

دیوانْ، دیومانه، هَرْ رُوژْ (مجال) یَ جَ کُولْ دُگنه .

■ / Divân divð mânde , har ruz ya ja kul dokânde/.

□ دولت، مانند دیو است که هر زمانی یک جایی را خراب می کند (حمله می برد).

کاربرد: نحوه برخورد دولت با مردم و نامرادیهای حاصل از تصمیم گیری های نابجا برای جامعه.

\*\*\*

دیوِ دیوه خَنده، وِرْ هَرْ دوتایْ.

■ / Div divð xandanð vðr har dotâya/.

□ دیوانه به دیوانه می خندد، آدم گیج و خل به هر دو تا .

کاربرد: در توصیف افراد جاهل و نادان است که نسنجیده به رفتار و گفتار دیگران ایراد می گیرند.

\*\*\*





رَادَارُ سَگِه مَانِه.

■ / Rādār sagə mānə / .

□ مانند سگ در راه است .

کاربرد : کسانی که در کوچه و خیابان برای دیگران مزاحمت ایجاد کنند .

\*\*\*

راسه گَپِه وَنِه وَچِه دَهَنَ اَشَنُو سِنَه . (۱)

■ / Rāsə gapə vanə vačə dahan ešnovəsdən / .

□ حرف راست را باید از دهان بچه شنید .

کاربرد : بچه ها هنوز بیچیدگی های فکری بزرگترها را پیدا نکردند .

\*\*\*

راشه هاله مانه . (۲)

■ / Rāšə hālə mānə / .

□ مانند شاخه درخت « راش » است .

کاربرد : استقامت داشتن در انجام کاری است - قد رعنا و رشید داشتن.

\*\*\*

رایِ کَرِبَلَا وَیِشْتِ نِیْمَرِنَه . (۳)

■ / Rāye karbəla vište nemarən / .

□ راه کربلا بیشتر از این نمی میرند .

کاربرد : نوعی از سر واکردن. مجاب کردن .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: راسِ حرفِه یا کچه زَنه یا وَچِه . (حرف راست را یا فاشق می زند یا بچه .)

(۲) راش = نوعی درخت جنگلی که در راستی مثل است .

(۳) کاروانی با پای پیاده به زیارت کربلا می رود و در بین راه یکی مریض و بدحال می شود و همه از او

نامید می شوند و در همان حالت اقدام به خاکسپاری او می کنند، یکی اعتراض می کند که: او که هنوز

نمرده است؟ جواب می دهند که: راه کربلا بیشتر از این نمی میرند.

رای دُور نَشُونَه.

■ / Râye dur nošonê / .

□ راه دور نمی رود .

کاربرد : خوبی و بزرگواری تو جبران می شود .

\*\*\*

رِچا کُرْدَه .

■ / Rečâ kordê / .

□ ردیف کرد، مرتب کرد .

کاربرد : فراهم شدن مقدمات انجام کاری .

\*\*\*

رِچِ سِلَ (۱) .

■ / Reče sela / .

□ درست و حسابی .

کاربرد : با نظم و برنامه .

\*\*\*

رِچِ گیتَه .

■ / Reče gitê / .

□ ردیف کرد، نظم داد .

کاربرد : کسی که کارهایش را ردیف و منظم کرده باشد .

\*\*\*

رَحَتُ بُبَا (۲) .

■ / Rahat bobâ / .

□ راحت شد .

کاربرد : مرد .

\*\*\*

(۱) ممکن است در اصل : «رِچِ صِلِ» باشد که به مفهوم «صله و ارحام» است. یا «رِچِ سِرِ» باشد که به معنی «سر» است .

(۲) همچنین درباره کسی است که مدتها دچار مرض سخت بوده است یا اینکه از شر کسی خلاص شده است.

رَحْتِيْ؟! دُكَلْ چُوسَ . (۱)

■ / Rahati ? dokal ču sa / .

□ استراحت ؟ روی دو شاخه (تابوت) چوپ .  
کاربرد : تا زنده ای آسایشی در کار نیست.

\*\*\*

رَخَاصُ خُشْتِرِ دَشْتِه نُوتُنَه .

■ / Raxâs xoštâre daštâ notunâ / .

□ رقصنده (هنرمند) در صحنه رقص (هنر) نمی تواند نرقصد (هنرنمایی نکند) .  
کاربرد : در رغبت ها و کشش های ذاتی افراد است .

\*\*\*

رَخْتِه پینیک زَشْنَه ، اُشْکُمَه پینیک زَ نَشْنَه .

■ / Raxtâ pinik za šanâ, oškômâ pinik za nâšanâ / .

□ لباس را می شود وصله کرد و پوشید اما شکم را خیر .  
کاربرد : در نیاز اساسی انسان به غذا است .

\*\*\*

((رُسْمُ سَرِّ)) اَسْوِ بیدِیَ نَرُ مَادِ پُرْسِنَه . (۲)

■ / Rosom sarâ asvâ beydiya nar' o mâdâ porsânâ / .

□ اسب «رسم سر» را دیده، نر و ماده می پرسد .  
کاربرد : کسی که در یک موقعیت دشوار، تصادفاً ابزار کار برای رفع مشکلش مهیا گردد و او درباره کیفیت آن پرس و جو کند .

\*\*\*

رُسْوِیَ کیسه دُکُردَه .

■ / Rosveya kisâ dokordâ / .

□ رسوایی را در کیسه کرده است .  
کاربرد : پشت پا زدن به آداب و سنن، کار نابهنجار انجام دادن .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: دُکَلْ چوکِ سَرِّ . (روی دوشاخه).

(۲) رسم سر = رسم سر کوهی است در شرق کوه «سُ پَرَارِکُ رَجُ» بیلاق جواهرده در آن بنای کوچکی از سنگ بود و مورد اعتقاد مردم منطقه. اخیراً در همان محل یک بنای نو با مصالح نو ساخته شد. این زبانزد به این گونه هم گفته می شود: رُسْمُ سَرِّ اَسْوِ بیدِیَ خُب و بد پرسِنِ .

رَشْتُ وَرْفُ بُمَ تا كَمَرُ .

■ / Rašt varf boma tâ kamar / .

- در شهر رشت تا اندازه کمر آدم برف باریده است .  
 کاربرد : بهانه ای (طنزی) است برای دراز کردن پاها در حضور جمع .

\*\*\*

رِشْکِه رُوْغانِ گَرِه، اُسْپُجِه مَرْبَا . (۱)

■ / Reškə roqān garə ospojə morabā / .

- از لارو شپش روغن می گیرد و از خود شپش مربا می سازد .  
 کاربرد : آدم خیلی خسیسی است .

\*\*\*

رِکَا سِرَا نِقَارِه کین پاره بُبَا ، کِیجَا سِرَا خَبْرِي نِنِه .

■ / Rekā serā neqārə kinə pāre bobā, kijā serā xabəri niya / .

- در طرف(خانواده) پسر پوست نقاره پاره شد ولی در محله(خانواده) دختر هیچ خبری نیست .  
 کاربرد : از تفاوت فکر یا عمل دو خانواده یا دو نفر (دختر-پسر) یا دو فامیل یا دو کشور درباره یک مساله است که یک طرف قضیه را تمام شده می داند، طرف مقابل از همه جا بی خبر است .

\*\*\*

رَمِکِ آوِه بُخْرَدِه .

■ / Ramekə āvə boxārdə / .

- آب رمک را خورده است .

کاربرد : بیان یک دنده و لج باز بودن کسی است .

\*\*\*

رَمِکِ « مِلا »، تالَش « مالدار » اُشْکُو نُکُوْیِ « بَرزْگَر » نُوبُوْنه . (۲)

■ / Raməki molla, tālāš māldār, oškunokuyee barzegar nobounə / .

- اهالی رمک آخوند، اهالی تالش محله گاودار و گوسفنددار، اهالی آبادی اشکونکو «کشاورز» نمی شوند .  
 کاربرد : متفاوت بودن استعدادها و توانایی های افراد .

\*\*\*

(۱) رِشْک = لارو شپش (در فرهنگ واژه یاب آقای پرتوی «ریشک» به معنای «انبوه» آمده است.)

(۲) گویند «آتو کل» حدود ساعت ده صبح یکی از اهالی آبادی اشکونکو را می بیند که با گاو نرش به طرف شالیکاری می رود با توجه به اینکه کشاورزان قبل از طلوع خورشید در مزرعه هستند، خطاب به کشاورز اشکونکویی می گوید. رمکی ملا \_ تالش مالدار اشکونکویی برزگر نوبونه .

رَمَه ییلاق بَرسی یَ گَر گوسنَد تازه داوَ گیتَه .

■ / Ramə yelâq baresiya, gâr gusənd tâzə dâvagitə / .

□ گله گوسفند از قشلاق به ییلاق رسید، اما گوسفند مریض (گری) تازه حرکت کرد .

کاربرد : دیرفهمی بعضی از افراد .

\*\*\*

رَنگی مُرغانه عیدِ روزِ مُزه دَره .

■ / Rangi morqānə eyderuz mozə darə / .

□ لطف تخم مرغ رنگی در روز عید نوروز است .

کاربرد : لذت کار، در انجام دادن به موقع آن است نه در وقت دیگر .

\*\*\*

رُوباره خاخره چُسه .

■ / Rubârə xāxorə čosə / .

□ چس خواهری است که در رودبار زندگی می کند .

کاربرد : قرب و منزلت داشتن .

\*\*\*

رُوبیری وِرگه اَدِم خُر چُگَرده .

■ / Rubeyri vârgə âdəm xor čokordə / .

□ رودباری باعث شد که گرگ به آدم ها حمله نکند و آنان را بخورد .

کاربرد : در توصیف بی سیاستی بعضی ها است که افراد زیر پوشش آنان سنت شکنی می کنند .

\*\*\*

رُوبیری خَره وِرگه بگیتَه .

■ / Rubeyri xarə vârgə begitə / .

□ خر رودباری را گرگ گرفته است (گرگ دریده است) .

کاربرد : در وصف اماکن نامرتب یا اشخاص نامنظم و شلخته است .

\*\*\*

رُوبیری صَلا بَزنی، خَره بَارَه پَس کُلام دُبَسنه .<sup>(۱)</sup>

■ / Ruberiya selâ bazəni, xarə bārə pas kolām dōbošanə / .

□ به رودباری تعارف کنی، خرش را می برد بالای سرا می بندد .

(۱) به گونه دیگر: روبیری صلا بزنی گونه: م آسو کچه دُبَسِم . (به رودباری تعارف بکنی می گوید: اسبم را

کجا ببندم.)

کاربرد: فرصت طلبی است .

\*\*\*

رُو پِی کانه .

■ / Ru pi kânð / .

□ رودر بایستی می کند .

کاربرد: کمرو و خجالتی بودن .

\*\*\*

رُوژ دِمَالْ شُوو دَرَه .

■ / Ruz dāmâl šouv darð / .

□ از پس روز شب است .

کاربرد: در دسر بعداً فرامی رسد .

\*\*\*

رُوژه بی نماز؟ عَرُوسه بی جهاز؟ قُرْمه بی پیاز؟ کی بیدیه .

■ / Ruze binðmâz? Aruse bijðhâz? Qormð bi piyâz? Ki beydiâ/.

□ روزه ای که همراه با نماز نباشد، عروسی که جهاز نداشته باشد و خورشید قورمه ای که پیاز نداشته

باشد کسی ندیده است .

کاربرد: لازم و ملزوم بودن دو چیز .

\*\*\*

رُوژ شُوِنه لَلَه رِ شُوِهَنه پُلار .

■ / Ruz šunð lalarð šouv hanð polârê / .

□ روزها و به جای کار کردن نی می نوازند و شب ها برای خوردن به منزل می آید .

کاربرد: آدم هایی که بدون کار و تحرک زمان را از دست می دهند.

\*\*\*

رُوژی یِ دَفِ مِرِرِ فَوْقِ گِر .

■ / Ruzi ye dafð mðrre fouq garð / .

□ روزی یک بار برای من بهانه می گیرد .

کاربرد: کسی است که مشکل آفرین است .

\*\*\*